نام کتاب: رساله در تجوید

مؤلف متن: احمد بن حسن محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر نوع خط: نسخ تعداد سطر: ۱۷

جزء کتب: تجوید زبان: فارسی عدد اوراق: ۴۹

طول: ۱۹ عرض: ۱۴ شماره عمومی: ۲۳۷۶۱

وقفی ~~خریداری~~ عالمکی اصل تاریخ ~~خریداری~~ وقف ۷۸/۱/۱۷

ملاحظات: کاغذ آبی جلد تیماج یک لا مستعمل اوراق نسخه صحافی و شماره شده،

مجموعه است به رساله کبری در منطق و رساله در ....

هر دو ناقص و مغلوط است به رساله ای ناقص در فقه

۵۱

بعد بقات که موصول استوینه همزه استفهام لکن دلالت تضمنی والتزامی چون

که محتاج باشد بنظری و فکری چون تصدیق باینکه صانع موجود است و عالم حادث
است و غیر آن فصل بدانکه تصور نظری را از تصور ضروری و تصدیق نظری را
از تصدیق ضروری حاصل میتوان کرد بطریق فکر و نظر و آن عبارت است
از ترتیب تصورات و تصدیقات حاصله بر وجهی که ادا کند بحصول تصوری
و تصدیقی که حاصل نبوده باشد چنانکه تصور حیوان را با ناطق که جمع کنی
و گوئی حیوان ناطق از اینجا که تصور انسان که نبوده باشد حاصل شود چنانکه
تصدیق نبوده باشد بانکه عالم متغیر است با اینکه هر چه متغیر است حادث است
جمع کنی و چنین گوئی که عالم متغیر است و هر چه متغیر است حادث است از
اینجا تصدیق باینکه عالم حادث است حاصل شود فصل امتیاز آدمی را
از سایر حیوانات باین است که تعلم مجهولات را از معلومات بنظر حاصل میتواند
کرد بخلاف سایر حیوانات پس همه کس را لازم است که طریق نظر جمع کرده
صحت شناد از استناس که تا چون خواهند که چنین نباشد ان لفظ را به
از معلومات تصوریه و تصدیقیه بر وجه صواب اصحاب این فن دلالت کلی دائمی
نکه من عند الله مقید بود باشد دلالت فی الجمله کافی نیست بس لزوم عقلی
ستن چیزها محتاج به نظر نباشد م فی الجمله بسند نیست فصل هر گاه که
تصورات مرتبه که موصول شوند بتصور او را لازم ذهنی نباشد ایجاد لاالذ معا
تصدیقات که موصول شوند همزه استفهام لیکن دلالت تضمن و التزام چون
ب

مقصود در این فن دانستن معرّف وحجّت وشکلی نیست که معرّف وحجّت فی الحقیقة

معانیست نه الفاظ مثلاً معرّف انسان معنی حیوان ناطق است نه لفظ وی وحجّت

حدوث عالم معنی قضایایی هست که رسند بر الفاظ آن پس بدلیل صاحب این فن

را بالذات احتیاج بالفاظ نیست لکن چون علاء در تفهّم وتفهیم معانی محتاج

بالفاظ وعبارتست از این جهت واجب شده بروی که نظر کند در حال الفاظ با

عتبار دلالت بر معانی **فصل** دلالت بودن شی است بحیثیتی لازم آید از

علم بوی علم بشیٔ دیگر وآن شیٔ اوّل را دالّ گویند و دیگری را مدلول و وضع

تخصیص شی است بشیٔ دیگر بر وجهی که از علم بشیٔ اوّل لازم شود وعلم بشیٔ ثانی

علم بشیٔ است از اسباب دلالت واقسام دلالت بحکم استقراء سه است اوّل

دلالت وضعیّه که دلالت در وی مدخل است وآن در الفاظ باشد چون دلا

[illegible] بر ذات زید و در غیر الفاظ نیز باشد چون دلالت خطوط وعقود واشا

[illegible] کرد [illegible] آن مفهوم کرده **دوّم** دلالت عقلیّه است که

[illegible] باشد چون دلالت لفظ دیز و بر وجود مسموع از

[illegible] باشد چون دلالت مصنوع بر وجود صانع

[illegible] باشد واین در الفاظ باشد چون

[illegible] نیز باشد چون [illegible] دلالت

[illegible] معتبر است لفظیّه وضعیّه است

زیرا که افاده واستفاده معانی در وی معتاد بدین طریق است واین دلالت منحصر است

در مطابقه دلالت [illegible] معنی موضوع له خود از این جهت که موضوع

له اوست چون دلالت [illegible] بر حیوان ناطق وتضمّن دلالت لفظ است

بجزء معنی موضوع له [illegible] که معنی موضوع له اوست چون دلالت

لفظ انسان بر معنی انسان تنها و بر معنی ناطق تنها والتزام دلالت لفظ است

بر معنی که خارج لازم است از موضوع له اوست از آن جهت که آن خارج لازم مو

ضوع له اوست چون دلالت لفظ انسان بر معنی قابل علم وصنعت کتابت **نظر**

پوشیده نیست که لفظ بر موضوع له دلالت کند بجزء موضوع دلالت بجزء مو

ضوع له خود دلالت کند بواسطه آنکه تفهّم کلّی بی تفهّم جزء نی ممکن نیست

لکن دلالت لفظ بر خارج موضوع له خود محتاجست بلزوم آن خارج مو

ضوع له در ذهن باین معنی که آن خارج بحیثیّتی باشد که هرگاه که موضوع له در

ذهن حاصل شود آن خارج نیز حاصل شود واگر چنین نباشد آن لفظ را بر

دلالت کلّی دائمی معتبر نیست [غلط است] نباشد امّا بنزد اصحاب این فن دلالت کلّی دائمی

معتبر است امّا بنزد علمای اصول بیان دلالت فی الجمله کافیست پس لزوم عقلی

بنزد ایشان شرط نباشد بلکه لزوم فی الجمله بسنده است **فصل** هرگاه که

موضوع له لفظ باشد بسیط باشد او را لازم ذهنی نباشد اتحاد دلالة معا

باشد پس تضمّن والتزام چون همزهٔ استفهام لیکن دلالت تضمّن والتزام

همزه استفهام لیکن دلالت تضمن والتزام به مطابقه صورت نبندد زیرا
انکه تابع وضعند وهرجا که وضع نباشد دلالت مطابقه است چون همزه
استفهام واگر موضوع له لفظ بسیط باشد به تضمن واو را لازم ذهنی باشد انجا
دلالت تضمن باشد نه التزام **فصل** لفظ را چون در موضوع له خود استعمال
کنند حقیقت خوانند وچون در غیر موضوع له خود استعمال کنند انرا مجاز خوانند وا
اینجا احتیاج بقرینه باشد **فصل** هرگاه لفظ را یک موضوع له باشد مفرد
خوانند واگر زیاده باشد انرا مشترک خوانند ودر معنی محتاج بقرینه چون
لفظ عین واگر دو لفظ را برای یک معنی موضوع له باشد انرا مترادفان گویند
چون انسان وبشر واگر هریک را موضوع له باشد علیحده باشد انرا متباینان
گویند چون انسان وفرس **فصل** لفظ دال بر معنی مطابقه بر دو قسم است
مرکب ومفرد مرکب ان باشد که جزو لفظ او دلالت کند بر جزو معنی مقصود او
والا که دلالت مقصود باشد که جزو لفظ او دلالت کند بر جزو معنی تام چون رامی
الحجاره ومفرد انست که چنین نباشد واین بر چهار قسم است اول انکه جزو ندارد
چون همزه استفهام **دویم** انکه جزو دارد وان جزو دلالت ندارد هم چون
زید **سیم** انکه جزو دارد وان دلالت بر معنی مقصود ندارد چون دلالت
عبد الله در حالت علمیت **چهارم** انکه جزو دارد وان جزو وی دلالت
بر جزو معنی مقصود دارد لیکن ان دلالت [illegible] مقصود نباشد چون حیوان

ناطق

لفظ مفرد بر سه قسم است اسم وکلمه وادات **فصل** ناطق که از برای علم شخص انسانی باشد
زیرا که لفظ مفرد اگر معنی آن ناتمام است یعنی صلاحیت آن ندارد که محکوم علیه یا محکوم به واقع
شود او را در این فن اداة گویند ودر نحو حرف گویند واگر معنی تمام است پس خالی نیست که صلاحیت دارد که محکوم
علیه شود یا نه اگر ندارد او را کلمه گویند ودر نحو فعل خوانند واگر صلاحیت دارد که محکوم
علیه شود انرا اسم گویند **فصل** لفظ مرکب بر دو قسم است تام وغیر تام اما تام انست
که بر وی سکوت صحیح باشد یعنی چون متکلم بر ان سکوت کند مخاطب را انتظار
نباشد انجان وانتظار [illegible] محکوم علیه باشد یا محکوم به یا باشد یا محکوم
علیه ومرکب تام فی نفسه محتمل صدق وکذب است انرا خبر وقضیه خوانند واین
عمده است در باب تصدیقات واگر محتمل صدق وکذب نباشد انرا انشاء خوانند خواه
دلالت کند بالذات بر طلب امر ونهی واستفهام وخواه دلالت نکند بالذات بر طلب
چون تمنی وترجی وتعجب ونداء ومانند ان واین قسم را بعض انشاء در رساله است ومطالب
معتبر است وغیر تام انست که بر وی سکوت صحیح نباشد واین منقسم میشود بمرکب تقییدی
که در وی جزو ثانی قید اول باشد خواه باضافه مثل غلام زید وخواه بوصف چون حیوان
ناطق واین عمده است در باب تصورات ومرکب غیر تقییدی چون فی الدار و
خمسة عشر **فصل** ادراک معانی الفاظ مفرده وادراک معانی مرکبات غیر تام وادراک
معانی مرکبات تام انشائیه مجموع مرکب تصور باشد وادراک معانی خبر
قضیه تصدیق باشد این است مباحث الفاظ چنانکه مناسب این مقام است وچون تصدیق

موقوف است بر تصورات از این جهت بیان احوال تصورات را بر تصدیقات
مقدم داشتیم **فصل** و هرچه در ذهن متصور شود اگر نفس تصور وی مانع
باشد از وقوع شرکت میان کثیرین او را جزئی حقیقی خوانند چون زید و اگر نفس تصور وی
مانع نباشد از وقوع شرکت میان کثیرین او را کلی خوانند چون انسان و
هر یکی از این کثیرین را افراد آن کلی خوانند و جزئی اضافی نیز خوانند و جزئی
اضافی شاید که جزئی حقیقی باشد چون زید قیاس با انسان کرده و شاید که
کلی باشد فی نفسه یعنی باشد لکن جزئی اضافی تحت کلی دیگر باشد چون انسان
قیاس با حیوان کرده و کلی را چون قیاس کنیم با حقیقت افراد خود یا تمام حقیقت
افراد باشد یا جزء حقیقت اما هیئة افراد باشد یا خارج حقیقت افراد باشد
اگر تمام حقیقت افراد باشد او را نوع حقیقی خوانند چون انسان که تمام
ماهیت زید و بکر و عمر است و ایشان از یکدیگر امتیاز نیست الا بالعوارض
که در ماهیت و حقیقت انسان را مدخلیت ندارد چون نوع حقیقی تمام ما
هیت افراد است و افراد وی متفق الحقیقه باشند و هرگاه که یک فرد از افراد
وی بما هو سوال کنند وی در جواب مقول شود این نوع کلی باشد که مقول
شود بر امور متفقة الحقایق در جواب ما هو مثلا هرگاه که گویند
ما زید و عمرو و بکر جواب انسان باشد و آن جزء حقیقة افراد باشد او را
ذاتی گویند و این منحصر در جنس و فصل است زیرا که آن جزء حقیقة افراد اگر

تمام مشترک

۴

تمام مشترک باشد میان آن حقیقة و میان حقیقة دیگر او را جنس خوانند و
مراد به تمام مشترک آن است که میان آن دو حقیقة هیچ جزء مشترک خارج از آن
کلی نباشد حیوان که تمام مشترک است میان حقیقة انسان و فرس زیرا که
حقیقة انسان و فرس مشترکند در ذاتیات چون جوهر و قابل ابعاد ثلاثه و نامی
حساس و متحرک بالاراده و حیوان عبارت از این مجموع است و چون جنس
تمام مشترک است میان امور مختلفة الحقایق پس هرگاه از آن امور مختلفة
الحقایق بما هو سوال کنند جنس در جواب مقول شود مثلا که هرگاه از انسان
و فرس بما هو سوال کنند جواب حیوان باشد زیرا که سوال در این هنگام از
تمام حقیقة مشترک است و آن حیوان است اگر انسان تنها سوال کنند سوال از
تمام حقیقة مختصه باشد و حیوان تنها در جواب نشاید بلکه جواب حیوان
ناطق باشد و از اینجا معلوم شد که جنس کلی است که مقول شود بر امور
مختلفة الحقایق در جواب ما هو شاید که یک حقیقة را اجناس متعدد
باشد بعضی بر فوق بعضی چون حیوان که جنس انسان است و فوق او جسم
نامی و فوق جسم نامی جسم مطلق و فوق جسم مطلق جوهر است و در این هنگام
آن جنس که جواب از جمیع مشارکات است که در آن جنس واقع شود او را
جنس قریب خوانند چون حیوان که هر چه با انسان در حیوانیت مشارک است
چون نامی با انسان در سوال جمیع مشارکات جواب واقع نشود او را جنس بعید

خوانند چون جسم نامی که مشترک است میان انسان و نباتات و حیوانات
لکن جسم نامی در جواب سؤال از انسان با حیوانات مقول نمیشود هر
جنس که جواب از جمیع مشارکات در وی باشد بعید بیک مرتبه باشد
چون جسم نامی و اگر جواب شد باشد بعید بدو مرتبه باشد چون جسم
مطلق و علی هذا البعد اجناس را جنس عالی خوانند چون جوهر و مثال
مذکور و اقرب اجناس را جنس سافل خوانند چون حیوان در این مثال
آنچه میان جنس عالی و جنس سافل باشد از جنس متوسطه خوانند چون
جسم نامی و جسم مطلق در این مثال مذکور البته بیان آن جزء که تمام مشترک
است و اگر جزء حقیقة افراد تمام مشترک نباشد از فصل خوانند زیرا که آن
حقیقة را تمیز کند از غیر تمیز جوهری نه عرضی خواه آن جزء مشترک نباشد اصلا
چون ناطق که مخصوص است بحقیقة افراد انسان پس حقیقة انسان را از همه ماهیت
تمیز کند و این را فصل قریب خوانند خواه مشترک باشد اما تمام مشترک نباشد
وی تمیز حقیقة باشد از بعض ماهیات چون حساس و این را فصل بعید خوانند
و بالجملة فصل ممیز ست جوهری پس کلی باشد که در جواب ای شیء و فی
جوهره مقول شود بدانکه نوع را معنی دیگر است که از نوع اضافی خوانند این
ماهیت است که مقول شود بر وی و بر ماهیت دیگر جنس در جواب ما هو
چون انسان که مقول میشود بر وی بر فرس و حیوان در جواب ما هو

و نوع اضافی

و نوع اضافی شاید که نوع حقیقی باشد چنانکه گفتیم و شاید که نباشد چون
حیوان که وی نوع اضافی جسم نامی است و جسم نامی که نوع اضافی جسم مطلق
است و جسم که نوع اضافی جوهر است و اما آن کلی که از حقیقت افراد خارج
است اگر مخصوص بیک حقیقة باشد از خاصه خوانند و حقیقت را تمیز کند از غیر
تمیز عرضی پس آن کلی باشد که مقول شود در جواب ای شیء هو فی عرضه چون
ضاحک نسبت با انسان کرده و اگر مشترک باشد میان دو حقیقت یا بیشتر
آن را عرض عام خوانند چنانکه ماشی مشترک است میان انسان و حیوانات پس
کلیات منحصر شد در پنج نوع جنس فصل خاصه عرض عام و فصل معرف بر چهار قسم
است اول حد تام و آن مرکب باشد از جنس قریب و فصل قریب چون حیوان
ناطق در تعریف انسان حد ناقص و آن مرکب باشد از جنس بعید
و فصل قریب چون جسم نامی و ناطق در تعریف انسان و جسم مطلق
و ناطق یا جوهر ناطق در تعریف انسان رسم تام و آن مرکب است
از جنس قریب و خاصه چون حیوان ضاحک در تعریف انسان
رسم ناقص و آن مرکب باشد از جنس بعید و خاصه چون جسم نامی
و ضاحک یا جسم مطلق ضاحک و یا جوهر ضاحک در تعریف انسان و
شاید که رسم ناقص مرکب باشد از عرض عام و خاصه چون ماشی
ضاحک و در تعریف انسان نزد اهل عربیت و اصول و معرف جمیع

اقسام

بوجه احسن انند در تعریفات الفاظ مجازیه مشترک بمعانی بنا شد الا وقتیکه قرینه واضح باشد بدانکه دانستن حقایق اشیاء مو جودست چون انسان و فرس و مانند ان و تمیز کردن میان اجناس و فصول ان حقایق و میان اعراض خاص و عام اینها در غایت اشکال است و اما دانستن مفهومات اصطلاحیه و تمیز کردن میان اجناس و اعراض عامه و میان فصول و خواص ان اسان است چون مفهوم کلمه و اسم و فعل و حرف و معرب و منصرف و مبنی و مانند ان چون فارغ شدیم از مباحث تصورات شروع کردیم در مباحث تصدیقات و هم چنانکه بتحصیل تصورات نظریه محتاج بودیم بچیزیکه بیان موصل تصورات کند ان معرف و قول شارح است با قسام آن بکر بیان کلیات خمس بقول شارح از انکه او مرکب باشد و در تصدیقات نظریه نیز محتاجیم بچیزیکه بیان تحصیل تصدیقات کند ان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل النکاح و ندب الیه و حرم الزنا و السفاح و توعد علیه و الصلوة و السلام علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین

اما بعد غرض از تحریر این رساله و جیزه آنست که جمعی از برادران ایمان و دوستان روحانی فقیر را تکلیف و تحریص نمودند بتحریر اظهار صیغ عقد و نکاح و انواع تعبیرات آن بر وجهی که غایت احصا امور مستحسن و مرغوب ساخته است در آن بر وجه اکمل مرعی بوده باشد و چون امر فروج و تزویج مزید احتیاط را سزاوار است اجابت التماس ایشان را لازم دانسته چند کلمه در خور ادراک و فهم خویش در حین حود تحریر در آورده ایم و علی الله التکلان و هو المستعان فی جمیع الامور



بباید دانست که ظاهر اخبار و اقوال واصحاب آنست که عقد دایم بلفظ نکاح و تزویج

هر دو واقع میتوان ساخت و لیکن مشایخ ما رضوان الله علیهم اجمعین بهر دو

ادا مینمودند رعایة لغایت الاحتیاط وایضا باید دانست که مشهور و مدار

عمل جمعی از افاضل که سعادت خدمت ایشان دریافته بودیم این بود که لفظ

نکاح و تزویج را هر دو بمفعول ثانی متعدی بکلمهٔ میساختند و در کتب لغة

متعدی بنفس وارد شده و در قرآن مجید نیز نکاح در مواضع متعدده متعدی

بنفس وارد شده از آنجمله قوله تعالی اریدُ ان انکحك احدی ابنتی و تزویج در

بعضی آیات متعدی بنفس وارد شده قوله تعالی زوجنا کها و در بعضی آیات متعدی

بباء و هو قوله تعالی و زوجناهم بحور عین و لکن این شکسته بعد از تتبع بسیاری

از اخبار دیدم که متعدی بمن واقع شده پس رعایت غایت احتیاط مقتضی آنست که جمیع

این وجوه ایراد نمایند وایضا در آیاتی که سابق ذکر یافت اسم مرد مقدم است بر اسم

زن و مشهور بر عکس است پس اگر رعایت هر دو بشود اولی و احوط خواهد بود وایضا

ظاهر بسیاری از اخبار و قول اکثر اصحاب آنست که در باکرهٔ عاقله بالغه که

رضای دختر کافیست و چون قول بتشریك واستقلال ولی نیز هست احتیاط

آنست که برضای هر دو واقع شود و لهذا والد مرحوم ره عنه از جهت نهایت احتیاط

که طریق مرضیهٔ ایشان بوکالت دختر جدا و بوکالت ولی جدا و بوکالت هر دو یك

صیغه و بصیغه بحث یعنی تنها که بدون ذکر وکالت باشد بهر چهار طریق میفرمودند

مثل

مثل اینکه بگوئی انکحت زینب محمدا علی الصداق المعین المعلوم انکحت محمدا زینب علی

الصداق المعین المعلوم و بتزویج هم بگوید زوجت زینب محمدا علی الصداق

المعین المعلوم زوجت محمدا زینب علی الصداق المعین المعلوم و بوکالت

دختر نیز قسم دیگر صیغه بخوانند و بوکالت ولی نیز قسم دیگر صیغه را بخوانند تا خواطر

جمع از خود نباشد نمیتوانند خواند و ولی در نکاح پدر است و جد پدری و رضای

هریك از این هر دو کافیست و اگر هر دو فوت شده برضای دختر کافیست و اگر دختر

باکره نباشد رضای زن کافیست هر چند جد و پدر داشته باشد وایضا باید دانست

که مشهور میان علماء آنست که صیغه جمع عقود را بقصد انشاء واقع میباید

ساخت مثلا کسی که تلفظ بلفظ انکحت و زوجت مینماید مراد او این باشد که

قبل از این کلام نکاحی واقع ساخته ام و باین کلام از ان خبر میدهم و این

نحو نکاح واقع نمیشود و اگر مراد این باشد که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازم

این معنی انشاء است و باین نکاح واقع میشود و همچنین در جمیع عقود مثل

بعت که میگوئی میباید مراد او این باشد که عقد بیع را همین لفظ بعت واقع

میسازم بعد از تمهید این مقدمات بدانکه خالی از این نیست که یا وکیل مرد یا

یا وکیل زن صیغه میگوید یا مرد یا زن یا وکیل مرد با زن یا مرد با وکیل زن صیغه

میگوید و در هر صورتی یا رضای ولی را رعایت میباید کرد یا نه چنانچه ولی

نداشته باشد یا اگر داشته باشد باکره نباشد در این مجموع هشت صورت

بهم میرسد و اینها در صورتی است که مرد و زن هردو بالغ باشند و اگر هردو
نابالغ باشند یکصورت دیگر است و اگر پسر بالغ باشد و دختر نابالغ یا بعکس
خالی از ان نیست که ولی طفل نابالغ صیغه میگوید با وکیل بالغ و از پنج صورت
با هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل میشود اوّل انکه وکیل زن با
وکیل مرد صیغه بگوید و زن باکره باشد و ولی حاضر در این صورت وکیل زن هم از
جانب زن وکیل میشود وهم از جانب پدر یا جد پدری پس فرض میکنیم که مرد
محمد نام باشد و زن زینب اوّلا وکیل زن میگوید انکحت موکّلتی محمدا موکّلتی
علی الصّداق خمسین تومانا موصوفا وکیل مرد میگوید قبلت النّکاح لموکّلی محمّد اعلی
الصّداق المعلوم پس وکیل زن میگوید زوّجت موکّلتی موکّلتی بالمهر المعلوم
وکیل مرد گوید قبلت التّزویج لموکّلی پس وکیل زن میگوید زوّجت موکّلك
بموکّلتی علی المهر المعلوم پس وکیل مرد میگوید قبلت لموکّلی علی المهر المعلوم پس
وکیل زن گوید زوّجت محمّدا زینب علی الصّداق المعیّن الموصوف پس وکیل مرد میگوید
قبلت وکالة عن موکّلی پس وکیل زن گوید انکحت نفس موکّلتی وکالة عنها وعن ابیها
وعن جدّها من موکّلك محمّد بالصّداق المذکور وکیل زن گوید قبلت النّکاح
لموکّلی بالصّداق المذکور وکیل زن گوید زوّجت بنت موکّلی من موکّلك بالمهر
المعلوم وکیل مرد گوید قبلت لموکّلی پس وکیل زن گوید انکحت زینب من
موکّلك علی المهر المعلوم وکیل مرد گوید قبلت لموکّلی الثّانی انکه زن و مرد

خود صیغه گویند و زن ولی داشته باشد و باکره باشد زن میگوید زوّجت
نفسی علی الصّداق المعلوم مرد گوید قبلت لنفسی علی الصّداق المعلوم پس
زن گوید انکحت نفسی علی المهر المعلوم مرد گوید قبلت لنفسی پس زن گوید
نفسی اصالة ووکالة عن ابی وعن جدّی معًا بالمهر المعلوم مرد گوید قبلت
التّزویج لنفسی پس زن گوید انکحت نفسی من نفسك بالمهر المعلوم مرد گوید
قبلت النّکاح لنفسی پس زن گوید زوّجتك بنفسی علی المهر المعلوم مرد گوید قبلت
لنفسی و در اینصورت احتیاط آنست که از جانب پدر یا جد پدری وکیل شود
باین نحو واقع سازد و اگر پدر صیغه را با شوهر گوید از جانب دختر وکیل میشود
و میگوید زوّجت بنتی زینب وکالة عنها علی الصّداق خمسین تومان موصوفا
جواب مرد در همه صورت بنحویست که مذکور شد پس پدر میگوید انکحت بنتی
ولا بنتا عنها بالمهر المذکور بعد از جواب باز پدر میگوید زوّجت بنتی زینب
منك وکالة وولایة علیها بالمهر المعلوم بعد از جواب باز پدر میگوید ها زوّجتك
بنتی زینب علی الصّداق المعیّن المعلوم مرد میگوید قبلت لنفسی علی الصّداق
المعیّن المعلوم ٣ آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید و زن باکره
نباشد یا ولی نداشته باشد بنحویکه در قسم اوّل گفتیم صیغها را باید گفت و وکالت
پدر را از لفظ باید انداخت و اگر چهار ها صیغه اوّل ان قسم را باین کند ظاهرا بهترست
که وکیل زن گوید انکحت و زوّجت نفس موکّلتی من موکّلك محمّدا بالمهر المعلوم وکیل مرد

کوید قبلت النکاح و التزویج وکالة عن محمّد بالمهر المعلوم انکه
زن با مرد صیغه کوید و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد در این صورت
صیغها بنحویست که در قسم دویم مذکور شد الا صیغه سیم که تلفظ باین نباید
کرد قسم و و و که مرکب از اقسام مذکوره ایجاب را
از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم دیکر و ذکر هریك منفصل موجب
تطویل است انکه هر دو صغیر باشند و بولایت عقد کنند ولی
ایشان ولی دختر میکوید زوّجت ابنك بنتی و لایة علیها علی الصّداق
المعلوم و ولی پسر میکوید قبلت لابنی ولایة علیها علی الصّداق المعلوم
بار دیکر بجای زوّجت انکحت میکوید و بار دیکر باز زوّجت و بجای بنتی
بنی میکوید پس میکوید انکحت و زوّجت بنتی زینب من ابنك محمّد علی الصّداق
المذکور و ولی پسر میکوید قبلت النکاح و التزویج لابنی و باقی صورتها
از انچه کفتم ظاهر میشود و باید کسی که مرتکب وکالت از طرفین میشود عارف
بعربیه بوده باشد که تمیز عددها و اعراب و سایر الفاظ درست تلفّظ
تواند نمود و دیکر تصحیح همه نزد قاری کرده باشد که ادای حروف از مخارج
تواند کرد و رعایت وقف و وصل در موضع خود بکند که در این زمان در
میان عجم الفاظ مرکبه که متعارف شده است مثل محمّد حسین و محمّد علی
ظاهر شرآنستکه رعایت قواعد ترکیب در اینها نمود محمّد حسین و محمّد علی
بکوید

بکوید بفتح دال و یاء و دال نمود محمّد علی بکسر دال و یا و دو تنوین هم بکند از
احتیاط دور نیست و هریك از مرد و زن حاضر باشند در وقت صیغه اکر بعوض
اسم هذا بکوید و اشاره بکند بهتر است و باید که قبل از تمام شدن صیغه ایجاب
شروع بقبول بکند و بعد از تمام شدن فاصله عرفیه در میان واقع شود و باید
که در هنکام وکیل شدن با دو مرد عادل یا جمعی از شهود تعریف باشد که آن
زن را بشناسند و بدانند که اوست حرف میزند و حرف میکوید نه دیکری
تا در وقت شهادت توانند شهادت داد و باید که در وقت وکیل شدن و صیغه
کفتن تعیین مهر بکنند و باید که قبل از شروع در صیغه خطبه مشتمل بر حمد
و صلوات و تحریص بر نکاح و تعذیب بر سفاح بخواند و خطبه های منقوله
در کلینی هست هریکی را که بخواند خوبست اکر اینها میسر نشود این دو کلمه بخواطر
فقیر رسیده است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الّذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا و صهرا و کان الله علی کلّ شیء قدیرا و صلی الله علی محمّد اشرف
المرسلین و اهل بیته الّذین اذهب الله عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا
فقد قال الله تبارك و تعالی قوله الحق و انکحوا الایامی منکم و الصّالحین من عبادکم
و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم و قال رسول الله
تناکحوا تناسلوا تکثروا فانّی اباهی بکم یوم القیمة و لو بالسقط و الصّلوة و السّلام
علی اشرف المرسلین محمّد و عترته الطّاهرین بدانکه در صیغه متعه تعیین

مدت و مبلغ شرط است پس وکیل زن بگوید متعت نفس موکلتی من موکلک
محمد من آن الی طلوع الشمس باربع شاهیا وکیل مرد میکوید قبلت لموکلی واکر
وکیل زن بعد از تمهید مدت و مبلغ و تعیین هردو بگوید متعت نفس موکلتی
من موکلک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و وکیل مرد قبول کند خوبست واکر
احتیاطا موافق واحادیث کثیرة درحین وکالت نیز بگوید که ترا متعه میدهم بشرط
انکه تو از او میراث نبری و او از تو میراث نبرد وعده بداری وطلب قسمت لیالی
چنانکه در نکاح میباشد و توقع فرزند بهم رسیدن از او نداشته باشی در مدت
فلان بمبلغ فلان وصیغه باین نحو میکوید زوجت نفس موکلتی زینب موکلک
محمد متعه شهرا کاملا بتومان موصوف نکاحا بمن سفاح علی کتاب الله وسنة نبیه
علی ان ترثه ولا یرثها وعلی ان علیها العدة وکیل مرد کوید قبلت علی الشرائط المذکورة
بهتر خواهد واکر طرفین خود صیغه کویند زن زوجتک نفسی متعه میکوید
وضمیر های غایب را بعنوان تکلم خواهد کفت وشقوق دیکر ظاهر است
واکر زن با مرد بکوید چنین بکوید متعتک نفسی فی المدة والمبلغ المعلومة
مرد کوید قبلت لنفسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله اجمعین
اما بعد چنین کوید اقل عباد الله احمد ابن حسن که این چند کلمه مختصریست
که در بیان تجوید قران قلمی میکردد حروف تهجی بیست هشت است واز

بدانکه

همزه

همزه مخرج بیرون میآید و مخرج میزان حرفست چنانچه آن حیز و مکانیست
که چون حرف را مراعات صفات نماید بر حین مقرر خود قرار کیرد و ادا
شود و با عدم مراعات صفات خطا شود مخرج اول آخر حلق است که
قصبه ملازه تنش است و از آنجا دو حرف بیرون میآید و آن همزه و
ها است و همزه زیرتر و ها قدری بالاتر مخرج دوم وسط حلق است
و آن نیز مخرج دو حرف است و آن عین و حا است عین زیرتر و حا
قدری بالاتر مخرج سیم اول حلق است که نزدیکی منتهی زبانست
و آن نیز مخرج دو حرفست و آن غین و خا است غین زیرتر و خا
قدری بالاتر و باین سه مخرج حلق تمام میشود مخرج چهارم آخر
زبانست با آنچه مقابل اواست از بالا و آن مخرج قاف است و بس
مخرج پنجم نیز اخر زبان است و آنچه مقابل او است از پائین و آن
نیز مخرج یك حرفست و آن کافست و بس و این دو مخرج قاف و
کاف را مخرج لهوی میکویند زیرا که از لهات بیرون میآید و آن
پارچه کوشت آویزان در مبدء حلق است و سه مخرج اول را مخرج
حلقی میکویند مخرج ششم خط میان زبانست با میان کام
و آن مخرج سه حرف است و آن جیم و شین و یا است در جیم زبان
بکام میچسپد و در شین و یا نمیچسپد و این مخرج شجری میکویند

زیرا که شجر شکاف وکشاده کی دهن را میکویند • دندانها سی و دو است

١ دو دندان پیش بالا و مقابل آن دو دندان پیش پائین واین چهار

دندان را ثنایا میکویند وپهلوهای ثنایا، دو از پائین ودو از بالا را رباعیات

میکویند وبعد از رباعیات در پهلوهای آن دو از بالا ودو از پائین را انیاب

میکویند وبعد از آن در پهلوهای او دو از بالا ودو از پائین را ضواحك میکویند

وبعد از ضواحك دندانهای طواحن میباشد یعنی دندانهای آسیاء وآن دوازده

است از دو جانب دهن شیش از یکطرف سه از بالا سه از پائین وشیش از طرف

دیکر سه از بالا وسه از پائین وبعد از طواحن دندان نواجذاست یعنی دندان عقل

وآن چهار دندان است که درمیان بیست سالکی وتا سی سالکی بیرون میاید دو

از بالا ودو از پائین از هر طرف یکی ٧ روی سر زبانست وآنچه مقابل

او است از کام که شکنهای بیخ ثنایای بالا بوده باشد وآن نیز مخرج سه حرفست

تاء مثناة فوقیه ودال مهمله وطاء مهمله واین مخرج را نطعی میکویند ما

خوذ از نطع غار یعنی سقف آن ٨ تیزی سر زبان با تیزی سر

ثنایای بالا بهم چسپیده وآن نیز مخرج سه حرفست ثاء مثلثه وذال وظاء

معجمتین واین مخرج را لثوی میکویند ماخوذ از لثه الاسنان

٩ تیزی سر زبان وتیزی سر ثنایای پائین بهم چسپیده بااندك فرجه

وآنهم مخرج سه حرفست سین وصاد مهملتین وزاء معجمه واین مخرج را اسلی

میکویند

میکویند ماخوذ از اسلة اللسان ١٠ آخر پهلوی زبانست وسر دندانهای طواحن

بالا بهم مالیده واز آن یکحرف بیرون میاید وآن ضاد است واین مخرج را ضرسی میکویند

١١ وسط پهلوی زبانست وسر ضواحك بالا واز اینجا هم یکحرف بیرون میاید وآن لام است

١٢ پهلوی سر زبانست وبیخ دندانهای ثنایای بالا بهم چسپیده واین هم مخرج

یکحرفست وآن نونست ١٣ زیر سر زبانست وبیخ ثنایای بالا بهم چسپیده واین هم

مخرج یکحرفست وآن راءاست واین سه مخرج را ذلقی میکویند ١٤ شکم لب پائین

وسر ثنایای بالا واین هم مخرج یکحرفست وآن فااست ١٥ از تری هر دو لب واز خشکی هر

دو لب مخرج سه حرفست وباء وواو ومیم است از تری هر دو لب باء بیرون میاید واز خشکی

هر دو لب بهم چسپیده میم بیرون میاید واز جمع شدن وفرجه درمیان آن بوده واو بیرون

میاید واین سه مخرج را شفوی میکویند ١٦ خیشوم یعنی سوراخ دماغ است

وخیشوم مخرج غنه است وغنه در چهار حرفست میم مشدد ونون مشدد ومیم ساکن

ونون ساکن ١٧ جوفست یعنی هوای دهن واین مخرج مد است

وحروف مد سه است وآن الف مطلقا وواو ساکن ماقبل مضموم ویاء ساکن ماقبل مکسور

دربیان صفات لازمی حروف یعنی صفاتی که آن هیچکونه منفك از حروف

نمیشود وتا مراعات این صفات ننماید حرف از مخرج ادا نمیشود وآن هفده صفت است

ده صفت از آنها ضد یکدیکی اند وهفت صفت دیکر ضد یکدیکر نیستند اما ده صفت

که ضدّ یکدیگرند و هریک را حروف مقابل یکدیگر هست جهر رخوه
استفال انفتاح اصمتات همس شدّة استعلا
اطباق انزلاق آن پنج صفت اوّل که ضدّ پنج صفت دوّیم است و پنج
صفت دوّیم که ضدّ پنج صفت اوّلند بدین نحو که جهر و همس ضدّ یکدیگرند و رخوة
و شدّة ضدّ یکدیگرند و استفلا و استعلا هم ضدّ یکدیگرند و اصمتات و انزلاق هم
ضدّ یکدیگرند. جهر بمعنی بلند شدن و بند شدن آواز است در اداء حرف و قوی
بودن حرف چنانچه احتیاج بمدّ و بحرف نباشد و آسان ادا و ظاهر شود و همس
فرو آمدن آواز است و ضعیف شدن حرفست در اداء چنانچه احتیاج بمدّ و تقویت
است تا ادا شود ده حروفست که همس دارند و آن مجتمع در ترکیب فحثه شخص
سکت که فا و حا و ثا و ها و شین و خا و صاد و سین و کاف و تا بوده باشد هجده
حرف دیگر جهر دارند. رخوة بمعنی هموار و جریان حرفست چنانچه باسانی
از مخرج ادا شود ضدّ آنست یعنی غلظه و بستگی و سختی حرفست چنانچه بسختی
از مخرج ادا شود و لیکن باید بحدّ تشدید نرسد هشت حروفست که شدّة دارد
و آن مجتمع است در ترکیب اجَدُ قطُ بکَتُ که همزه و جیم و دال و قاف و طاء و باء و
کاف و تا است و دیکر پنج حرفست که بین الرخوة و الشدّة دارد یعنی بحدّ جریان
رخوة و نه بحدّ بستگی شدّة و آن مجتمع است در ترکیب لِنُ عُمَرُ که لام و نون و عین

وميم

و میم و راء بوده باشد دیکر رخوة دارد استفال بمعنی پائین مخرج
است در وقت اداء حرف و استعلا ضدّ آنست یعنی بالا رفتن مخرج بجانب کام در
وقت اداء حرف هفت حروفست که استعلا دارد و مجتمع است در ترکیب خُصَّ
ضغط قظ است که خا و صاد و ضاد و غین و ظا و قاف و طاء بوده باشد
و باقی حروف همه استفال دارند انفتاح بمعنی پهن شدن و کشادگی زبان
در اداء حرف و باز شدن مخرج بنحویکه در وقت اداء حرف نفخی از دهن برآید و
اطباق ضدّ انفتاحست یعنی جمع شدن و فراهم آمدن زبان و کام بنحویکه راه نفخ بسته
شود چهار حروفست که اطباق دارد ص ض ط ظ و باقی حروف انفتاح دارد
بمعنی ثقل و کوفتگی حرفست چنانکه در اداء احتیاج بتمرّن هست که تا درست بمخرج
برسد ضدّ آنست یعنی خفّت و سبکی حرف چنانچه نطق صحیح بدون تمرّن
و مشق بآن باسانی تلفظ مینماید و خود بمخرج میرسد و از این جهت است که چون
کلمهٔ رباعی که ثقیل است محال است که در او یکحرف یا دو حرف از حروف انزلاق
نباشد و یافت نشده مگر کلمه عسجد و آنرا اعجمی میکویند و حروف انزلاق شش است
مجتمع در ترکیب فر من لب که فا و را و میم و نون و لام و با بوده باشد و بیست دو
حرف دیکر اصمتات دارند حروف جهر مجهوره میکویند و حروف همس
مهموسه میکویند و حروف رخوة را رخوه و مرخوه میکویند و حروف شدّة را
شدیدة میکویند و حروف استفال را مستفیله میکویند و حروف استعلا را

مستعلیه میکویند وحروف انفتاح را منفتحه میکویند وحروف اطباق را مطبقه میکویند
وحروف اصمات را مصمته میکویند وحروف اذلاق را مذلقه میکویند آن هفت
صفتی که ضد هم نیستند وبعضی در بعضی حروف هستند ودر بعضی دیکر نیستند
صفیر ۱ تفشی ۲ انحراف ۳ اخفاء تکریر ۴ قلقله ۵ استطاله ۶
مد ولین وغنه وصفیر آوازیست که از میان دندان شنیده میشود چون اواز بعضی
از طیور وسه حرفست که بطور صفیر دارد س ص مهملتین وزاء معجمه تفشی
بمعنی فاش شدن وپهن کردیدن حرفست ویکحرفست که تفشی دارد وآن شین است که
در تلفظ فاش میشود تا بمخرج لام میرسد وبعضی میکویند که حروف تفشی چهار است
مجتمع در ترکیب شرف وقول اول مختار وصحیح است انحراف بمعنی میل کردن حرف
است وآن واین در دو حرفست لام وراء واین هر دو میل میکنند لام میل بپائین و
راء میل ببالا میکند واز این جهت است که لام در احکام استفال جاریست از ترقیق و
انفتاح وغیر آن وراء در احکام در اصل بطریقه حروف استعلا جاریست از تفخیم واستعلا
وغیر آن اخفاء تکریر یعنی پنهان کردن دو بار کفته شدنست وآن در حرف راء است
که هر وقتیکه مشدد باشد در تلفظ مکرر میکردد و غلط میشود پس باید همه قراء زاید
مد تمام میکنند پس اکر همزه با حرف مد در یکلمه باشد آنرا مد متصل واجب خوانند بقدر
چهار الف باید کشید مانند جاء وسوء وجیء واکر همزه با حرف مد در یک کلمه نباشد
بلکه در دو کلمه باین طریق که حرف مد در آخر کلمه اول باشد وهمزه در اول کلمه دویم باشد

ملاحظه کرد واز تمرین بجائی رسانید که مکرر نکردد قلقله بمعنی جنبانیدن
مخرج است تا حرف خوب ظاهر شود وقلقله در پنج مجتمع در ترکیب قطب جد که قاف
وطاء وباء وجیم ودال بوده باشد که هر وقت که این حروف ساکن شوند باید که مخرج را
حرکت داد تا حرف ظاهر شود استطاله بمعنی دراز شدن حرفست در مخرج واین
در یکحرفست که ضاد باشد وباید که حافه یعنی کناره زبان بهر سه زبان دندان طواحن
بالا تا انکه بمخرج لام برسد ودراز شود مد ولین وغنه پس مد کشیدن حرف
است وحروف آن سه است الف مطلقا وواو ساکن ماقبل المضموم ویاء ساکن ماقبل
مکسور ولین بمعنی نرمیست وآن دو حرفست یکی واو ساکن ماقبل مفتوح دویم یاء
ساکن ماقبل مفتوح غنه بمعنی قرار دادن حرف را در خیشوم که سوراخ بینی
است وحروف آن چهار است نون ساکن ومیم ساکن ونون مشدد ومیم مشدد
در بیان انکه هریک از حروف چند صفت از این صفات دارد ۱ همزه است وهمزه
پنج صفت دارد جهر وشدت واستفال وانفتاح واصمات ۲ هاست وها نیز
پنج صفت دارد همس رخوة استفال انفتاح اصمات ۳ وعین نیز پنج صفت دارد
جهر بین الرخوة والشدة استفال انفتاح اصمات وحا نیز پنج صفت دارد همس رخوة
استفال انفتاح اصمات وغین نیز پنج صفت دارد جهر رخوة استعلا انفتاح اصمات
وخا نیز پنج صفت دارد همس رخوة استعلا انفتاح اصمات وقاف نیز شش صفت
دارد جهر شدت استعلا انفتاح اصمات قلقله وکاف نیز پنج صفت دارد همس
شدت استفال انفتاح اصمات جیم نیز شش صفت دارد جهر شدت استفال انفتاح

اصمتات قلقله و شین نیز شش صفت دارد همس رخوة استفال انفتاح اصمتات

تفشی یاء نیز شش صفت دارد جهر رخوه استفال اصمتات انفتاح لین تاء نیز پنج

صفت دارد همس شدت استفال انفتاح اصمتات ذال نیز شش صفت دارد جهر

شدت استفال انفتاح اصمتات قلقله طاء نیز شش صفت دارد جهر شدة استعلا

اطباق اصمتات قلقله ثاء مثلثه نیز پنج صفت دارد همس رخوة استفال انفتاح

اصمتات ذال نیز پنج صفت جهر رخوة استفال انفتاح اصمتات ظاء معجمه پنج

نیز پنج صفت دارد جهر رخوة استعلا اطباق اصمتات سین مهمله شش صفت

دارد همس رخوة استفال انفتاح اصمتات صفیر زاء معجمه را شش صفت است جهر

رخوة استفال انفتاح اصمتات صفیر صاد مهمله را نیز شش صفت دارد همس رخوة

استعلا اطباق اصمتات صفیر ضاد معجمه نیز شش صفت دارد جهر رخوة استعلا اطباق

اصمتات استطاله نون پنج صفت دارد جهر بین الرخوة والشدة استفال انفتاح اذلاق

لام نیز شش صفت دارد جهر بین الرخوة والشدة استفال و انفتاح اذلاق انحراف

راء مهمله نیز هفت صفت دارد جهر بین الرخوة والشدة استفال انفتاح اذلاق انفتاح

اخفا تکریر انحراف فاء نیز پنج صفت دارد همس رخوة استفال انفتاح اذلاق باء موحده

شش صفت دارد جهر شدة استفال انفتاح اذلاق قلقله میم نیز پنج صفت دارد

جهر بین الرخوة والشدة استفال انفتاح اذلاق واو نیز شش صفت دارد جهر رخوة

استفال انفتاح اذلاق در بیان صفات عارضی حروف و آن دوازده است

وقف ۱ فتحه و ضمه و کسره و سکون ۲ وقف باسکان وقف باشمام وقف بروم

بابدال

بابدال ۲ تفخیم ۳ ترقیق ۴ اشباع ۵ اماله ۶ مد قصر توسط

۷ قلب ۸ ادغام ۹ اخفا ۱۱ اظهار ۱۲ حذف و تسهیل

... ضمه و کسره و سکون پس معلوم است وقف بمعنی ایستادن بر سر کلمه است

... بچهار قسم میشود ۱ انکه وقف کنی بر سر کلمه و آن کلمه را ساکن کردانی

و این اصل است در وقف ۲ انکه وقف کنی بر سر کلمه و ضم شفتین نمائی

یعنی لبها را بهم آوری چنانکه هر کسی نگاه کند به فهمد که آخر آن کلمه چه حرکت

داشته است و اینرا اشمام میگویند یعنی ضم شفتین و اشمام در ضمه و رفع میباشد

و در فتحه و کسره و نصب و جر اشمام نیست ۳ انکه وقف کنی بر سر کلمه و اندکی

از حرکت آن کلمه را با آواز نرم اظهار نمائی چنانکه هر کس بشنود بفهمد که

آن کلمه آخرش چه حرکت داشته است و اینرا وقف بروم میگویند و

مقدار اظهار حرکت آن است که یک ثلث از حرکت را ظاهر کنی و دو ثلث از حرکت

را بیندازی و روم در ضمه و رفع و کسره میباشد و در فتحه و نصب روم نیست

وقف بسکون پس در فتحه و ضمه و کسره و رفع و نصب و جر همه جاری

میشود پس اشمام شبیه بسکون است و روم شبیه بحرکت است بجهت انکه در

اشمام اول کلمه را باید ساکن کرد و بعد از آن ضم شفتین باید کرد و شنونده

آنرا نمیفهمد و در روم اظهار ثلث حرکت میشود و شنونده حرکت آنرا میفهمد

وقف بابدال است وقف ابدال بر سر کلمه ایست که در آخر آن تنوین

فتحه باشد مثل خبیرًا و بصیرًا و علیمًا و غیر ذلك كه غالبا بر سر [illegible] مثل انّ الله ثمّ الله و وجه الله و بقیت الله واگر ما قبل آن مکسور باشد باید ترقیق
آیات میباشد پس بر سر آن کلمه وقف میکنند و بدل فتحه الف مثل الله و بسم الله و لله ۴ تفخیم و ترقیق را است و مجموع قاعده ها دوازده قسم
[illegible] مثل انکه خبیرًا خبیرا و بصیرًا بصیرا و علیمًا هفت قسم از آن تفخیم میشود [illegible] از آن هفت قسم که
علیما [illegible]
[illegible] ۲ هر
تفخیم بمعنی غلیظ و کلفت کردن حرف است [illegible] ۱ هر رائیست که ساکن باشد و ما قبلش یا مفتوح یا مضموم باشد مثل المرء و کرسی باید که تفخیم
و ترقیق در چند موضع است از آن جمله ۱ تفخیم و [illegible] ۳ هر رائیست که ساکن بشود در صورت وقف و ما قبلش ساکن باشد و ما قبل ماقبلش
ترقیق حروف استعلا و استفال است و قاعده آنست که مفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید کرد مثل الفجر و العصر ۴ هر رائیست که ساکن باشد و
حروف استعلا باید تفخیم بشود و حروف استفال باید ترقیق بشود ما قبل آن مکسور باشد بکسر عارضی یعنی باید تفخیم کرد مثل اِنِ ارْتَبْتُمْ و اَمِ ارْتَابُوا که
زیرا که اصل مقتضی و مناسب این معنی است و حروف استعلا اصل اِنِ ارْتَبْتُمْ و اَمْ ارْتَابُوا بوده چون اِنْ بر سر ارتبتم درآمد همزه وصل در درج ساقط
و استفال مذکور شد ۲ تفخیم و ترقیق الف است و الدال ارتبتم شد التقاء ساکنین شد میان راء و نون حذف متعذر بود بجهت موقت
در تفخیم و ترقیق تابع ما قبل خود است چنانچه اگر ما قبل الف [illegible] بجهت دفع التقاء ساکنین نون را کسره دادند ان ارتبتم شد و کسره آن عارضی
حرفی از حروف استعلا بوده باشد باید تفخیم بشود مثل خالد و هم چنین حال در ام ارتابوا که چون ام بر سر آن درآمد و همزه در درج بیفتاد ام ارتابوا
و صابرین و ضالین و ظالمین و طالبین و غابرین و عاملین کسره عارض شد ۵ هر رائیکه ساکن باشد و ما قبلش مکسور باشد بکسره لازمی اما ما بعد
و اگر ما قبل الف حرفی از حروف استفال باشد باید که ترقیق [illegible] فاصله حرفی از حروف استعلا باشد باز تفخیم باید کرد و این در مجموع قرآن مجید در پنج کلمه واقع
بشود مثل نادمین و عالمین و کافرین و غیر ذلك ۳ و آن پنج کلمه قرطاس است و ارصادا و مرصادا و لبالمرصاد و کل فرقه و در کلمه کل فرق در سوره شعرا
تفخیم و ترقیق لام جلاله است که لفظ الله بوده باشد جهات یکی تفخیم بواسطه اصل و یکی ترقیق بواسطه وقوع را میان دو کسره ۶ هر رائی که ساکن
پس اگر ما قبل جلاله مفتوح یا مضموم باشد باید تفخیم [illegible] و ما قبلش الف باشد یا واو مدی باید تفخیم کرد و این مثل انصار و ابرار و اخیار و عفور و شکور
کرد آن پنج قسم را که باید ترقیق بشود ۱ هر رائیکه مکسور مثل رزقا و رکز باید ترقیق

[illegible]

فتحه باشد مثل خبيرًا و بصيرًا و عليمًا و غير ذلك كه غالبا بر رؤس آيات ميباشد پس برسر آن كلمه وقف ميكنند وبدل فتحه الف ميخوانند ومثل ان الله ثم الله ووجه الله وبقيت الله واكر ما قبل آن مكسور باشد بايد ترقيق

آيات ميباشد پس برسر آن كلمه وقف ميكنند وبدل فتحه الف مثل بالله ولله وبسم الله ولله ⁴ تفخيم وترقيق راست ومجموع قاعده را دوازده قسم

... انكه خبيرًا خبيرا و بصيرًا بصيرا ... هفت قسم از آن تفخيم ميشود ... آن هفت قسم كه

عليمًا ... آن هر

تفخيم بمعنى غليظ وكنده كردن حرف است ... هر رائيست كه ساكن باشد وماقبلش بافتح ...

وترقيق در چند موضع است از آن جمله ¹ تفخيم و ... ³ هر رائيست كه ساكن بشود ... ماقبلش

ترقيق حروف استعلا واستفال است وقاعده آنست كه ... يا مضموم باشد تفخيم بايد كرد ... شده

حرف استعلا بايد تفخيم بشود وحروف استفال بايد ترقيق بشود ... ماقبل آن مكسور باشد بكسره عارضه ... بوا كه

زيرا كه اصل مقتضى ومناسب اين معنى است وحروف استعلا ... اصل ان ارتبتم وام ارتابوا بوده چون ان برسر ارتبتم در آمد همزه وصل در درج ساقط

واستفال مذكور شد ² تفخيم وترقيق الف است ... وال ان ارتبتم شد التقاء ساكنين شد ميانه دال ونون حذف متعذر بود بجهت دفع

در تفخيم وترقيق تابع ماقبل خودست چنانچه اكر ماقبل الف ... بجهت دفع التقاء ساكنين نون را كسره دادند ان ارتبتم شد وكسره آن عارضي

حرفي از حروف استعلا بوده باشد بايد تفخيم بشود مثل خالدون وهمچنين حال در ام ارتابوا كه چون ام برسر آن در آمد وهمزه در درج بيفتاد ام ارتابوا شد

وصابرين و ضالين وظالمين وطالبين وغابرين وعاملين ... عارض شد ⁵ هر رائيكه ساكن باشد وماقبلش مكسور باشد بكسره لازمي اما بعد

واكر ماقبل الف حرفي از حروف استفال باشد بايد كه ترقيق ... فاصله حرفي از حروف استعلا باشد باز تفخيم بايد كرد واين در مجموع قرآن مجيد در پنج كلمه واقع

بشود مثل نادمين وعالمين وكافرين وغير ذلك ³ وآن پنج كلمه قرطاس است وارصادا ومرصادا ولبالمرصاد وكل فرقة ودر كلمه كل فرق در سوره شعرا

تفخيم وترقيق لام جلاله است كه لفظ الله بوده با ... يكي تفخيم بواسطه اصل ويكي ترقيق بواسطه وقوع را ميان دو كسره ⁶ هر رائي كه ساكن

پس اكر ماقبل جلاله مفتوح يا مضموم باشد بايد تفخيم ... وماقبلش الف باشد يا واو مدي بايد تفخيم كرد واين مثل انصار وابرار واخيار وعفور وشكور

كرد ¹ هر رائيكه مكسور مثل ذكر ... بايد ترقيق ... آن پنج قسم را كه بايد ترقيق بشود

[illegible]

فتحه باشد مثل خبیراً و بصیراً و علیماً و غیر ذلک که غالبا بر ... مثل ان الله ثم الله و وجه الله و بقیت الله و اگر ما قبل آن مکسور باشد باید ترقیق

آیات میباشد پس بر سر آن کلمه وقف میکنند و بدل فتحه ... مثل به الله و بسم الله و لله ۴ تفخیم و ترقیق راء است و مجموع قاعده راء دوازده قسم

[illegible] مثال انکه خبیراً خبیرا و بصیراً بصیرا ... هفت قسم از آن تفخیم میشود و ... [illegible] ... آن هفت قسم که

علیماً ... [illegible] ... ۱ هر

تفخیم بمعنی ... حروف است ... [illegible] ... که ساکن باشد و ما قبلش یا مفتوح یا مضموم باشد مثل المرء و کرسی باید که تفخیم

و ترقیق د... [illegible] ... از جمله ... تفخیم و ... ۳ هر رائیست که ساکن بشود در صورت وقف و ما قبلش ساکن باشد و ما قبل ما قبلش

ترقیق ... [illegible] ... ل است و قاعده آنست که ... مفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید کرد مثل البحر و العسر ۴ هر رائیست که ساکن باشد و

حروف ... و حروف استفال باید ترقیق ... ما قبل آن مکسور باشد بکسر عارضی یعنی باید تفخیم کرد مثل اِنِ ارْتَبْتُمْ و اَمِ ارْتابوا که

زیرا که اصل مقتضی ... ب این معنی است و حروف استعلا ... اصل اِن ارتبتم و اَم ارتابوا بوده چون اِنْ بر سر ارتبتم در آمد همزه وصل در درج ساقط

و استفال مذکور شد ۲ تفخیم و ترقیق الف است والا ان ارتبتم شد التقاء ساکنین شد میان راء و نون حذف متعذر بود بجهت موت

در تفخیم و ترقیق تابع ما قبل خود است چنانچه اگر ما قبل الف ... بجهت دفع التقاء ساکنین نون را کسره دادند ان ارتبتم شد و کسره آن عارضی

حرفی از حروف استعلا بوده باشد باید تفخیم بشود مثل خالق ... و هم چنین حال در ام ارتابوا که چون ام بر سر آن در آمد و همزه در درج بیفتاد ام ارتابوا شد

و صابرین و ضالین و ظالمین و طالبین و غابرین و عالمین ... عارض شد ۵ هر رائیکه ساکن باشد و ما قبلش مکسور باشد بکسره لازمی اما ما بعد

و اگر ما قبل الف حرفی از حروف استفال باشد باید که ترقیق ... فاصله حرفی از حروف استعلا باشد باز تفخیم باید کرد و این در مجموع قران مجید در پنج کلمه واقع

بشود مثل نادمین و عالمین و کافرین و غیر ذلک ۳ و آن پنج کلمه قرطاس است و ارصادا و مرصادا و لبالمرصاد و کل فرقة و در کلمه کل فرق در سوره شعراء

تفخیم و ترقیق لام جلاله است که لفظ الله بوده با ... است یکی تفخیم بواسطه اصل و یکی ترقیق بواسطه وقوع راء میان دو کسره ۲۶ ۷ هر رائی که ساکن

پس اگر ما قبل جلاله مفتوح یا مضموم باشد باید تفخیم ... و ما قبلش الف باشد یا واو مدی باید تفخیم کرد و این مثل انصار و ابرار و اخیار و عفور و شکور

کرد ۱ هر رائیکه مکسور مثل رد کرم باید ترقیق ... این پنج قسم دانی که باید ترقیق بشود

هر رائی که ساکن ... [illegible] ... استعلا ... [illegible]

بشود ۲ هرراتی که ساکن باشد وماقبلش مکسور باشد بکسرهٔ لازمی ومابعد آن
حروف استعلا نباشد باید ترقیق بشود مثل فرعون ۳ هرراتی که ساکن بشود و
قبلش ساکن باشد وماقبل ماقبلش مکسور باشد مثل السحر والذکر ۴ هرراتی که
باشد وماقبلش یاء لینی باشد مثل خیر وغیر وطیر وضیر باید ترقیق بشود ۵ هرراتی
که ساکن بشود بوقف وماقبلش یاء مدی باشد مثل جنیر بصیر فقیر در بیان اش
واماله اشباع بمعنی سیر کردانیدن حرکت وکسره است بنوعی که از ضمه واو پیدا شود
واز کسره یاء حاصل شود مثل داود وبه وانتم اماله بمعنی میل کردن حرفت بحرفی
مثل اذ یک که میل میدهند الف آنرا بیا در بیان مد وقصر وتوسط مد بمعنی
کشیدن حرفت وقصر بمعنی نکشیدن حرفت وتوسط میانه مد وقصر است وحروف مد
الف وواو ساکن ماقبل مضموم ویاء ساکن ماقبل مکسور ومد بر دو قسم است یکی
طبیعی وذاتی ودیگری مد فرعی وعارضی ومد طبیعی وذاتی سبب ندارد وبقدر یک الف
میشود ومد فرعی وعارضی سبب دارد وبقدر چهار الف باید کشید وسبب مد دو
یکی همزه ویکی سکون پس اگر سبب مد همزه باشد خالی از آن نیست که همزه پیش از حرف
واقع است یا بعد از حرف مد واقع است پس اگر همزه پیش از حرف مد باشد مثل آدم وآمن وآمنوا
واحد کسی از قراء آنرا مد نکرده است مگر نافع بروایت ورش که مد تمام میکند واگر همزه بعد از
مد واقع باشد پس همه قراء آنرا مد میکنند پس اگر همزه با حرف مد در یک کلمه باشد آنرا مد
واجب میگویند بقدر چهار الف باید کشید مانند جاء وسوء وجیء واگر همزه با حرف مد در یک
نباشد بلکه در دو کلمه باین طریق که حرف در آخر کلمهٔ اول باشد وهمزه در اول کلمهٔ دوم

آنرا مد منفصل جایز مینامند مانند انا انزلنا وقوا انفسکم وفی انفسهم سنت است
که مقدار چهار الف کشیده شود واینمقدار کشیدن بقدر چهار الف حواله بمجلس است
وعرف حدی قرار نداده اند واگر سبب مد سکون باشد وسکون نیز بر دو قسم میشود
یکی سکون لازمی ویکی سکون عارضی لازمی آنست که حرف ساکن در اصل ساکن
بوده باشد در وصل ووقف وعارضی آنست که در وصل متحرکست ودر اصل ووقف
سکون عارض او میشود سکون لازمی بر دو قسم میشود یکی لازم مدغم
ویکی لازم مظهر سکون لازم مدغم آنست که بعد از حرف مد حرف مشدد بیاید
مانند دابة وکافة واتحاجونی وتامرونی پس آنرا مد ساکن لازم مدغم میگویند لازم
است که کشیده شود بمد تمام لازم مظهر آنست که بعد الحرف مد حرف ساکن غیر مشدد
بیاید که در اصل ساکن باشد وآنرا مد ساکن لازم مظهر میگویند واین در چند موضع است
از انجمله در حروف مقطعه اوایل سورها است مثل الم وص وق ون ویس ومجموع حروف
ومجموع حروف مقطعه اوایل سورهای قرآن جمع است در ترکیب صراط علی حق نمسکه
پس آن حروف در وقت تلفظ بآن بر دو قسم است یکی دو حرفی مثل را وحا وها ویا یکی سه
حرفی مثل لام ومیم وسین پس اگر دو حرفی باشد مثل را مدی نیست وبقصر باید خواند
واگر سه حرفیست آن نیز بر دو قسم است یکی متحرک الوسط مثل الف ویکی ساکن
الوسط مثل صاد وسین وقاف پس در متحرک الوسط نیز مدی نیست وقصر باید خواند
ودر ساکن الوسط نیز لازم است مد تمام وحاصل کلام آنکه حروفات مقطعه هرگاه

در تلفظ دو حرف باشد یا سه حرف متحرک الوسط باشد قصر باید کرد و هرگاه سه حرف
ساکن الوسط باشد مد باید کرد مد مشبع و در عین سورهٔ شوری که حمعسق باشد
و عین سورهٔ مریم که کهیعص باشد چون ساکن لازم بعد از حرف لین واقع است
که یاء ساکن ماقبل مفتوح است سه وجه جایز است هم مد و هم قصر و هم توسط و دیگر
از جمله مد ساکن لازم مظهر در کلمه آلآن است که در اوسط سورهٔ یونس است واقع
است که آنهم مد تمام باید کرد   قسم دویم از سکون که سکون عارضی باشد که بعد
از حرف مد واقع شود پس آن در حال وقف کردن بر همه است و آن غالبا بر سر آیات است
مثل یعلمون و مبین و یشکرون و یکفرون و نستعین و ابرار و اخیار و غیر ذلک پس در آن
سه وجه جایز است طول توسط قصر   در بیان ادغام که از صفات عارضی حروف است
ادغام در لغت بمعنی ادخالست یعنی داخل کردن چیزی در چیزی چنانکه میگویند
ادغمت اللجام فی فم الفرس و در اصطلاح یعنی داخل کردن حرفیست در نزد حرف دیگر
و ادغام بر سه قسم است یعنی ادغام مثلین متماثلین و یکی متجانسین و متقاربین
بجهت انکه آن دو حرف که اول را در ثانی ادغام میکنند هرگاه در ذات و صفات
یکی باشد مثل انکه هر دو دال باشد یا هر دو راء باشد چون ملذومن پس آن دو حرف
را مثلین متماثلین میگویند و هرگاه آن دو حرف در ذات و بعضی از صفات یکی
نباشد و اتحاد در مخرج و بعضی صفات یکی باشند مثل انکه یکی ذال معجمة باشد و یکی
ظاء معجمة باشد که هر دو از مخرج لثوی اند مثل اذ ظلمتم یا انکه یکی تاء منقوطه و یکی طاء مو[قف]
باشد

باشد مانند قالت طائفة که هر دو از مخرج نطعی اند پس آن دو حرف را متجانسین
میگویند و هرگاه آن دو حرف از یک مخرج نباشد   در مخرج و بعضی از صفات
نزدیک بهم باشند مثل انکه یکی لام باشد و یکی راء مهمله که هر دو از دو مخرج ذلقی
اند که نزدیک بهم باشند و در صفت انحراف یکی مانند قل ربی و بل ربکم پس آن دو حرف را
متقاربین میگویند و باز ادغام مطلق بر دو قسم میشود یکی ادغام کبیر و یکی ادغام صغیر
ادغام کبیر آنست که هر دو حرف متحرک باشند پس حرف اول را ساکن میکنند و در
ثانی ادغام میکنند   ادغام صغیر آنست که حرف اول ساکن باشد و حرف ثانی متحرک
باشد پس اول را در ثانی ادغام میکنند   کبیر در قرائت ابو عمرو واقع است مانند
سلککم که کاف اول را ساکن میکنند و در ثانی ادغام میکنند و سلکم میخوانند و هم
[مثل] والیل لباسا و الرحیم مالک و ادغام کبیر نزد علما ممنوع است و در قرائت عاصم
و قراء غیر ابو عمرو در مجموع قرآن عظیم یافت نشده مگر در شش کلمهٔ   در کلمه نعما است
که در اصل نعم ما بوده میم اول که مفتوح بود ساکن کردند در میم ما ادغام کردند و بالتقاء ساکنین
عین را کسره دادند نعما شد   در کلمه لا تامنا است که ادغام است باشمام و آن در اصل لا تامننا
بوده و لا تامن فعل نفی است و نا ضمیر مفعول پس نون اول را ساکن و در ثانی ادغام کردند
لا تامنا شد و در وقت خواندن باید نون را اشمام کرد تا انکه ضمه محذوفه بواسطه
ضم شفتین پیدا شود تا اصل نفی محفوظ باشد که اگر اشمام نشود فعل نفی منتقل بنهی میشود
و فساد در معنی پدید میآید   در کلمه اتحاجونی که در اصل اتحاجوننی بوده و هر دو

نون متحرك بود پس نون اوّلرا ساكن كردند ودر نون ثانی ادغام كردند انجا چون
در كلمه ما مكنّی است كه آنهم در اصل ما مكننی بوده پس نون اوّل را ساكن كردند ودر نون
ثانی ادغام كردند انجا چون شده ما مكنّی شد   در كلمه لا تأمنّا است كه در اصل
تأمننا بوده پس نون اوّلرا ساكن ودر ثانی ادغام كردند تأمنّا شد   در كلمه
حيّ در آيه ويحيى من حيّ عن بيّنة است كه در اصل حيى بود ياء اوّلرا ساكن ودر ثانی ادغام
كردند حيّ شد   صغير آنستكه حرف اوّل وثانی در يك كلمه باشد پس اگر آن دو حرف
مثلين باشند واجب است ادغام باجماع جميع قرّاء خواه در يك كلمه باشد مانند يدرككم
ويوجّهه وخواه در دو كلمه باشد مانند ربحت تجارتهم وكانت تأتيهم واگر آن دو حرف
متجانسين يا متقاربين باشند پس دو قسم ميشود پس يك قسم آنرا جميع قرّاء ادغام ميكنند
ويك قسم را بعضی ادغام ميكنند وبعضی ادغام نميكنند اوّل پس ادغام ميكنند باتفاق ذال
اذ را در ظاء معجمه كه متجانسين اند مانند اذ ظلموا واذ ظلمتم وديگر ادغام ميكنند دال
قد را در تاء مثنّاة فوقيه مثل قد تبيّن دعوتكما وقالت طائفة وديگر ادغام ميكنند لام
قل وبل وهل را در راء مهمله مثل قل ربّی وبل ربّكم وهل در قرآن مجيد براء نرسيده وديگر
ادغام ميكنند واو مدّی وياء مدّی را در واو وياء هرگاه در يك كلمه باشند مانند ايّاك
وقوّة كه در اصل اِيياك وقووة بوده ياء اوّل وواو اوّل را در ياء دوّيم وواو دوّيم ادغام
كردند ايّاك وقوّة شد واگر واو مدّی وياء مدّی باواو وياء در دو كلمه باشند مثل قالوا
وهم وفی يوسف در اينجا ادغام جايز نيست كه اگر ادغام كنند مدّش فوت ميشود وهمچنين

ادغام

ادغام جايز نيست در كلمه سبّحه وهمچنين جايز نيست در كلمه لا تزغ قلوبنا هرچند هردو
متجانسين اند وهمچنين جايز نيست در كلمه فالتقمه هرچند متقاربين است وهمچنين
جايز نيست در كلمه ابوابا وافواجا هرچند متجانسين اند وهرچه مثل اينها باشد وديگر
ادغام كرده اند باتفاق باء موحّدة را در ميم در كلمه اركب معنا در سورهٔ هود
كه متجانسين اند وهمچنين ادغام كرده اند ثاء مثلّثه را در ذال معجمه در كلمه يلهث ذلك
در صورتيكه وصل كنند كه متجانسين است وهمچنين ادغام كرده اند طاء مهمله را مثل
احطت وفرّطت وبسطت در تاء با بقاء استعلا وهمچنين ادغام كرده اند قاف را در كاف
در كلمه الم نخلقكم در سورهٔ والمرسلات كه متجانسين اند بدون استعلا وهمچنين ادغام
كرده اند نون ساكن را در ميم در سورهٔ طسم شعراء ودر سورهٔ طسم قصص وهمچنين ادغام كرده اند
ذال معجمه را در تاء در كلمه اتخاذ مثل اتخذت واتخذتم   در بيان لام شمسی وقمری
چون الف ولام تعريف بر سر كلمه در آيد نظر بانكه لام تعريف ساكن است پس اگر در
اوّل آن كلمه حرفی كه ملاقی ومجاور لام است بالام قريب المخرج باشند لام را قلب بهمان حرف
ميكنند وآنرا در حرف مجاور از باب ادغام صغير ادغام ميكنند واينرا لام شمسی مينامند ماخوذ
از شمسه القلادة واگر حرف ملاقی ومجاور لام بالام قريب المخرج نباشند وبعيد ازهم باشند
آن لام را در حرف مجاور ادغام نميكنند واظهار ميكنند واينرا لام قمری ميگويند ضدّ شمسی
چون اينرا دانستی از حروف تهجّی چهارده حرفست كه لام در آنها ادغام ميشود يكی از آنها لام است
كه مثلين اند وسيزده حرف ديگر بالام قريب المخرجند ولام مدغم در اين حروف را لام شمسی
ميگويند وچهارده حرف ديگر را لام در آنها ادغام نميشود چون مناسب ندارند واين لام تعريف

چهارده حرفی که لام در آنها ادغام میشود پس سه حرف مخرج اسلی است سوره ص
وسه حرف مخرج لثوی است ث ذ ظ وسه حرف مخرج نطعی است ت و ط وسه حرف مخرج ذلقی
است ل ن ر و یکحرف مخرج ضرضیست وآن ض و یکحرف مخرج شجریست وآن شین باشد پس چون
شین تفشی دارد ودر لفظ پراکنده وفاش میشود تا بمخرج لام میرسد ازاین جهت راء قریب
بالام دارد باین مناسبت ادغام میشود دیگر که مذکور شد قرب آنها با لام معلوم
است زیرا که از اطراف وجوانب احاطه بمخرج لام کرده اند ومخرج لام درمیان آنها است
وباین سبب است که در اینجا لام را شمسی مینامند چون میان آن مخارج ومحاط انها است
ومثال آن مانند الشمس که در اصل اَلْشمس بوده پس لام را قلب بشین کردند وشین را
در شین ادغام کردند ومانند التین که در اصل اَلْتین بوده پس لام را قلب بتا کردند وتا را
در تا ادغام کردند ومانند الساعة که در اصل الساعة اَلْ ساعة بوده ولام را قلب بسین کردند
وسین را در سین ادغام کردند والشمس والتین والساعة شد وقس علی هذا البواقی
ودر کتاب صورت لام را مینویسند تا مشتبه بمضاعف نشود ودر خواندن لام را نمیخوانند
در قاعدهٔ میم ساکن وتنوین ونون ساکن میم ساکن بیانش آنست که چون میم
ساکنه بحروف هجا رسد سه حکم دارد اول انکه چون میم ساکن بحرف با رسد اخفا باید و اخفا
حالتیست میانه اظهار وادغام چنانکه بخیشوم رسد کامیست نه مشدد شود که ادغام
محض است ونه خوب ظاهر شود که اظهار محض است مثالش مانند ربهم بذنبهم وخذوا ما
اتیناکم بقوة ولیها جوکم به وغیر اینها وچون میم ساکن بمیم میرسد ادغام مثلین میشود
مانند ثم تولیتم من بعد ولکنتم من الخاسرین وقلوبکم من بعد وغیر ذلک وبباقی حروف هجا

اظهار

اظهار میشود خصوصا در دلو وفا که خوب باید ملاحظه کرد ونیکو اظهار نمود زیرا که زود
مخلوط میشود با واو وفا مانند فالّذا انتم فیها ومنکم فی السبت والی بارئکم فاقتلوا ما سئلتم وضربت
ومیثاقکم ورفعنا وبقوة واذکروا وغیر اینها تنوین ونون ساکنه چون بحروف رسد
چهار حکم بر آنها مرتب میشود ادغام واظهار وقلب واخفا ادغام پس وقتی است که تنوین
ونون ساکن بحرفی از حروف یرملون رسد که آن ی ر م ل و ن بوده باشد در لام وراء ادغام
بی غنه باید کرد مانند مصدق لما معکم وغفور رحیم ومن ربه ومن لدنه ودر چهار حرف
دیگر که ی م و ن باشد ادغام با غنه است مانند شیئا ولا یقبل من مال الله من واق ومن یقیل
ویومئذ یصدر ومن ناصرین وحطة نغفر لکم ومثلا ما بعوضة پنج کلمه است که در
آنها نون ساکن را در واو ویا ادغام نباید کرد وآن پنج کلمه یکی صنوان ویکی قنوان ویکی دنیا
ویکی بنیان ویکی بنیانه است زیرا که هرگاه ادغام میکنند در اینها نون ساکن را در واو ویا
وگویند صوّان ودیّا مثلا هر آینه مشتبه بمضاعف باشتباه عظیم اظهار پس وقتیست
که تنوین ونون ساکن بحرفی از حروف حلق رسد وآن همزه است وها وعین وحا وغین وخا معجمه
است مثل من آمن وعذاب الیم وینهون وان هدی الله وقوم هاد وانعمت وان علمتم وعذاب
عظیم واخر ومن حکیم علیم وفسینغضون وان یکن غنیا واجر غیر ممنون والمنخنقة ومن
خسفنا ومقیم خالدین قلب پس وقتی که تنوین ونون ساکن بباء موحده برسد وقلب
بمعنی بدل کردن حرفست بحرف دیگر پس در اینوقت تنوین ونون را قلب بمیم باید کرد پس
غنه باید کرد خواه در یک کلمه باشد یا در دو کلمه باشد مثل انبئهم ومن بأس الله وصم
وبکم اخفاء پس وقتیست که تنوین ونون ساکن بحرفی از پانزده حرف باقی برسد که آن

ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك بوده باشد ومثال آنها انتم من تاب جنات تجری
وعلی الحنث العظیم من ثمرة یوما وانجینا من جاء خلق جدید وانداداً من دونه کاساً دهاقاً
واننه تهم من ذالذی وکیلا ذریة وتنزیلا من نوال صعید زلقا والانسان من سلاله
رجلا سلما وانشرنا من شاء عذابا شدیدا والانصار لمن صبر جمالة صفر ومنضود من ضلل
کلاً ضربنا ومنطق الطیر من طین صعیداً طیبا ولنظر ظلاً ظلیلا من ظهیر وفانفلق من فضل
خالدا فیها وانقلبوا من قریب سمیع قریب والمنکر من کتاب اجر کریم   دربیان ضمیر
کنایه که ضمیر مفرد مذکر مغایب باشد مانند له وبه وفیه   این هاء ضمیر از چهار حال
بیرون نیست   ۱ انکه ماقبل هاء وما بعد هاء ضمیر هر دو متحرک باشد مثل انه هو
ومن دونه من وال پس اینها را اشباع باید کرد مکر در دو کلمه قران عظیم یکی ما نفقه
کثیرا باشد در سوره هود که ضمیر نیست بلکه جزء کلمه است که نفقه صیغه متکلم مع الغیر است
از فعل مستقبل که مغایبش یفقه وماضی آن فقه است ویکی یرضه لکم که در سوره زمر
واقع است که آن ضمیر است ولکن آنرا باصل خود باقی کذاشته اند که یرضاه وضمیر مفعول
است والف شد   ۲ از چهار حالت هاء کنایه انکه ماقبل وما بعد ضمیر هر دو ساکن باشند
مثل منه اسمه   ۳ انکه ماقبل آن ضمیر متحرک وما بعد آن ساکن باشد مثل انه الله
وبه الله واین دو وجه را هیچ اشباعی نیست وهیچ یک از قراء اشباع نکرده اند   ۴
انکه ماقبل ضمیر ساکن وما بعد متحرک باشد مثل واجتباه وهداه الی پس این وجه را
کسی اشباع نمیکند مکر ابن کثیر ودر قرائت عاصم نیست مکر در کلمه فیه مهانا در سوره
فرقان بروایت حفص که در اینجا با ابن کثیر موافقت کرده   دربیان معرفت معانی
وقف

وقف ورموز وقوف   وقف بمعنی ایستادن بر سر کلمه است با تنفس وقبل از این کذشت
که ایستادن بر سر کلمه یا باسکانست یا بطریق روم یا اشمام یا ابدال علی ای تقدیر چون قاری بر سر
کلمه وقف کند پس خالی از دو وجه نیست یا انکه سزاوار است که ابتداء بکلمه ما بعد آن کند
وکلمه موقوفه را تکرار نکند ویا انکه روا نیست که ابتدا بکلمه ما بعد کند واین بنا بمعنی آنست
که ماقبل وما بعد بحسب معنی بهم بسته وپیوسته باشد یا نباشد که بدان اعزک الله که هرکاه کسی وقف
کند بر سر کلمه از چهار حال بیرون نیست یا انکه کلمه موقوف تعلق بما بعد هیچکونه ندارد نه در
لفظ ونه در معنی یا انکه در لفظ تعلق ندارد بما بعد اما در معنی تعلق دارد ویا انکه در لفظ تعلق
دارد اما در معنی تعلقی نیست ویا انکه هم در لفظ وهم در معانی تعلق بما بعد است پس اکر در لفظ
ومعنی هیچکدام تعلق نباشد آنرا وقف تام کویند واکر در لفظ تعلق نداشته واما در معنی تعلق
باشد آنرا وقف کافی مینامند واکر در معنی تعلق نباشد اما در لفظ باشد آنرا وقف حسن کویند واکر
در معنی در لفظ تعلق باهم باشد آنرا وقف قبیح کویند پس در وقف تام ووقف کافی ایستادن و
تکرار نکردن وابتدا بکلمه ما بعد کردن بهتر است بلکه در اکثر مواضع واجبست ایستادن
وابتدا بما بعد نمودن ودر وقف حسن وقف وابتدا بما بعد نیکو است   وصل کردن بهتر
است مکر انکه رؤس آیة باشد یعنی سر آیها که در آنوقت مستحب است وقف کردن وابتدا بما
بعد نمودن وحاصل کلام انکه وقف بر چهار قسم است وقف تام ووقف کافی ووقف حسن
ووقف قبیح ووقف قبیح آنست که کلام هم در لفظ وهم در معنی متعلق بیکدیکر باشد پس
ایستادن وابتدا بما بعد نمودن بد است بلکه حرام است   وقف تام مثلا در فاتحة الکتاب
در آخر بسم الله الرحمن الرحیم است که معنی تمام است وهیچکونه ربطی بما بعد ندارد وهمچنین در یوم الدین

و در نستعین و در علیهم اوّل و در ولا الضّالّین که در همه اینها کلام ما قبل تمام است
و در لفظ و در معنی تعلّق با قبل بعد خود ندارد وقف حسن در الحمد لله و در ربّ العالمین
و در الرّحیم و در المستقیم است که در لفظ چون صفت موصوف تعلّق بهم دارند در معنی
بسر هر یك که وقف شود معنی تمام است و تعلّق بهم ندارد وقف کافی مثل لا ریب
در سورة البقرة که در لفظ تعلّق بما بعد ندارد در معنی یکنوع ربطی بهم دارد و همچنین
وقف در ینفقون که در لفظ تعلّق بما بعدش نیست که والّذین یؤمنون باشد و علامت
وقف تامّ در قران مجید م و ط است بر حخ و علامت وقف کافی ج است و م علامت
و عبارة از وقف لازم است و واجب است وقف در آن و وصل کردن حرام است
و ط عبارة از وقف مطلق است و آن در بعضی مواضع واجب و در بعضی مستحبّ مؤکّد
است پس وصل نباید کرد و ج عبارة از وقف جایز است و مستحب وقف در آن از
وصل بهتر است و علامت وقف قبیح و وقف حسن لا است که عبارة از لا وقف است
که وقف نباید کرد و در وقف قبیح وقف کردن حرام است و در وقف حسن وقف کردن مکروه
است و وصل بهتر است مگر آنکه سر آیها باشد که در اینوقت وقف کردن بهتر است بجهت
آنکه وقف کردن بر سر آیه مستحبّ است مطلقا چنانکه در حدیث وارد است دیگر از جمله
رمزهای وقف که در قرآن هست یکی رمز ز میباشد و آن بمعنی مجوّز است یعنی مجوّز
وقف کرده اند و در جائی میآورند که معنی تمام باشد و لفظ تمام نباشد و گذشتن بهتر است
از ایستادن دیگر ص میباشد که علامت مرخّص است یعنی رخصت داده اند که بجهت تنگ
شدن نفس وقف کنند و دیگر سکته میباشد و آنرا در جائی میآورند که دو مطلب باشد

ما قبل

ما قبل مطلب دیگر و ما بعد مطلب دیگر یا دو مخاطب باشد یا دو کلمه مستقبل باشد مثل
من راق پس قطع میکند بدون نفس و یکی میباشد که اسم بوقف است در بیان
استعاذه مستحبّ است پیش از قرائت استعاذه باین طریق اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم
و هرگاه در حضور قاری مستمعی باشد مستحبّ است جهر خواندن و اگر قاری تنها باشد
آهسته باید خواند در نماز در همه حال آهسته باید خواند خواه تنها باشد یا باشد
در بیان بسملة بدانکه گفتن بسم الله الرّحمن الرّحیم در ابتداء هر سوره از سوره قرآن
واجب است و جزء سوره است مگر در اوّل سوره توبه که در آن جایز نیست خواندن بسمله مگر
در اواسط سوره که کسی ابتدا بجزوی یا جزئی یا عشری کند که در اینجا قاری مخیّر است میان
گفتن و نگفتن و در آیات و اجزاء سوره توبه نیز نباید گفت و در میان دو سوره که خوانده
شود چهار وجه ممکن است یك وجه از آنرا منع کرده اند و سه وجه دیگر از آنها آنرا جایز میدانند
سه وجه جایز پس وصل طرفین است یعنی وصل کردن ۱ بسمله بآخر سوره سابق
و وصل کردن آخر بسملة باوّل سوره لاحق ۲ قطع طرفین یعنی وقف کردن بآخر سوره
سابقه و ابتداء به بسملة و وقف کردن بآخر بسملة و ابتداء بسوره لاحقه ۳ قطع اوّل
و وصل ثانیه یعنی بر آخر سوره سابقه وقف کردن و ابتدا به بسمله و بسمله را وصل کردن
بسوره لاحقه این قسم بهتر است بلکه در ده سوره سنّت است وصل کردن بسملة باوّل سوره
که آن جماعه حمزه باشد یعنی سوره فاتحة الکتاب و انعام و کهف و سبا و فاطر و انبیاء و قمر
و الرّحمن و الحاقّة و القارعه و نزد دوازده سوره منع کرده اند و وصل بسملة را باوّل سورة
و آن لم یکن الّذین و دو لا اقسم و سوره محمّد و دو ویل که ویل لکل و ویل للمطفّفین است و الهیکم

التکاثر واذا زلزلت والعادیات جحد وعبس وتبت   وصل اولی وقطع ثانیه
یعنی اوّل بسمله را وصل کنی بسورهٔ سابقه ودر بسملة وقف کنی وابتدا بسوره لاحقه
نمائی واین وجه را منع کرده اند ونباید کرد   در بیان مقطوع وموصول وبعضی
از کلمات   در قرآن مجید کلمه الّا بفتح همزه همه جا موصول است مگر در ده موضع
که در آن ده موضع مقطوع مینویسند یعنی ان لا باید نوشت وموصول جایز نیست یعنی
در کلمهٔ اَنْ لا ملجأ من الله در سورهٔ توبه است ویکی در اَنْ لا اله الّا الله هرجا باشد
ویکی در اَنْ لا تعبد والشیطان در سورهٔ یسٓ ودیگر واَنْ لا تعبدوا الّا الله در سورهٔ
هود میباشد ویکی در اوّل سوره ویکی در وسط سوره در بیان قصه نوح واَنْ لا تعبدوا
وسط مقطوع است واوّل موصول ویکی در اَنْ لا تشرک بی در سوره حج ویکی در کلمه اَنْ
لا یشرکن در سوره ممتحنه ویکی در کلمه اَنْ لا یدخلنّها الیوم در سوره ن ویکی
در کلمه اَنْ لا تعلوا علیّ در سورهٔ نمل ویکی در کلمه اَنْ لا یقولوا علی الله الّا الحقّ و
یکی در کلمه حقیق علی الله الّا الحقّ که این هردو در سوره اعراف ودیگر
مقطوع مینویسند لفظ ان ما بکسرهٔ همزه در یک موضع سورهٔ رعد اِنْ ما نرینّک
در آخر سوره باشد وهمچنین مقطوع است لفظ عَنْ مَا در یکموضع در کلمه
عَنْ ما نهوا عنه در سورهٔ اعراف ودر غیر آن همه جا موصولست وهمچنین مقطوع
است من جارّه از ماء موصولة در کلمه مِنْ ما ملکت ایمانکم در سورهٔ نسا ومِنْ مَا
ملکت در سورهٔ روم وباقی موصول است وهمچنین مقطوع است لفظ ام متّصلة
ومنقطعه از من استفهامیه در کلمهٔ ام اسّس بنیانه در سورهٔ توبة ودر کلمه اَمْ مَنْ

یأتی آمنا در سورهٔ فصّلت ودر آیه خلقنا در سوره صافّات ودر کلمه ام من یکون علیهم
وکیلا در سورهٔ نسا، وهمچنین مقطوع است لفظ حیث ما در دو سورهٔ بقرة یکی حیث
ما کنتم فولّوا وجوهکم شطره وانّ الذین وحیث ما کنتم فولّوا وجوهکم شطره لئلّا
وهمچنین مقطوع است لفظ کلّ ما در یک موضع من کلّ ما سألتموه در سورهٔ نحل وهمچنین
مقطوع است بئس ما در کلمه قل بئس ما یأمرکم در سوره بقرة مقطوع است ودر غیر آن
همه موصول وهمچنین مقطوع است لفظ فی ما در کلمه فی ما اوحی الیّ در سورهٔ انعام
ودر کلمه فیما (فی ما) افضتم در سورهٔ حجّ ودر کلمه فی ما اشتهت در سورهٔ انبیاء، ودر کلمه
لیبلوکم فی ما اٰتیکم فاستبقوا الخیرات در سورهٔ مائدة ولیبلوکم فی ما اٰتیکم در آخر
انعام ودر کلمه فی ما فعلن فی انفسهنّ من معروف در سورهٔ بقرة ودر کلمه فی ما
تعلمون در سورهٔ اذا وقعت ودر کلمه فی ما رزقناکم در سورهٔ روم ودر کلمه یحکم
بینهم فی ما هم فیه یختلفون وکلمه انت تحکم بین عبادک فی ما کانوا که هردو در سورهٔ
زمر میباشد وغیر اینها همه موصول است ودیگر لفظ اینما در ده موضع موصولست
باتفاق یکی در کلمه فاینما تولّوا فثمّ وجه الله در سورهٔ بقرة ویکی در کلمه اَیْنَمَا
یوجّهه لا یأت بخیر در سورهٔ نحل ودر باقی مواضع همه مقطوع است باتفاق مگر در
سه موضع که اختلاف کرده اند بعضی موصول گرفته اند وبعضی مقطوع وآن در کلمه
این ما کنتم در سورهٔ شعراء واین ما تکونوا در سوره نسا واین ما ثقفوا در سورهٔ احزاب
ودیگر آنکه لفظ الّم در کلمه فالّم یستجیبوا لکم در سورهٔ هود موصول است وفان لم یستجیبوا
لک در سورهٔ قصص مقطوع ودیگر آنکه لام حرف جرّ را از مدخولش در چهار موضع مقطوع

میسویسند در مالِ هذا الکتاب در سورهٔ کهف و در کلمه مالِ هذا الرسول در سورهٔ
فرقان و مالِ هؤلاء القوم در سوره نسا، فمالِ للذین کفروا در سورهٔ معارج و دیگر
مقطوعست کلمه لات حین مناص در سورهٔ ص و دیگر موصول است کلمه او وزنوهم
یخسرون در سورهٔ ویل للمطففین و دیگر موصول است لفظ الّن در دو موضع یکی
الن نجعل لکم موعدا در سوره کهف و یکی الن نجمع عظامه در سوره قیمة و باقی
موصول و دیگر مقطوعست کلمه علی من یشاء در سوره نور و کلمه عن من تولّی
در سوره نجم و کلمه یوم هم بارزون در سورهٔ مؤمن و یوم هم علی النار
یفتنون در سورهٔ ذاریات و دیگر موصولست لفظ کیلا در کلمه لکیلا یکون
علیک حرج در سوره احزاب و باقی مقطوعست و دیگر انکه الف و لام تعریف و
ها، تنبیه و یا حرف ندا بر سر هر کلمه موصول باید باشد و وضع اکثر مصاحف
بخلاف آن اشتهار یافته یعنی مقطوع مینویسند ها، تنبیه و یا، ندا را   در بیان
رسم تا، تانیث در آخر کلمات که دو صورت دارد یکی بصورت تا، مدور که از آن
تعبیر بها، میکنند و یکی بصورت تا، مطوّل یعنی دراز که از آن تعبیر بتا میکنند
لفظ رحمت را در هفت موضع بتا رسم میکنند یکی در کلمه اولئک یرجون رحمت الله که
در سورهٔ بقره است   در سوره اعراف در کلمه ان رحمت الله قریب   در
کلمه رحمت الله و برکاته در سورهٔ هود   کلمه ذکر رحمت ربک در سورهٔ مریم
و در کلمه فانظر الی اثار رحمت الله در سوره روم و در کلمه اهم یقسمون رحمت
ربک و در رحمت ربک خیر مما یجمعون هر دو در سورهٔ زخرف و غیر اینها را هم بصورت

ها، رسم میکنند   لفظ امرات را نیز در هفت موضع بتا، دراز رسم میکنند و آن
در لفظ امرات العزیز است در سورهٔ یوسف یکی امرات العزیز تراود و یکی امرات العزیز
الآن حصحص   اذ قالت امرات عمران در سوره یوسف آل عمران   در کلمه
امرات فرعون در قصص و در کلمه امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون هر سه در
سوره تحریم   لفظ نعمت را نیز در یازده موضع بتا، دراز رسم میکنند یکی در کلمه و
اذکروا نعمت الله علیکم و ما انزل در سوره بقره   در کلمه واذکروا نعمت الله علیکم
اذ کنتم اعداء در سوره آل عمران   در کلمه و بنعمة الله هم یکفرون و یعرفون نعمت الله
واشکروا نعمت الله هر سه در سوره نحل   در کلمه بدلوا نعمت الله و ان تعدوا نعمت الله
لا تحصوها هر دو در سورهٔ ابراهیم   در کلمه واذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم در سوره
مائده   در فی البحر بنعمت الله در سورهٔ لقمن   ذکر نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله
در سورهٔ فاطر   در فما انت بنعمت ربک در سوره طور و باقی هرچه باشد نعمت به
صورت ها، رسم میکنند و باز لفظ سنت در پنج موضع بتا، دراز رسم میکنند سه موضع
از آن در سورهٔ فاطر الا سنت الاولین و فلن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله
تحویلا و یکموضع در سوره انفال فقد مضت سنت الاولین و یکموضع در سوره غافر
در آخر سوره سنت الله التی قد خلت فی عباده و باقی را سنت بصورت ها، رسم میکنند
و باز لفظ لعنت را در دو موضع بتا، دراز رسم میکنند یکی در کلمه فنجعل لعنت الله علی الکاذبین
در سوره آل عمران و یکی در کلمه والخامسة ان لعنت الله علیه در سوره نور و باقی لعنت را

بصورت ها، مینویسند و باز لفظ معصیت را در سورهٔ قد سمع الله در دو موضع بصورت

تا دراز رسم میکنند یکی ومعصیت الرسول و اذا جاؤک و یکی معصیت الرسول وتناجوا با

لبر و باز بتا دراز رسم مینمایند لفظ کلمت را در کلمت ربک الحسنی در اعراف و لفظ بقیت الله

در سوره هود * قرت عین را در قصص و قرت الله در روم و شجرة الزقوم را در دخان

وجنة نعیم را در سوره اذا وقعت وابنت عمران در سورهٔ تحریم وآیات للسائلین وغیابت

الجب دو موضع هر دو در سوره یوسف الحمد لله وآخرا وصلی الله علی خیر الوری محمد وآله

اجمعین مصابیح الهدی مادامت

الارض والسماء

اجمعین

با او ملاقات کرده است پاک است یا نجس — اینکه [illegible] در آن حیوان موجود نبوده باشد حکم پاکی است

[illegible] نمود — زن حامله را هرگاه [illegible] حاصل شود بسقط ولد [illegible] چون [illegible] حکم

دارد نفاس است یا حیض یا استحاضه — خون قبل از ولادت یا سقط شدن نفاس نیست — اگر

[illegible] ممکن باشد حیض است [illegible] حیض باشد در غیر حالت حمل است یا مطلق — [illegible]

حیض فهو حیض [illegible] — هرگاه آب کمتر از کر باشد و نجس باشد و باران بیاید آیا آن آب پاک میشود

یا نه یا خیر — باران اگر [illegible] ناودان جاری شود [illegible] آب پاک میشود مگر [illegible]

انقطاع باران بار کمتر از کر باشد [illegible] باقی باشد — ضعیفه ذات العادة وقتیه و

عددیه [illegible] در اول ماه بوده و عددش هفت روز بعد از مضی چهارده روز از ایام عادت خون

به ضعیفه حیض در همین ماه یعنی صبح از خواب برخاسته خون خشک در زیر جامه خود دیده مثل خون حیض

[illegible] فرمایند [illegible] ترک عبادت نماید یا خیر و همچنین عبادتی که [illegible] از خواب نموده صحیح است یا خیر

و همچنین روزه [illegible] جاهل مسئله [illegible] دارد — [illegible]

[illegible] ایام عادت چهارده یوم فاصله شده بود [illegible] ضعیفه حیض [illegible]

[illegible] علامت نیست روزه صحیح [illegible] افطار [illegible]

مجری حیض [illegible] خون [illegible] در صورت [illegible] معمول دارد

اگر مراد [illegible] از اول ایام عادت [illegible] که لکه دیده چهارده یوم [illegible] لکه [illegible] بوده

از حیض محسوب [illegible] — [illegible] خواب [illegible] آیا چه باید

کرد [illegible] — [illegible] خواب [illegible]

[illegible] — هرگاه ضعیفه غسل جنابت و حیض هر دو واجب شده آیا یک

غسل کفایت میکند یا هر دو غسل بکند [illegible] غسل باید بکند [illegible] مقدم دارد و هرگاه [illegible] باید

بکند هرگاه [illegible] کرده باشد [illegible] جنابت را بعد حیض را [illegible] غسل [illegible] است

نمازهایی [illegible] کرده [illegible] صورت دارد صحیح است یا خیر — هرگاه [illegible] بعد از انقطاع حیض [illegible]

غسل بکند بایں نیت که غسل میکنم بجهت رفع حدثی که مستند بجنابت و حیض بوده باشد یا اشکالی دارد یا عیبی است
دارد یا هرگاه غسل بعمل آورد باین که اول بجهت رفع حدث جنابتی بوده باشد و دیگر بجهت حدث این نیز عیب ندارد

در خصوص پوشیدن زنان که حرام و نجس است یا حرام است و نجس نیست و دیگر پوشیدن حریر بر مردان در همه
اوقات اعم از وقت نماز و غیره حرام است یا مختص بوقت نماز است یا در مصاف بخصوصه مباح است و غیر آن
حرام است بیان فرمایند — حرمت زنان بر فاطمه مردان و زنان از جمله ... است و لکن ظاهر اینست
نجس بوده باشد و اما پوشیدن حریر پس حرمت آن ثابت است خواه در حالت نماز بوده باشد یا غیر حالت نماز لکن
این در حق مردان است و اما در حق زنان در پوشیدن حریر در خارج نماز محل شکی نیست بلکه محل خلافی نیست ... در
نماز اگر چه خلافی است لکن اقوی و اظهر جواز است س در میان آب غمیس شده در کنار غسل جنابت میتوان کرد یا نه
ج اگر در آن وقت نیت غسل کند و در کل بدن را داخل در آب نماید بقصد غسل ارتماسی ظاهر اینست که صحیح است لکن اولی
اینست که از آب خارج شده بعد از آن نیت غسل نموده ارتماسی بعمل آورد س از ظرف آب بمواضع وضو نجس
جایز است یا نه ج بلی جایز است س در نجاست مظنه کافیست یا باید یقین بهمرسد آنوقت تطهیر نماید
ج مطلق مظنه کفایت در حکم نجاست نمیکند مگر در صورتیکه مظنه از قول دو عادل بوده باشد و ... اینست از مظنه
حاصله از قول عادل واحد حکم بنجاست شود س ترشح آب استنجاء که بجامه یا بدن برسد پاک است
یا نجس ج در صورتیکه نجاست از اطراف مخرج تعدی ننموده باشد و مخرج نجس بغیر آن نجاست مثل خون
نشده باشد و عین نجاست نیز در آن آب نبوده باشد پاکست س خون ماهی نجس است یا پاک
میتوان نماز با او کرد یا نه ج پاکست در صورتیکه از ماهی بوده باشد که ماکول باشد با آن نماز میتوان
کرد و اما هرگاه ماهی غیر ماکول بوده باشد با آن نماز نمیتوان نمود س هرگاه حیوانی در چاه بیفتد و اطلاع
بهمرسد یا چند روز بگذرد و آن حیوان بیرون باید و موهای آن ریخته باشد آیا لازم است که ... شده با
واحد اوصاف ثلثه را تغییر نداده آیا آنکه در آن اوقات استعمال شده و تطهیر ظروف و فروش
در حوت بیان شده چه صورت دارد و در صورتیکه احد اوصاف ثلثه را تغییر داده چه باید کرد ج ظاهر
اینست که هرگاه احد از اوصاف ثلثه آنچاه متغیر نشده باشد جمیع استعمالاتیکه از آن آب شده

خواه در رفع خبث بوده باشد یا در رفع حدث خواه حدث اصغر بوده باشد یا اکبر عیبی نیست و طهارت صحیح بوده باشد
و هم چنین است هرگاه استعمالات از آن آب در تطهیر ظروف و فروش و لباس هیچیک عیب ندارد بلی
بعد از اطلاع نزح آب نماید بنحویکه مقرر در شریعت مطهره شده نسبت بآن حیوان و اما هرگاه احد
اوصاف ثلثه آن متغیر شده باشد و این تغییر بسبب آن حیوان میته بوده باشد این آب نجس و جمیع
استعمالاتیکه بعد از تغییر شده محکوم ببطلان خواهد بود پس هرگاه استعمال در رفع خبث شده آن نجاست
زایل نشده بلکه محل نجس تر شده است و هم چنین هرگاه استعمال در رفع حدث شده باشد حدث رفع نشده
پس وضو بآن آب باطل خواهد بود و نمازهائیکه بآن وضو شده باطل و اعاده آنها لازم است — ضعیفه در
ایام نفاس سه روز گذشته است دیگر خون ندیده اما بجز ... آبی که رنگ او زرد است می بیند — همیشه خون
قطع شده لازم است غسل نفاس نماید و اما قلیل آبی که مایل بزردیست اگر به بیند موجب غسل نمیشود
کسیکه دهنش خون بکند یا با خلال خون باید و آب دهن را بیرون بریزد تا خون موقوف گردد و لب آلوده بخون نشود
هرگاه آن خون بلب برسد بعد از اتمام شدن خون واجب است غسل دهن نیست س شخصی در میان خزانه حمام
ایستاده و آب تا سینه یا بالاتر او را احاطه نموده و هنگام بدون اینکه از آب بیرون بیاید نیت نموده فرو برود
آیا غسل این شخص صحیح است یا فاسد بلکه باید بعد از نیت از خارج آب فرو رود و بر فرض وجوب خروج از آب
آیا بیرون آمدن از آب بجهت وجوبست و دیگر عاملی در میان آب بهمان طور ایستاده و غسل ترتیبی میکند یا نه
بنحو که نیت نموده اول سر را فرو میبرد و بعد از آن پای راست فرو را از زانو کنده طرف راست را در میان آب حرکت
میدهد به نیت غسل و همچنین بعد طرف چپ را آیا این غسل صحیح است یا نه ج ظاهر اینست در غسل ارتماسی
خروج از آب واجب نبوده باشد بنابراین هرگاه داخل آب باشد بلکه آب محیط تا سینه بلکه تا گردن او بوده باشد
به نیت غسل کند فرو رود در آب غسل ارتماسی نموده و غسل او صحیح بوده باشد و اما غسل ترتیبی پس ظاهر اینست که حرکت
هر اعضا لازم نبوده باشد بنابراین هرگاه بعد از نیت سر و گردن را داخل آب نماید بعد از آن جانب راست را
داخل آب نماید و بعد از آن جانب چپ را غسل صحیح خواهد بود س شخصی که قضای نماز واجبی در ذمه داشته
باشد و قبل از دخول وقت فرائض یومیه وضو به نیت وجوب میسازد و اراده گذاشتن نماز قضا هم ندارد ...

غسل جنابت را قبل از وقت مذکور بعمل می‌آورد به نیت وجوب با عدم اراده قضا آیا وضو و غسل این شخص صحیح است
و بعد از دخول وقت بهمان وضو و غسل میتواند نماز بگذارد یا فاسد است و بعد از دخول وقت اعاده نماید و بر فرض
عدم صحت این فرض باز همین شخص قبل از دخول وقت سطور به نیت قربة طهارتی را بعمل میاورد بدون حکم
به نیت وجوب آیا طهارتش صحیح است و جزء شروط الطهارة رافع المفروضة والمندوبة میتواند بعمل آورد یا نه بلکه
طهارتش فاسد است باید بعد از دخول وقت اعاده نماید جواب کسیکه نماز قضای واجبی در ذمه او باشد قضای
آن نماز برای شخص واجب است قطعی خلافیکه مابین فقها هست اینست که این واجب یا فوریست که در تاخیر آن گناهکار خواهد بود
یا واجب موسع است که در تاخیر آن گناهکار نخواهد بود فریقین متفق میباشند در وجوب قضا و تدارک فایته سیما … است
عدم اراده مکلف بر اتیان واجب موجب این نمیشود که واجب از وجوب خارج گردد پس وجوب تدارک قضای
بر حال خود باقیست اگر چه مکلف عازم بر اتیان آن نبوده باشد و چون که هر یک از وضو و غسل موقوف علیه آن نماز
قضا است و مقدمه اینست موقوف واجب است پس اتیان موقوف علیه به نیت وجوب بی عیب خواهد بود اگر
چه مکلف حین نیت وجوب عازم بر اتیان موقوف نبوده باشد پس قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه
حین نیت موجب فساد نبوده بلکه صحیح خواهد بود بنابراین بعد از دخول وقت اکتفا بهمان وضو یا غسل میتواند
نمود و هم چنین است حال هر گاه اکتفا به نیت قربة مطلقه نماید این نیز صحیح و بی عیب است بلکه به بعضی جهات اتم
بوده باشد سؤال در دهات حمام صبح مردانه میباشد و در شب مقاربت اتفاق می افتد زن با شوهر زن
با اینکه غسل کردن غسل نمیکند تا عصر و نماز را قضا میکند یا تیمم میکند در صبح و نماز را میکند در این صورت نماز او
چه صورت دارد با وجود امکان اینکه آب گرم کند و غسل بکند و زوج هم عالم باین است که ضعیفه غسل نمیکند آیا
معصیت از برای زوج هست یا نه جواب ظاهر اینست که معصیت در حق زوج نبوده باشد ولیکن در حق
زوجه پس اگر متمکن از غسل بوده باشد و غسل نکند قطعا آثم است بدله اگر تیمم در سعه وقت نماید مادامیکه غسل
در حق او ممکن بوده باشد تیمم باطل خواهد بود سؤال شخصی در بازار میرود آب میپاشند دکاکین و بدان او میرسد
آیا طاهر است یا نه جواب در صورتیکه عالم بنجاست مواضعیکه آب بانجا رسیده و از آن ترشح نموده باین شخص
رسیده علم نبوده باشد غسل آن واجب نیست و اگر عالم بنجاست آن مواضع بوده باشد نجاست غسل آن لازم

سؤال تر شدن سر حشفه را لازم است تطهیر جواب در صورتیکه استبرا نموده باشد غسل آن لازم است و اگر نبوده از
استبرا نبوده باشد محکوم بطهارت است سؤال زنها مفروشی با جرکف نقل و … پاک میکنند یا نه و ته عصا
و عراده را زنها پاک میکنند یا نه جواب اگر چه ظاهر است که شیئی با جو مفروش مطهر نبوده باشد لکن رعایت
احتیاطا با سهولت آن بسیار بموقع است اخلال بان نمودن با سهولت مراعات آن مناسب نیست بلی عدم
تمکن مشی بر غیر مفروش با جو و عدم تمکن تطهیر بمقتضد و بکرار است دیگر و اما عصا و عراده ظاهر اینست که از حیز مطهر
انها بیرون بوده باشد سؤال شخصی وضو بگیرد مسح را فراموش کند تا داخل نماز شود در بین نماز یادش آمد و محل وضو
هم رطوبت باقیست چه کند جواب نمازیکه شروع در آن نموده باطل است بعد از قطع نماز چنانچه رطوبت در اعضای
وضو مسح را بعمل میاورد احتیاطا مقتضی اینست وضو دیگر گرفته مشغول نماز شود سؤال اگر ظرف منحصر در اوانی طلا
و نقره باشد و غسل و وضو موقوف باشد باستعمال آنها آیا وضو و غسل ساقط است یا استعمال اوانی طلا و نقره
در این صورت جایز است جواب توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود در صورتیکه کسی محدث بوده باشد که
اصغر یا اکبر آبی که به وضو و غسل موجود نبوده باشد مگر آنچه در اوانی ذهب و فضه بوده مجملا در این صورت آیا آب منحصر
در آنچه در اوانی اوانیست در صورت عدم انحصار هر گاه مکلف اختیار نمود در مقام رفع حدث استعمال آنچه در اوانی
ذهب و فضه را در رفع حدث ظاهر اینست که طهارت محکوم بصحت بوده باشد بخلاف آنکه در صورت انحصار
آب در اوانی ذهب و فضه در این صورت طهارت باطل خواهد بود و وجه آن بعنوان اجمال اینست که در صورت
انحصار طهارت مأمور به نیست نظر باینکه استعمال اوانی ذهب و فضه در صورت عدم ضرورت منهی عنه است مطلقا
اگر چه در صورت مفروضه بوده باشد بنابراین نظر باینکه مفروض است که طهارت متکی نیست مگر به استعمال اوانی
ذهب و فضه پس هر گاه فرض شود که طهارت مأمور به بوده باشد در چنین صورت لازم می آید امر بملزوم …
و این قطع النظر است پس لا محاله در چنین صورت طهارت مأمور به نیست پس باطل خواهد بود نظر باینکه
در عبادات عبارت از موافقت امر است بخلاف آنکه هر گاه منحصر نبوده باشد یعنی مکلف متمکن بوده باشد از رفع حدث
با عدم استعمال اوانی ذهب و فضه در این صورت منهی در تکلیف بطهارت نیست بلکه فقط … بطهارت
ثابت است غایة ما فی الباب آنست که این شخص در استعمال اثم است و نهی متعلق بخارج است … حدث

پس طهارت صحیح خواهد بود اگرچه در اصل استعمال معاقب بوده باشد این مطلب اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه
هرگاه فرض کنیم که طهارت موقوفست باستعمال موردی ظرف مغصوب آنا نیز چنین است معلوم است از جمله فروعات
دقیقه مسئله آنست که هرگاه کسی مقداری از ماء را مستقطّ بر استعمال آن است که کفایت غسل یک عضو از اعضای وضو را نکند
و علاوه بر این قدر مایکه نتوان در آن استعمال کرد نیست لکن آب مباح در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب هست
پس هرگاه این شخص قبل از استعمال آنقدر که کفایت غسل یک عضو دیگر نماید اخذ نمود از اوانی ذهب و فضه یا مغصوب
هست پس هرگاه این شخص قبل از استعمال آنقدر که کفایت غسل یک عضو دیگر نماید اخذ نمود از اوانی ذهب و فضه
مثلا لکن بعد از اخذ حالت مکلف بطهارت میشود لازم است ایشان بطهارت نماید طهارت صحیح عدول از آن
تیمم جایز نیست اگرچه قبل از اخذ آن مقدار آب از ظرف عضوی مثلا مکلف بطهارت نبود و الّا هرگاه اول از عضو
از آن آب غسل نماید بعد از آن آب از ظرف مغصوب اخذ نماید طهارت او در این صورت صحیح نیست نظر باینکه
حین اخذ بغسل عضو اول مامور بطهارت نبود نظر بعدم کفایت آنکه عذر در استعمال آن نبود در غسل عضو
مغصوله مثلا دم والعالم صعیفه ذات عادة عددیه هرگاه یک روز یا دو روز قبل از انقضای عادت
پاک شود چه کند در صورتیکه مستحق شد پاک شده غسل نماید شخص در شب ماه مبارک رمضان
قبل از سحر محتلم شده باشد و از برای او ممکن نباشد که بحمام برود بجهت مظنه ضرر در راه و در آنجا و خوفی باشد و در
آن شخص آثار تا ذخیره باشد که در آب سرد بتواند غسل کند بجهت ضرر مظنه ضرر و آن شخص میداند که تیمم
بدل از غسل میتوان کرد و در آن شب بخاطرش نیاید که تیمم بکند و بعد ماند تا وقت طلوع صبح رفت بحمام و غسل
کرد و نماز خواند اگر مقصود این است این شخص بجهت ضرورت متمکن از غسل نبود و میدانست که مکلف او
تیمم بدل از غسل است قبل از فجر و عازم تیمم هم بود و قبل از طلوع فجر تیمم نمود باشد بدل از غسل لکن فراموش
کرده در وقتی متذکر شد که صبح طالع شده بود اگر چنین است ظاهر این است حرجی برا او نبوده باشد روزه آن
روز او صحیح بوده باشد بجهت طفل مکلف جنابت اتفاق افتاد و از شرم و خوف والدین بحمام نتوانسته
برود و روزه گرفته و نماز کرده یا نماز و روزه او چه صورت دارد در صورتیکه عالم بوده باشد که حکم تیمم کردن
بغسل جنابت است یعنی عالم بوده باشد که صوم با جنابت صحیح نیست در این صورت اخلال بغسل نموده باشد بجهت شرم

بلا شبهه چنین صوم صحیح نیست قضای آن لازم است بلکه در چنین صورت کفاره نیز لازم است و هم چنین است حال
در نماز با همچنین هر نمازیکه بعد از جنابت و قبل از غسل بجا آورده است البته آن نماز باطل است اگرچه عالم نبوده
باشد که نماز با جنابت صحیح نیست هرگاه پنج دانگ از باب حمام مغتسل الرجال والنسوان را مالک
آن با جاره زید داده باشد و مالک یک دانگ دیگر بقدر الحصه خود را با جاره نمیدهد و عین مستاجره را متصرف
مستاجر نمیدهد و همه روزه جمع کثیر از رجال و نسوان مسلمین بحمام مزبوره میروند و غسل میکنند آیا غسل مسلمانان
چه صورت دارد اگر این مطابق واقع بوده باشد یعنی پنج دانگ از حمام مالک آن یکنفر بوده باشد و مالک آن پنج
دانگ را با جاره داده باشد بمستاجر و مالک یکدانگ پنج دانگ را عدوانا متصرف باشد و بتصرف مستاجر که مالک
یکدانگ با جاره داده نمیدهد و با عدم رضای آن مستاجر متصرف بوده باشد در این صورت چنین شخص بلا شبهه غاصب است
مستحق مواخذه البته است واما غسل اشخاص پس اگر آن اشخاص عالم بموضوع بوده باشند یعنی عالم بوده باشند که یکدانگ
از حمام را مالک یکدانگ بطریق عدوان متصرف است شکی در فساد غسل آنها نیست خواه عالم بوده باشند بباب
غصب غسل میتوان نمود یا نه و اما هرگاه جاهل بغصبیت بوده باشند پس ظاهر این است که غسل آنها صحیح بوده باشد مجملا
عالمین بغصبیت در تردد نمودن بآن حمام آثم و مواخذ خواهند بود و غسل آنها نه محکوم بفساد است نماز یکه از آنها بآن
غسل صادر شده باطل است واما جاهلین بغصبیت و در حق آنها نیست و غسل آنها محکوم بصحت است لکن در اول
مذکور شد این کلام مخفی او عالمت بحق ادعای مدعی حکم بغصبیه نمیتوان نمود کاه است شخص متصرف مدعی ما لکیت
نبوده باشد خواه مالکیت منفعه بوده باشد یا عین و منفعت هر چه دایر از راه اعلام بحکم مسئله است والّا
محتاج بمرافعه است هرگاه شخص مدت یکسال به نیت واجب غسل جنابت نموده قبل از ظهر حال وقف از
مسائل انشده که صحیح نبوده چه باید بکند اگر عملیکه در سابق کرده و حال مطلع شده که آن عمل باطل بوده در
آن وقت الغدر را بتقلید مجتهد نموده البته آن غسل باطل خواهد بود و جمیع نمازهائیکه بآن غسل نموده باطل قضای آن لازم
خواهد بود تغییر آب در چاه من حیث احد الاوصاف المعروفه حکم او را از تراوح و غیر آن بیان فرمایند
در صورت التغییر نزح جمیع آب نمایند با امکان و با عدم امکان تراوح نمایند ظاهر این است اگر همه یک
اینها را نشناسند در نیست در جواز اکتفا بنزح بمقداریکه از اله تغییر کند کسی دندان کنده مس کند

آیا برای غسل مس میت واجب است یا نه و آیا تفاوتی هست میان اینکه دندان از زنده باشد یا غیر آن
از سیاق سؤال ظاهر میشود که مراد مس دندان از حی است ظاهر اینست که مس آن موجب غسل نمیشود خواه منفصل شده باشد
با لحم یا منفصل و خواه از خود این شخص بوده باشد یا از دیگری بجا هرگاه یهودی یا نصاری ذبح گوسفندی نمایند در
طهارت و نجاست آن مذبوح حکم شرع انور کدام است و پوست آن را در غیر حالت نماز استعمال میتوان نمود یا نه
و دیگر هرگاه در سوق مسلمین پوستی از یهودی یا نصاری بگیرند بذبح ایشان است یا ذبح مسلمانان بسیار دفعه پوست
از دست اینها مسلمانان میگیرند ذبیحه یهود و نصاری حرام و نجس است استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز
نیست و پوستی که در دست یهود و نصاری است اگر مشخص شده از ذبیحه مسلمین است استعمال کردن و خریدن آن
آن بی عیب است و اگر مشخص نباشد مبایعه آن و استعمال آن جایز نیست چه میفرمایند در مقدار شرعی
خردی [illegible] واقع در بئر شده و بعد از بیست روز تقریبا متغیر بیرون آورده شد بدون تفرق اجزاء حکم عبادات
واقعه در ایام مذکوره را بیان فرمایند بوجوب القضاء و العدم در صورت عدم تغییر آب چاه ظاهر اینست
که جمیع استعمالات آن خواه در رفع خبث بوده باشد یا رفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب و صحیح است عبادات
واقعه بعد از آن محکوم بصحت است نه قضا دارد و نه اعاده هرگاه آب قلیل بموضع متنجس یا عین نجاست
برخورد و از آن آب برگشته بجامه یا بدن ترشح نماید در حالیکه آن آب متغیر بنجاست نشده باشد آیا پاک است
یا نجس و بالجمله در نجاست آب قلیل فرق ما بین ورود و عدم ورود هست یا نه و چنانکه فرقی نیست آیا مطلق غساله پاک است
یا نه و بنابر اینکه آیا غساله استنجاء از بول پاک است یا نه بلی نجس میشود فرقی ما بین ورود و عدم ورود نمیباشد
اگرچه متغیر بنجاست نبوده باشد مگر آب استنجاء مادامیکه متغیر بنجاست نبوده باشد و نجاست از اطراف مخرج تعدی
نکرده باشد و نجاست دیگر مخلوط نباشد در چنین صورت ظاهر اینست که فرقی در بین ما بین استنجاء مخرج غایط و بول
نمیباشد با کل شرایط مذکوره غسل ترتیبی ارتماسی که اول شستن سر بریختن آب بر آن باشد و بعد
از آن فرو بردن طرف راست بدن تمامه در آب و بعد فرو بردن طرف چپ آیا صحیح است یا باید بر طرفین هم
بجهته نمود ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بلکه میتوان گفت که غسل ترتیبی بچند نوع متحقق میتوان شد
اول آنست که صب آب نماید برای سر و رقبه و بعد صب نماید بجانب راست و بعد بجانب چپ دوم آنست

که صب در بعض اجزاء و غمس در بعض دیگر ثالث آنست که غمس در همه باشد بنحوی که اول سر و گردن را داخل آب
کند بعد جانب راست و بعد جانب چپ را داخل آب کند رابع آنست که صب در بعض و غمس کل بدن را در آب
لکن بقصد رسیدن آب بعضو باقی خامس آنست غمس بعض عضو در آب و غمس کل بدن بجهته ایصال ماء بعضو رسیدن
باقی سادس آنست سه مرتبه کل بدن را داخل آب نماید دفعه اول بقصد غسل راس و رقبه دوم هم بقصد
جانب راست و سیم بقصد جانب چپ هرگاه در حالت نماز یا غیر حالت نماز با اینکه استبرا کرده باشد یا بدون
آن حالتی در مجرای بول احساس شود که تشکیک کند مکلف در خروج بول یا مظنون شود خروج بول آیا لازم است تفحص
ظاهر اینست که تفحص از خروج واجب نبوده باشد اگرچه خروج مظنون این شخص بوده باشد در تشقیق
جامه از بول هر دفعه باید شست یا فشردن هم هر بار لازم است یا یکبار کافیست و بنابر اخیر بعد از غسلتین
عصر بعمل آورد یا بعد از هر دو هرگاه جامه یا بدن ببول نجس باشد در آب کثیر یا کر شسته شود باز هم دو بار شستن لازم است
یا مستحب است یا نه ظاهر اینست غسل جامه از بول دو بار لازم بوده باشد و در هر غسله عصر لازم است مگر در آب
جاری که تعدد شرط نیست هرگاه نیت اغسال واجبه را سهو کند بعد از بیرون آمدن از حمام باز عود
کند یا نه اگر وقت داخل شدن در آب قصد اغتسال داشته باشد [illegible] انداختن خود را در آب بجهته غسل است
غسل صحیح است و اگر چنین نباشد غسل را اعاده کند غسل نفاس اقل و اکثر چند روز میباشد
خون نفاس در جانب قلت حدی ندارد و در جانب کثرت علاوه از ده روز نمیشود هرگاه اغسال
واجبه جمع شوند یکی بجا آورده یا همه را و کدام یک را مقدم دارد ظاهر اینست که یک غسل به نیت همه
اغسال میتواند نمود و در صورتیکه یکی از اغسال غسل جنابت بوده باشد دیگر وضو بجهته نماز ضرور نیست و اگر غسل
جنابت نباشد وضو لازم است بجهته نماز مواضع مسح در وضو باید خشک باشد یا رطوبت دست
غالب بر رطوبت آنها باشد لازم نیست و آیا با وجود تر بودن عضو ماسح جایز است برداشتن رطوبت از مغسولات
وضو برای مسح یا نه و آیا وضو در زیر باران جایز است یا نه خشک بودن مواضع مسح ظاهر اینست
که لازم نبوده باشد لکن ظاهر اینست که غلبه رطوبت ماسح بر رطوبت ممسوح معتبر باشد ظاهر اینست با بقاء
رطوبت در ماسح اخذ رطوبت از مواضع مغسوله جایز نبوده باشد و وضو در زیر باران نیز عیب ندارد لکن در

عضو آخر کوری نماید که مسح باب وضو باشد نه آب باران — در غسل خروج آزاب واجبست ظاهراً نیست
که خروج آزاب لازم نبوده باشد — پس از وقت خاطر جمع شده که وقت نماز داخل و به نیت وجوب وضو
ساخت بعد که معلوم شد از زمان که وضو ساخته بود وقت نشده بود آیا باید وضو را در داخل شدن وقت نماز
تواند کرد یا نه — احتیاط در این مقتضی اینست که با حیای وضو مشغول نماز خواه واجب بوده باشد یا مستحب نشود
بلکه نقض آن وضو نموده وضوی دیگر بقصد وجوب در صورت وجوب نماز و اراده فعل از نماز بعمل آورد یا اعاده
وضو نماید بقصد قربة اگرچه وقت نماز واجب نموده باشد — در اغسال مستحبه آیا طهارت شرط است یا نه غسل جمعه را
قبل از طلوع صبح جمعه میتوان نمود یا خیر بعد از آنکه شخصی در روز جمعه غسل کرده است مدت بقای غسل تا چه وقت
و چه مقدار است هرگاه در روز هم بگذرد و ناقض طهارت اتفاق بیفتد غسل بحال خود باقی میباشد یا نه مجدداً
خواب از جمله نواقض غسل میباشد یا خیر — آنچه از جناب واسطه فهمیده شده آن است که مراد از شرطیت
طهارت در اغسال مستحبه آنست که قبل از اغسال مستحبه وضو لازم است جواب وضو معتبر در ماهیت غسل نیست
اشکال دارم چنانچه واجب بوجوب شرعی نیست بلکه تقدیم وضو بر اغسال مستحبه مثل جمعه مستحب است واما تقدیم غسل
جمعه بر طلوع فجر جمعه پس آن بعنوان اطلاق ... نیست بلی هرگاه متمکن از غسل در روز جمعه نبوده باشد در
اینصورت تقدیم غسل جمعه بر روز جمعه جایز است یا آنکه در روز پنجشنبه یا شب جمعه اتیان بغسل جمعه میتوان
نمود یعنی هرگاه در روز پنجشنبه معتقد این باشد که متمکن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در اینصورت
اتیان بغسل بقصد آنکه غسل جمعه است در روز پنجشنبه میتوان نمود و همچنین هرگاه در شب جمعه معتقد این بوده باشد
که متمکن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود شب جمعه اتیان بغسل جمعه میتوان نمود واما انتقاض اغسال مستحبه
بحدث مثل خواب و غیره پس تفصیل آن اینست که غسل مستحب بر دو قسمت یک قسم آن است که اغسال زمانیه
است مثل غسل روز جمعه و روز عید و روز عرفه و نحو اینها اشکالی نیست در اینکه احداث ناقض این اغسال
نیست قسم ثانی اغسال فعلیه است یعنی که غسل مستحب بجهة زیارت یا دخول در مکه یا احرام و هکذا میگوئیم
اغسال فعلیه بر دو قسم است یک قسم آنست که بعد از فعل میباید باشد مثل غسل توبه بجهة قتل وزغ یا بجهة رؤیة
مصلوب در این قسم نیز لاشکال حدث ناقض نیست قسم ثانی آنست که غسل میباید قبل از فعل بوده باشد مثل

غسل زیارت

غسل زیارت این قسم نیز ظاهر اینست که حدث ناقض نیست یا بمعنی آنکه اتیان بغسل نموده بجهة زیارت بعد حدثی
از او صادر شد ظاهر این است این حدث ناقض غسل نیست بلکه هرگاه بعد از حدث زیارت نماید زیارت
با غسل خواهد بود واما مدت بقای حکم غسل پس ظاهر اینست هرگاه کسی صبح اتیان بغسل زیارت نموده زیارت را
در عصر بعمل آورد آن زیارت با غسل خواهد بلکه ظاهر اینست هرگاه غسل در روز باشد و شب زیارت کند آن زیارت
با غسل خواهد بود — در خصوص تطهیر با آب جاری و کر در مطلق نجاسات یکدفعه را بعد از زوال عین کافی
میدانند یا نه و بنا بر اول در استنجاء بول این حکم جاریست یا نه و علی التقدیر تطهیر چیزی که محتاج بعصر دادن
است مثل رخت و فرش در آب کر و جاری محتاج بعصر دادن میباشد یا نه بنا بر اکتفا بیکدفعه در آب کر و جاری
در مطلق نجاسات حکم متحد است یا نه و دیگر در صورت تطهیر با آب قلیل در مطلق نجاسات نیز یکدفعه را کافی
میدانند یا نه بنا بر اینکه یکدفعه را کافی میدانند در آب قلیل آیا تفصیل قایل میباشند در خصوص نجاسات یا نه
ظاهر اینست که تطهیر نجس در آب جاری یکمرتبه کفایت میکند بعد از زوال عین نجاست خواه بول باشد
یا غیر بول لکن در بول اگر رعایت دو مرتبه نماید اقرب باحتیاط خواهد بود واما اگر غیر جاری پس در غیر بول
ظاهر اینست که غسل یکمرتبه کفایت میکند در تطهیر و در بول ظاهر اینست که یکمرتبه کفایت نکند بلکه دو مرتبه لازم
باشد چنانچه در آب قلیل هم چنین است لکن این در غیر استنجاء بول است واما در استنجاء که عبارت
از تطهیر مخرج بول بوده باشد پس ظاهر اینست که اکتفا بیکمرتبه میتوان نمود اگرچه با آب قلیل بوده باشد لکن
در صورتیکه تعدی از اطراف مخرج علاوه از قدر معتاد نکرده باشد و در صورت تعدی از مخرج از قدر متعارف
پس حکم نجاست بدن ببول دارد که محتاج بدو مرتبه خواهد بود و در بدن و سنگ و چوب و نحو اینها حاجت
بعصر و فشردن نیست همان صب آب بطریق استیلا و جدا شدن آن آب کفایت میکند در تطهیر
واما چیزی که نجاست در آن نفوذ میکند پس تطهیر آن محتاج بعصر است در آب قلیل و کر ظاهر اینست در جاری
نیز چنین بوده باشد و فرقی در لزوم عصر در چیزی که نجاست در آن نفوذ میکند مابین بول و غیر بول نیست
بلی غیر بول ظاهر اینست که غسل یکمرتبه کفایت میکند در تطهیر آن اگرچه در آب قلیل بوده باشد لکن
این در غیر اوانی و ظروف است والله العالم بحقایق احکامه — گوشتی که با آب نجس پخته شود بداخل شدن آب

جاری یا کر پاک می‌شود یا نه — ظاهر اینست که بادخول در آب جاری پاک می‌شود — هرگاه آرد با آب نجس خمیر
شود بعد از پختن پاک می‌شود یا نه — پاک نمی‌شود — غساله میت نجس است یا نه — نجس است — آیا
تداخل در اغسال جایز است یا نه — اشکال در تداخل اغسال با هر نوع نیست خواه اغسال واجبه باشد
یا مستحبه مثل غسل جنابت و غسل مس میت یا غسل جنابت و غسل حیض وهکذا و مثل غسل جمعه و زیارت عرفه
وهکذا و مثل ~~غسل~~ بلکه اشکال در صورت اختلاف در واجب و سنت است مثل غسل جنابت و جمعه مثلا نظر باینکه
فرد مشخص واحد یکه متصف بوصف وجوب شد باعتبار این شخص متصف بوصف استحباب نمیتواند شد تحقیق این مسئله
در جلد رابع مطالع الانوار نموده ام لهذا در صورتیکه خواهد اجزاء بغسل واحد نماید چنین نیت نماید که غسل جنابت
میکنم و مغنی از غسل جمعه باشد در چنین صورت امتثال بهر دو نموده ماجور بهر دو خواهد بود — آب استنجا را
پاک میدانند یا نجس معفو — ظاهر اینست که پاک باشد لکن در صورتیکه تعدی از اطراف مخرج ننموده باشد
و مخلوط بنجاست خارجه مثل خون نجسه نباشد و جزء غایط در آب استنجا محسوس نباشد — آیا آب مضاف از
فوق بنجاست برسد ما فی الفوق نجس می‌شود یا نه — اگرچه آب مضاف بملاقات نجاست نجس می‌شود اگرچه
هزار کر باشد و نجس هرچند قلیل باشد ولکن تاثیر از اسفل باعلا نمیباشد و مرحوم سید اعلی الله مقامه در منتهی المطلب
دعوای اتفاق فرموده قال و ینجس القلیل والکثیر منه ولا یشترط التغییر ان نجس لاقی و عدا ما قد علا علی الملاقی
بالاتفاق من خلاف — طریق تطهیر نجاست از بدن و جامه با آب قلیل بچه نوع باید نمود — جامه هرگاه
نجس بغیر بول شده باشد کیفیت تطهیر آن بعد از زوال عین آنست که آب بریزند بر آن محل بنحویکه مستولی
بر آن شود بعد از آن بعصر اخراج آب نمایند و آن محل آنوقت پاک می‌شود و اگر به بول نجس شده از قرار مرقوم دو
دفعه غسل آن نماید بعد از ثانیه پاک می‌شود و در صورتیکه بدن نجس شده باشد از غیر بول و عین نجاست
زایل شده باشد ظاهر اینست که بصب ماء در آن محل و انفصال ماء از آن کفایت کند در تطهیر آن
و اما هرگاه بدن به بول نجس شده باشد ظاهر اینست که تطهیر آن توقف داشته باشد بتعدد غسل یعنی که
بعد از صب ماء مستولی بر آن محل باشد و انفصال ماء از آن محل دفعه دیگر صب ماء نماید بطریق اول بعد
از انفصال ماء از آن محل محکوم بطهارت خواهد بود مخفی نماند آنچه مذکور شد در غیر مخرج بول است و اما

در مخرج جنبا

و اما در مخرج جنبا در صورتیکه بطریق متعارف باشد ظاهر اینست غسل یکمرتبه کفایت کند و غسله آن بنفسها
باشد — در غسل ترتیب در اجزاء لازم است یا نه و موالات در غسل ترتیبی لازم است — موالات در اعضا
در غسل لازم نیست و هم چنین ترتیب در اجزاء عضو واحد لکن رعایت این ترتیب بهتر است — هرگاه
نجس شده باشد خاکستر آن پاک است یا نجس — ظاهر اینست که پاک باشد بلکه ظاهر اینست که چنین باشد اگر حیوان
نجس العین بوده باشد قال فی المبسوط فی کتاب الاطعمة منه الفارة والعصفور والدجاجة والسنور متی ماتت فی شیء
سمن او زیت نظرت فان کان جامدا القیت ما حولها وکان الباقی طاهرا ماکولا بلا خلاف و روی عن میمونة قال
سئل رسول الله عن سمن جامد وقعت فارة فقال القوها وما حولها وکلوه وان [illegible] فالکلام فی السمن والزیت
والشیرج والبذر وهذه الادهان کلها واحد فمتی وقعت الفارة وماتت فیه نجس کله ولا یجوز عندنا وعند جماعة
الاستصباح به فی السراج ولا یوکل ولا ینتفع به فی غیر الاستصباح وفیه خلاف وروی اصحابنا انه یستصبح به تحت السماء
دون السقف وهذا یدل ان دخانه نجس غیر ان عندی ان هذا مکروه فاما دخانه ودخان کل نجس من العذرة وجلود
المیتة اذا احرقت فعندنا لیس بنجس واما ما یقطع بنجاسته قال قوم دخانه نجس وهو الذی دل علیه الخبر الذی
ذکرناه من روایة اصحابنا وقال آخرون وهو الاقوی عندی انه لیس بنجس واما رماد النجس فعندنا طاهر وعندهم نجس
وانما قلنا ذلک لما رواه اصحابنا من جواز السجود علی جص اوقد علیه بالنجاسات انتهی وقال الشارح [illegible]
اعیان النجسة عندنا طاهرة وکذا کل ما احالته النار فصیرته رمادا او دخانا علی تردد وفی القواعد لو وقعت
النجاسة فی جامد کالدبس والسمن والعسل مع جمادها وعدم سریان النجاسة فی اجزائها القیت النجاسة وما
یکتنفها وحل الباقی ولو کان مایعا نجس وجاز الاستصباح به ان کان دهنا تحت السماء لا تحت الظلال والاقرب
انه تعبد لا لنجاسة دخانه فان دخان الاعیان النجسة طاهر وکل ما احالته النار الی الرماد والدخان من الاعیان
النجسة فانه یطهر بالاحالة وفی التلخیص ودخان النجس وما احالته النار طاهر وفی التحریر یکره الاستصباح
بالدهن النجس تحت السماء ویحرم تحت الظلال لا لنجاسة الدخان فان دخان النجس طاهر وکذا ما احالته
النار من الاعیان النجسة الی الرماد والدخان — مسلم نزد فقها آنست که مطهر بول جسد صب ماء است

ایا غساله منفصله از ان محکوم بطهارت است یا بنجاسة   مقتضای کلام صاحب مدارک طهارت است
قال ولیعتبر فیه الاستیعاب لما اصابه البول لا الانفصال علی ما قطع به الاصحاب بنابر انکه انفصال آب اگر
معتبر نبوده باشد در تطهیر پس ان آب باقی خواهد بود پس آب خارج از آن طاهر خواهد بود لکن تحقیق حال
محتاج است بایراد کلمات اصحاب بعد از ان تنبیه بر حقیقة حال پس میگوئیم قال فی الکتاب المنسوب الی
وان اصابک بول فی ثوبک فاغسله من ماء جار مرة ومن راکد مرتین ثم اعصره وان کان بول الغلام الرضیع صبّ
علیه الماء صبا وان کان قد اکل الطعام غسل والغلام والجاریة فی هذا سواء وفی المقنع کل شیء طاهر الا ما
علمت انه قذر وقال امیر المؤمنین علیه السلام لبن الجاریة وبولها یغسلان من الثوب قبل ان یطعم لان
لبنها یخرج من مثانة امها ولبن الغلام لا یغسل منه ولا بوله لان لبن الغلام یخرج من المنکبین والعضدین وفی
الهدایة والثوب اذا اصابه البول غسل بماء جار مرة وان غسل بماء راکد فمرتین ثم یعصر وبول الغلام الرضیع
یصبّ علیه الماء صبا وان کان قد اکل الطعام غسله والغلام والجاریة فی هذا سواء وفی التذکرة بول الصبی الذی
لم یطعم نجس کبوله اذا طعم ما هذا عبارته التحقیق فی تقریر هذه المسئلة انه لا خلاف بین العلماء فی نجاسة البول من ادمی صغیرا ام
کبیرا وانما اختلفوا فی بول الصبی قبل ان یطعم فاوجب قوم فیه الغسل کبول الکبیر وذهب اخرون الی ان
الغسل لا یجب وانما یجب الرش والنضح ومن حکی عن الشافعی انه نجس فقد وهم علیه وعندنا ان بول الغلام
الصغیر لا یجب غسله من الثوب بل یصب علیه الماء صبا فان کان قد اکل الطعام وجب غسله وجابر ان یغسل
الثوب من بوله علی کل حال وقال الشافعی بمثل مذهبنا ونص علی انه یکفی الرش وقال الاوزاعی انه
لا باس ببول الصبی ما دام یشرب اللبن ولا یاکل الطعام ومعنی هذا القول من الاوزاعی انه لا باس بترک
غسله والعدول الی النضح والرش وقال ابو حنیفة ومالک والثوری وابن حنبل بول الصبی والصبیة کبول الرجل
یجب غسل الجمیع ولم یفرقوا فاما الذی یدل علی نجاسة بول الصبی ما ورد عنه ع من قول استنزهوا عن البول
فان عامة عذاب القبر منه وفی المبسوط وکل نجاسة یجب غسلها لا یکفی صب الماء علیها الا بول الصبی
خاصة قبل ان یطعم وفیه ان بول الصبی قبل ان یطعم یکفی ان یصب الماء علیه وبول الصبیة لابد من غسله

نماز قضا در ذمه زید مانده و در اول وقت نماز اداء خود را میکند به جماعت یا فرادا
و جماعت هم در این هم میکند که نماز ادا خود را تاخیر نماید از ادای نماز قضا هم حرام است زیرا در اول وقت نماز ادای خود را
بکند یا نه و اسباب این با جماعت است این شخص میخواهد نماز خود را با جماعت بکند و بر فرضی که نماز در اول وقت
جایز باشد اگر شخص جاهل بمسئله باشد و در اول وقت نماز ادا بکند نماز او چه صورت دارد   ظاهر جواز اتیان
بنماز حاضر است در اول وقت با اشتغال ذمه بقضا و عدم لزوم تاخیر است تا ضیق وقت لکن احتیاط
شدید است در تقدیم قضا و عدم اتیان باداء قبل از ضیق وقت و اگر عالم ... عدم اطلاع برای مجتهد و تقلید
اتیان باولی نماید در سعه وقت نماید ظاهر انست که صلوة او فاسد اگر چه بعد از اطلاع به تقدیم با عدم صلوة
اولی باشد و اعاده صلوتی که در سعه وقت با عدم اطلاع اتیان نموده یا قضای او لازم و احوط است والله العالم
لوقوع جماعت مقتضی نیست که نماز جماعت باشد اگر ادائی نموده باشد قضائی ایضا باشد اما در مسئله اگر چه حضور حکم
بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم بر آخر وقت نمیکنم لکن احتیاط شدید در رعایت آن میدانم   هر گاه کسی در
رکعت ثانیه سلام گفته و ما بعد او را اکتفه و بعد معلوم شده که دو رکعت مانده برخیزد و نماز را تمام نماید و سجده
سهو بعمل بیاورد و سهوا داخل نماز دیگر شده و در وسط چند رکعت ... متذکر شده باشد فرماید که آیا سلام برای ابطال
سهو و باعث سجده سهو ... یا نه و بر تقدیر ثبوت بجا آورده و داخل نماز دیگر شده آیا باعث ابطال نماز ثانیه ... اولی
سجده یا نه   افقه السلام بعد ولی السلام مجموع علیکم برای صیغه معتبره در صلوة نیست بنابر این یا دلیل
موجب سجده سهو نیست به زیادتی تسلیم خواهد بود لکن کلام در این است که آیا تسلیم در غیر محل از جمله تکلم بغیر قران و
دعا و ذکر است یا نه بلکه از جمله دعا است صریح علامه مرحوم در بعضی مصنفاتش و جمعی از متاخر متاخرین اول است
و بعض از مجتهدین معاصرین دامت افاداته نیز تصریح بر آن نموده بنابر این اقفه السلام در غیر محل تسلیم موجب
سجده سهو میگردد و اگر قبل از دخول در صلوة متذکر شود که سجده سهو را بجا آورده فورا اتیان سجده سهو
نماید به اعاده صلوة نیست بلکه جایز نیست اگر چه امتداد یابد بعد از فراغ از صلوة و دوم متذکر باشد و تمام
نموده باشد و اگر بعد از دخول در صلوة متذکر شود نماز را تمام نموده سجده سهو را بجا آورد احتیاطا اعاده
صلوتی نیز نماید و فرقی بین رکعت ثانیه و اول در این باب نیست و این تفصیل مذکور ...

ندارد بلکه نسبت بهر موجبی از موجبات سهو جاری است   هرگاه کسی عالم باشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه و مندوبه مثلا بشد
و معلومش نباشد که واجب کدام است و مندوب کدام و مع ذلک نماز کرده نمازش صحیح است یا فاسد و اگر کسی بعد از امور واجبه نماز را
با عدم علم بوجوب آنها اعتقاد نموده باشد از قبیل طمأنینه و اخراج حروف از مخارج و بعد معلوم شده که آنها واجب بوده نماز صحیح
یا اعاده آنها لازم   اگر افعال واجبه و مندوبه صلوة در نظر مصلی ممتاز نباشد و در جمیع قصد قربت فقط نموده باشد ظاهرا
صلوة صحیح و قضا و اعاده چنین صلوتی لازم نیست اگر از راه دیگر خللی در او نباشد و اخلال بواجب از واجبات صلوة متعمدا
موجب فساد اوست اعم از اینکه عالم باشد بوجوب آن شیء یا نه لکن در صورتیکه متمکن از تعلیم بوده باشد و اعاده یا قضاء
جمیع صلوة واقعه بنهج مزبوره لازم است   اگر کسی قضاء نماز یومیه داشته باشد ظنا آیا در اینصورت میتواند نماز نافله
بعمل آورد یا نه   اگر ظن باشتغال ذمه بقضاء مسبوق بعلم باشتغال ذمه باو نبوده باشد احوط اینست که اشتغال بنافله ننماید تا علم
ببراءة ذمه از قضا حاصل شود و اگر مسبوق بعلم باشتغال ذمه بقضاء نبوده باشد اتیان بصلوة نافله عیب است
هرگاه کسی عرفا کثیر الشک بوده باشد لکن در بعض احوال بسبب تأمل در قراین از برای او ظن یا علم حاصل میشود
بآن فعل وجودا یا عدما و در بعض دیگر حاصل نمیشود یا همینکه بعد از تأمل بسیار از برای او ظن حاصل میشود آیا این تأمل
برای او لازم است یا نه و برفرض تقدیم لزوم هرگاه ظن از برای او حاصل نشود بنا را بر صحه گذارد یا آن فعل مشکوک فیه را
بعمل آورد   اگر این حالات که بتأمل قراین در اینها علم یا ظن حاصل میشود مدخلیت در صدق کثیر الشک بودنها
قطع نظر از اینها کثیر الشک نباشد تأمل ظاهرا لازم و عمل بمقتضای ظن بعد منحتم و اگر بر حالت شک ماند اتیان مشکوک
اگر در افعال باشد واجب و اگر در اعداد رکعات باشد عمل بمقتضای شک در اینها متعین و اگر مدخلیت نداشته باشد
بلکه این حالات مسبوق بصدق کثیر الشک بودن مثلا باشد اگر قبل از تأمل عالم باشد که بتأمل علم یا ظن حاصل خواهد شد
ظاهرا تأمل لازم نباشد لکن احوط است و اگر بعد از تأمل باقی بر حالت شک ماند بنا را بر صحت گذارد و اتیان
مشکوک فیه و ابطال آن جایز نیست   کسی که نماز قضا میکند هرگاه در صف جماعت بوده باشد اذان و اقامه میباید گفت
یا ساقط میشود   اذان و اقامه در نماز قضا خواه از خود بوده باشد یا از غیر خود در صف جماعت ساقط نیست حکم سقوط
اذان و اقامه در صف جماعت در صورتیست که نماز ادائی بوده باشد و اما هرگاه قضاء بوده باشد تفاوتی در سقوط ما بین اینکه
در صف جماعت باشد یا در مکان دیگر نیست متوالی اتیان بصلوة متعدده نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هر دو میگوید

و در غیر اولی اقتصار باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود نبوده باشد در صورت مسطوره بعد از صورت اتیان بصلوة
مقضیه بعنوان اتصال احتیاط مقتضی اینست که در غیر صلوة اولی ترک اذان نماید   هرگاه کسی مستحق نماز
غیر شده باشد باجاره آیا لازم است مراعات اذان و اقامه در آن یا حکم آن حکم نماز خودش است   در صورت
شرط در حین اجاره اشکالی نیست در لزوم بهمین که اگر شرط رعایت مرحوم شده باشد یا احدهما عمل بمقتضای شرط لازم
و در صورت اخلال امتثال حاصل نخواهد بود و همچنین است هرگاه موجر شرط اخلال نماید اشکالی نیست در عدم لزوم و حصول
امتثال بدون اذان و اقامه بلکه اخلال اذان موجب عدم اجزا نشود اما اخلال اقامه مضر بامتثال بوده باشد
هرگاه کسی در رکعت آخر اقتدا نماید بامام کیفیت قرائت او چگونه باید باشد   اگر نماز اخفاتیه است اخفات بسیار نماید
و ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صلوة جهریه نیز مگر در صورتیکه در رکعت ثانیه که بعد از سلام امام است جهر در قرائت
نماید   هرگاه مأموم ملحق شود بامام در رکعت ثالثه امام و متمکن از اتمام قرائت در وقت امام در رکوع نبوده باشد
آیا اتمام قرائت نماید و رکوع را بعضه اتیان نماید یا قطع قرائت نماید و ملحق شود بامام در رکوع   اگر متمکن از اتمام
فاتحة الکتاب باشد یا بعضی قرائت فاتحة الکتاب را اتمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع لازم است که قرائت را اتمام نماید
و ملحق شود بامام در رکوع و اگر متمکن از قرائت حمد نبوده باشد یعنی اگر اتمام قرائت حمد نماید درک امام در رکوع نخواهد نمود
ظاهر اینست جایز است که قطع نماید قرائت را لکن احتیاط این است و ملحق شود بامام در رکوع بحدیکه ذکر واجب را اتیان نماید
در حال بودن امام در رکوع تحقیق المسئلة علی ما ینبغی یطلب فی المجلد الثالث والخامس من مطالع الانوار للفقیر اخر انوار
الائمة الاطهار علیهم افضل التحیة من الرؤف الغفار   چه میفرمایند بخصوص آنکه لباس از کسی غصب شده و صاحب
لباس مشخص نیست آیا با چنین لباسی صوری صلوة جایز است یا نه بر فرض عدم جواز نسیانا کسی با او نماز کند در وقت و در
خارج وقت اعاده لازم است یا نه و همچنین بنا بر فرض عدم جواز [illegible]
مسئله را بیان فرمایند   با وجود [illegible]
در آن [illegible] در خصوص نماز کردن در آن [illegible]
برای آن نیست و در صورت ثانیه یعنی اذن [illegible] در آن حاصل نیست یا عالم است برای لباس از
کسی [illegible]

در صورت اولی خالی از ایراد نیست این لباس یا مثل لباس اوست یا پستتر از آن است یا بهتر در دو صورت اولی ظاهر این است
من باب التقاص تصرف او جایز بوده باشد و در صورت ثالثه که این لباس بهتر از لباس او بوده اگر چه تحقق آن مستبعد است لکن
بر فرض تحقق غالبا اذن نمی‌باید بوده باشد بر رضای مالک به تصرف در آن و الا آن را نمی‌داشت که احسن را متعمدا بگذارد و
پستتر را برده باشد مگر در صورتی که بعض اغراض فاسده را در نظر داشته باشد و در صورت ثانیه یعنی مستحق بوده باشد که
عدا نکرده در اینصورت یا عالم است که الشخص تصرف در مال این شخص می‌نماید یا نه اگر علم دارد که تصرف می‌نماید در صورت ثانیه
یا اذن او بوده آنچه نزد این شخص است تصرف میتواند نمود و در صورت عدم علم بر اینکه الشخص تصرف می‌نماید این مال حکم مال
مجهول المالک خواهد داشت و هم چنین در صورتیکه عالم نیست این لباس از کیست که مال او را برده خواه عالم بوده باشد
از غیر آن کسی است یا محتمل الامرین است یعنی احتمال میدهد از آن شخص بوده باشد چنانکه احتمال میدهد از غیر آنکس بوده باشد در
این دو صورت نیز حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص فقیر است حاکم شرع میتواند باین شخص که تصرف نماید بقصد
تصدق از جانب مالک اینها همه در صورتیست که مایوس بوده باشد از پیدا شدن مالک و ایصال آن بمالک آن
یا ممکن نیز ایصال متعذر است که بمالک برساند خواه ممکن بوده باشد از استیفاء مال خود یا نه   اینکه مشهور است
که کثیر الشک اعتبار بشک او نیست چه معنی دارد   کثیر الشک بنا بر فعل مشکوک فیه میگذارد خواه متعلق شک
عدد رکعات باشد یا نه مگر در صورتیکه فعل مشکوک فیه موجب فساد بوده باشد بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شک کند که
رکعت دو است یا سه رکعت است بنا بر سه میگذارد و هرگاه شک کند که مثلا رکوع کرده است یا نه و سجده کرده است یا نه بنا
میگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که قرائت بعمل آمده یا نه بنا میگذارد که بعمل آورده است و هرگاه شک کند که دو رکوع
کرده است یا یک بنا میگذارد که یک رکوع کرده و هرگاه شک کند که چهار رکعت نماز کرده است یا پنج بنا میگذارد که
چهار است   تکرر زلزله موجب تکرر در صلوة است یا نه   این بر چند قسم می‌شود اول اینست که زلزله شد
بعد از آن نماز کرد و بعد از نماز زلزله دیگر شد در اینصورت بی اشکال تکرر موجب تکرر در صلوة است دوم آنست که زلزله
شد و قبل از اتیان بالصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل مابین دو زلزله بنحوی بود که متسع از برای صلوة بوده باشد این هم
تکرر ظاهر اینست که موجب تکرر در صلوة بشود سیم اینست که زلزله شد و قبل از اتیان بالصلوة زلزله دیگر شد لکن
فصل مابین دو زلزله مثلا متسع از برای نماز نبود و این قسم اگر چه احتیاط مقتضی تکرر صلوة است به تکرر زلزله لکن ظاهر این است

که اجزاء به صلوة واحده بتوان نمود   در نماز جماعت متابعت امام در همه جز واجبست و در همه جز واجب
نیست   این سؤال محتاج ببسط کلام است پس میگوئیم متابعت امام یا در افعال است یا در اقوال اما
متابعت در افعال مثل رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق و جماعت از علما در این دعوی اجماع
کرده اند بلکه ظاهر می‌شود از محقق و علامه که مجمع علیه بین علمای خاصه و عامه است و معنی متابعت آن است که
لازم است قبل از امام مباشر این افعال نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول امام در رکوع بوده باشد
اما معیت یعنی با امام یکدفعه داخل در رکوع شوند حکم بعدم جواز اگر چه خالی از اشکال نیست لکن احتیاط در ترک آنست
و جمعی از علماء حکم فرموده اند در صورت معیت اگر چه نماز صحیح است لکن فضیلت جماعت منتفی است و هم چنین است دخول
در سجود و رفع راس از رکوع و سجده و قیام پس تقدم در هیچ یک از اینها جایز نیست بلکه می‌باید بعد از امام داخل در رکوع شود
و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و هم چنین است بعد از ایستادن امام به ایستد و با امام پس احوط ترک آنست
بنا بر این هرگاه مخالفت نمود پس اگر داخل در رکوع شد مثلا قبل از امام خالی از این نیست یا متعمدا خواهد بود یا خطاء و سهوا
پس اگر متعمدا بوده باشد مشهور مابین علماء اینست این شخص اگر چه آثم است لکن نماز باطل نیست بلکه لازم است
صبر نماید تا امام برکوع رود این قول را شیخ شهید در ذکری نسبت داده بهمه متاخرین و صاحب مدارک فرموده که این مذهب
اکثر اصحاب است و مخالف در این مسئله ابن امام لکن مسئله در نهایت اشکال است نظر باینکه دخول در رکوع مثلا قبل از امام منهی
عنه است و نهی مقتضی فساد است و فساد جزء مستلزم فساد کل است و عود در رکوع با امام مستلزم تعدد رکن است
دلیل بر صحت در این مقام نیست احتیاط در اتمام صلوة و اعاده آن است و مثل اینست دخول در سجود متعمدا قبل از
دخول امام در سجود و هم چنین است قیام قبل از قیام امام متعمدا مشهور در جمیع این موارد اینست که این شخص ماموم
آثم است در ترک متابعت لکن نماز صحیح است لازم است صبر نماید تا امام باو ملحق شود احتیاط در اتمام صلوة
و اعاده است بلکه قضا در خارج وقت در صورت عدم اعاده و اما هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل
از امام متعمدا پس مشهور نیز در اینجا مثل سابق است یعنی اگر چه این شخص آثم و مستحق عقاب است لکن نماز او
صحیح است لازم است صبر کند تا امام ملحق باو بشود و حکم در این مسئله اگر چه اسهل از سابق است نظر باینکه ممکن است
که کسی بگوید رفع راس از رکوع و سجده واجب بالاصاله نبوده باشد تا از فساد آنها فساد صلوة لازم آید لکن احتیاط

در این صورت نیز اتمام صلوة و اعاده یا قضا است و اینها در صورتی بود که متعمداً ترک متابعت در افعال نماید و اما
اگر سهواً بوده باشد مثل اینکه داخل در رکوع یا سجده شد باعتقاد اینکه امام داخل در رکوع یا سجود شده است یا غفلةً
مثل اینکه بعد از فراغ از قرائة امام غفلةً از اینکه محل قنوت است برکوع رفت در اینوقت مشهور مابین فقهاء آنست که
لازم است عود نماید بجهة درک متابعت پس درک متابعت پس رفع راس از رکوع مینماید و ثانیاً برکوع یا سجود
میرود و مرحوم علامه در تذکره حکم باستحباب عود فرموده و مختار وجوب است و هم چنین است هرگاه رفع راس از رکوع
یا سجده نماید قبل از امام سهواً والمستند فی ذلک الصحیح المروی عن علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن علیه السلام
عن الرجل یرکع مع امام یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام فقال یعید رکوعه معه والصحیح المروی فیه عن ربعی بن عبدالله والفضیل
بن یسار عن ابی عبدالله قال سألناه عن رجل صلی مع امام یأتم به فرفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام راسه من السجود
قال فلیسجد و این دو حدیث و نحو اینها اگرچه مورد اینها رفع راس از رکوع و سجود است لکن ممکن است که استدلال کرده شود
باینها در صورتیکه دخول در هر یک از رکوع و سجده بوده باشد قبل از امام بطریق اولی بعلة اینکه هرگاه رفع از هر یک از رکوع و سجود
قبل از امام موجب عود برکوع یا سجده بوده باشد موجب تعدد رکن است با اینکه ممکن است که کسی بگوید از واجبات بالاصالة
نیست پس اگر سبب دخول در رکوع یا دخول در سجده قبل از امام مر عود در اینجهة تحصیل متابعت بطریق اولی خواهد بود بعلاوه
اینکه قول بفصل معلوم نیست چنانچه بر متتبع در کلمات اصحاب ظاهر است و اما متابعت در اقوال پس بالاتفاق لازم است
در تکبیرة الاحرام باین معنی که جایز نیست که ماموم قبل از امام تکبیرة الاحرام بگوید اما با امام گفتن پس در رسیدن آن نیز جایز
نباشد پس لازم است که ماموم تکبیرة الاحرام بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام بگوید و اما در غیر تکبیرة الاحرام پس ظاهر از شیخ
شهید و محقق ثانی وجوب است تحقیق حال مقتضی بسط کلام است در این مقام پس میگوئیم در این باب چند مطلب است
مطلب اول متابعت در اذکار واجبه است مثل ذکر واحد در رکوع و ذکر واحد در سجده و تشهد واجب و تسبیحات اربع یکدفعه
در رکعت ثالثه و رابعه در اینمقام حکم بوجوب متابعت باینمعنی که جایز نباشد ماموم قبل از امام شروع کند اگرچه مشکل است
لکن احتیاط در مراعات اینست مطلب ثانی متابعت در اذکار مستحبه است مثل متابعت در قنوت و زیاده از ذکر واحد در
رکوع و سجده و مانند اینها در اینمقام نیز حکم بوجوب متابعت مشکل است بلکه اشکل از سابق است لکن احتیاط نیز در اینمقام
مراعات اینست و ظاهر شیخ شهید در جمله از کتب او و محقق ثانی وجوب است پس احوط این است که سبقت بر امام

در اذکار مستحبه نیز

در اذکار مستحبه ننماید مطلب ثالث اینست که آیا لازم است بر ماموم متابعت امام نماید در مقدار اذکار مثلاً امام
در رکوع اقتصار مینماید بسه ذکر بر ماموم لازم است که علاوه از سه ذکر نگوید ظاهر اینست که لازم نباشد بلکه دور
نیست که مسئله محل اشکال نیز نباشد باین نحو متابعة امام نماید در آنچه میگوید و بعد از فراغ امام اتیان به ذکر دیگر
میتواند نمود مثل اینکه در رکوع امام اقتصار بسه ذکر مینماید ماموم بعد از فراغ امام دو ذکر دیگر میگوید یا صلوات علاوه
مینماید بلکه حکم باحتیاط متابعة باینمعنی نیز مشکل است بلکه نظر بعمومات حکم بافضلیة ممکن است و هم چنین است حال در
سجود و قنوت پس اقتصار در اذکار مستحبه بر آنچه امام میگوید لازم نیست بلکه احتیاط آن نیز مشخص نیست در صورتیکه
بعد از فراغ امام بگوید یا قبل از امام بگوید غیر آنچه را که امام میخواند مثل آنکه امام قبل از دعای قنوت صلوات را ترک
مینماید ماموم میتواند قبل از امام بگوید و بعد ملحق بامام شود در آنچه که میگوید امام متابعت کند مجملاً اذکار مستحبه که امام میگوید
اولی اینست متابعة نماید با امام باین معنی که قبل از امام نگوید و اما اقتصار بر آنچه امام میگوید لازم نیست
بر ماموم لازم است متابعة امام نماید یا احوط متابعة است علم معتبر است یا اکتفا بمظنه میتواند نمود ۴ در صورتیکه صوت
امام را نشنود اکتفا بمظنه مینماید پس هرجائی که مظنه هم رسید که امام شروع بذکر رکوع کرده مثلاً کافی است تحصیل علم ضرور
نیست و اما در افعال پس هرگاه ماموم متمکن از مشاهده امام بوده باشد مثل اینکه در عقب سر امام بوده باشد در اینصورت
اکتفا بظن ننماید بلکه مشاهده امام نماید اگر برکوع رفته برکوع برود و اکتفا بمظنه که از دخول ماموم در رکوع بهم رسد
ننماید اما هرگاه متمکن از مشاهده امام نبوده باشد مثل اینکه ظلمت مانع باشد یا اینکه عایق دیگر بوده باشد یا مشاهده
مستلزم التفات از قبله بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا بمظنه میتواند نمود و تاخیر بجهة تحصیل علم لازم
نباشد بلکه دور نیست که اکتفا بمظنه جایز بوده باشد اگرچه با تاخیر متمکن از سماع صوت امام در رکوع یا سجود بوده باشد
و یدل علیه الموثق کالصحیح المروی فی التهذیب عن الحسن بن علی بن فضال قال کتبت الی ابی الحسن الرضا ع فی رجل کان خلف
امام یأتم به فیرکع قبل ان یرکع الامام وهو یظن ان الامام قد رکع فلما رآه لم یرکع رفع راسه ثم اعاد الرکوع مع الامام
أیفسد ذلک علیه صلوته ام تجوز تلک الرکعة فکتب تتم صلوته ولا تفسد بما صنع صلوته وجه الدلالة هو ان الظاهر
من الراوی انه اعتقد جواز رکوع الماموم فیما اذا ظن دخول الامام فی الرکوع وقرره ع من غیر تفصیل بین الصور
درک جماعة بچه چیز متحقق میشود — درک رکعة در نماز جماعة حاصل میشود در چند صورت اول آنست که ماموم

در اقوال هم

داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از شروع او بقرائة و دوم آنست که ماموم داخل در نماز شود
در اثنای قرائت حمد یا سوره و سیم آنست که داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از قرائت حمد و سوره لکن پیش از
آنکه امام تکبیر رکوع را گفته باشد یا در حالیکه امام تکبیر رکوع را میگوید در این چند صورت بی اشکال درک رکعه کرده
خواهد بود و چهارم آنست که داخل شود ماموم در نماز بعد از فراغ امام از تکبیرة رکوع یعنی تکبیر رکوع را شنیده باشد
در این صورت آنچه ظاهر میشود از کلام شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و در باب جماعت از کتاب نهایه آنست
که درک رکعه نخواهد بود لکن مشهور و حق این است که در این صورت نیز درک جماعه کرده خواهد بود و پنجم آنست که ماموم
داخل در نماز در رکوع شود در حالیکه امام داخل در رکوع شده باشد قبل از آنکه امام مشغول ذکر واجب رکوع شود و ششم
آنست که داخل شود ماموم در رکوع بعد از فراغ از ذکر واجب لکن در حال اشتغال امام بذکر مستحب بجهت اتیان ماموم
بذکر واجب باید حال اشتغال امام بذکر مستحب در رکوع یعنی تسبیح مستحب در رکوع در این دو صورت نیز درک رکعه و جماعه
کرده خواهد بود هفتم آنست که ماموم داخل در رکوع شود وقتیکه امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از تسبیح اگر چه امام
مشغول صلوات بوده باشد یعنی ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان نماید حال اشتغال امام بصلوات و هشتم آنست که
ماموم در رکوع داخل شده در حالیکه امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از مجموع اذکار لکن در حال بودن امام در رکوع ماموم
بذکر واجب نماید نهم مثل هشتم است مگر اینکه امام رفع راس از رکوع نمود قبل از اتیان ماموم بذکر واجب کلا او بعضا
در این سه صورت نیز ظاهر این است که درک رکعه شده باشد لکن احتیاط این است که بعد از فراغ از صلوة نماز را
اعاده نماید در هر یک از این سه صورت خصوصا در صورت اخیره   ماموم داخل در رکوع شد شک دارد که امام
در رکوع درک نموده یا نه یا آنکه تکبیرة الاحرام را گفت خواست که برکوع برود امام رفع راس از رکوع نمود ماموم چه کار کند
در هر یک از این دو صورت ماموم مدرک رکعه نخواهد بود لکن در صورت ثانیه یکی از سه امر را میتواند اختیار نماید
اول آنکه با امام داخل در سجده میشود و سجده را بعمل میآورد ظاهر این است که هرگاه چنین نماید فضیلت رکعه را درک
کرده خواهد بود اگرچه این از رکعات نماز او محسوب نمیشود بلکه لازم است بعد از قیام استیناف صلوة نماید و هو المستفاد
من الصحیح المروی فی التهذیب عن صفوان عن ابی عثمن عن معلی بن خنیس عن ابی عبدالله ع قال اذا سبقک الامام
برکعة فادرکته وقد رفع راسه فاسجد معه ولا تعتد بها بلکه این حکم اختصاص باین صورت ندارد در هر وقتی که برسد

امام اتیان برکوع کرده باشد مستحب این است که نیت کند و تکبیر بگوید با امام بسجود برود خواه قبل از هر دو سجده بوده باشد یا در اثنای
سجدتین پس یک سجده را با امام میکند بعد از قیام استیناف صلوة مینماید و ثانی آنست که صبر مینماید تا امام سجود کند
و برخیزد و موافقت با امام نماید پس رکعت دوم امام مثلا خواهد بود و رکعت اول ماموم و سیم آنست که در چنین صورت
ماموم قصد انفراد میکند نماز را منفردا اتیان مینماید   جمعی از مسلمانان زید را قابل امامت جماعت دانسته او را تکلیف
امامت کنند و او نیز قبول کند مشغول شود لکن بجهت حدوث ناخوشی نتواند در بعض صورت بعض حروف را نتواند از مخرج ادا
کند و تبدیل حرف بحرف دیگر نماید مثل سین و صاد را نتواند بگوید و بدل آن ثاء را بگوید و ظا را دال و کاف را قاف کند یا مثل اینکه
چنین شخص جایز است یا نه   اقتدا نمودن صحیح اللسان بچنین کسی با علم بکیفیت حالش جایز نیست بلکه موجب فساد
و صلوة او است و اما کسی که مثل او بوده باشد هرگاه متمکن از اقتدا بصحیح القرائة نبوده باشد بی اشکال اقتدا بچنین کسی
میتواند نمود و اما در صورتیکه متمکن از اقتداء بصحیح اللسان و القرائة بوده باشد پس احتیاط مقتضی این است که در چنین صورت
اقتدا بصحیح اللسان نماید بلکه احوط این است با امکان اقتدا بصحیح القرائة ترک نماز منفردا نماید   هرگاه کسی [illegible]
بعضی اجزاء واجبه و مستحبه نماز نموده باشد نماز او صحیح است یا باطل   ظاهر این است صحیح بوده باشد مگر در صورتیکه
بقصد وجوب کرده باشد در مستحب یا بقصد مستحب نموده باشد در واجب در این صورت ظاهر این است که باطل بوده باشد
هرگاه کسی بجهت جهالت در مسئله در رکعه اول و دوم و هم چنین سیم و چهارم امام است قرائة را جهر باید در نماز جهریه
نماز او صحیح است یا باطل   ظاهر این است صحیح بوده باشد لکن احوط اعاده است خصوصا در صورتیکه وقت باقی
بوده باشد   چه میفرمایند که شخصی بدون زوج در حفر قنوات نموده در حوالی دهی که این قنوات در نهر قریه
مذکوره واقع شده و چهاران قریه مذکوره نمایان است و باید بالضروره از آن قریه بر سر قنات رفته باشد آیا
نماز را تمام در چنین اقامه و بعد از اتمام قصد اقامه میتواند کرد یا اقامه بر هم میخورد و حال در چنین مکث در این قریه
ظن معمول بیشتر آن بوده که ده روز در آن قریه خواهد بود نماز را قصر نموده قضا باید بکنند یا چه [illegible] قریه این قنوات
موازی پنج هزار زرع شاه [illegible] شد و صدای اذان در شب میرسد و چهاران نمایان است   این مسئول
مشتمل است بر سه مطلب اول آنست که کسی در محلی که قصد اقامه عشره ایام نموده و ده روز را در آن محل هرگاه برود
این موجب قصر صلوة توقف نمود بعد از انقضاء ده روز تا نیم فرسخ از آن محل هرگاه برود این موجب قصر صلوة [illegible]

پس جواب این مطلب آن است که این موجب قصر صلوة نمی‌شود بلکه زیاده از نیم فرسخ بیشتر برود چنانچه است تا بمسافت شرعی موجب
قصر صلوة است برود نماز را اتمام میکند در حین ذهاب و هم چنین در مدت مکث در آن مکان که اقل از مسافه است اما
در حین ایاب این منصور بدو صورت می‌شود یکصورت آن است که از آن مکان انشاء سفر نماید در این صورت
ظاهر این است در ایاب نماز را قصر میکند اگرچه عبور او بمحل اقامه شود و صورت دیگر آن است که از آن محل انشاء
سفر نمی‌نماید بلکه از آن محل منظورش این است که بمحل اقامه آمده باشد و از محل اقامه انشاء سفر خواهد نمود در این صورت
ظاهر این است که در ایاب نیز نماز را اتمام میکند و مطلب ثانی آنست که کسی در مکانی که قصد اقامه نموده در اثنای ده
روز تا نیم فرسخ از آن مکان برود این موجب قصر صلوة فیما بعد میشود یا نه جواب این آنست که هرگاه آن مزرعه نیم فرسخ
آن قریه از توابع و لواحق آن قریه نبوده باشد بلکه هرگاه کسی در آنجا باشد نمیگویند که در آن قریه مانده یا از آن قریه بیرون
رفته بلکه اسم آن قریه اسم نبوده باشد از برای آن توابع باز در اینصورت ظاهر اینست که مضر نبوده باشد بلکه در اینصورت
هرگاه در حین قصد اقامه مقصودش آن نبوده باشد که در اثنای ده روز در آنجا تردد نماید مضر بقصد اقامه نیست و اما هرگاه
چنین بوده باشد پس اگر در حین قصد اقامه منظورش این نبوده باشد که در آنجا تردد نماید ظاهر این است که اقامه متحقق نشود و نماز را
تمام نتواند نمود بلکه باید قصر نماید مطلب ثالث آنست که مسافر در بلدی قاطع این نیست که ده روز توقف خواهد نمود
لکن ظن قریب بقطع دارد که ده روز یا علاوه توقف خواهد نمود در اینصورت نماز را قصر نماید یا تمام جواب این است
که قصر مینماید و تمام کردن صلوة موقوف بر قطع بر توقف ده روز و مخفی نماند که پنج هزار ذرع شاه زیاده از نیم
فرسخ است چه نیم فرسخ شرعی بقدر شش هزار ذرع است که هر ذرعی بقدر دو شبر بوده باشد   هرگاه کسی شک کند
در نمازهای سه و چهار و بنا بر چهار گذاشته و بعد از نماز احتیاط معلوم شد که نماز سه رکعة بوده یا چهار بوده نماز
این شخص چه صورت دارد   هرگاه ظهور نقص بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد و رکعة قیام را اختیار
نموده باشد نماز صحیح خواهد بود و همچنین هرگاه دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد نظر باینکه دو رکعت نماز
نشسته بمنزله یکرکعت نماز ایستاده ملاحظه شده و اگر این ثانی نقص در اثنای صلوة بوده باشد آن نیز چنین است
یعنی نماز صحیح خواهد بود لکن لازم است که نماز احتیاط را اتمام نماید لکن اشکال در صورت مخالفت است مثل اینکه
شک کند در سه و چهار بنا بر چهار گذاشته و دو رکعت احتیاط را اتمام نمود یا بعد از دخول در رکوع رکعة ثانیه مشخص شد

که نماز او را که

که نماز او سه رکعة بوده در اینوقت احتیاطا اینست که نماز احتیاط را اتمام نموده نماز را اعاده نماید و هم چنین است
هرگاه بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد احتیاط این است که نماز را اعاده نماید و اما هرگاه ظهور نقصان قبل از
دخول در رکوع رکعة ثانیه بوده باشد در اینوقت می‌نشیند و در یک رکعة سلام میگوید ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
و هرگاه شک کند میان دو و سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد از تسلیم دو رکعة نماز نشسته و دو رکعة نماز ایستاده
هر دو را بعمل آورد بعد از آن مشخص شد که نماز او سه رکعة بوده در اینوقت اگر دو رکعة نماز ایستاده را مقدم داشته
باشد اشکالی در صحت صلوة نیست و اما اگر دو رکعة نشسته را مقدم داشته باشد اشکالی است بتخلل دو رکعة جالسا مابین صلوة
و دو رکعة نماز ایستاده لکن در این [illegible] نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه شارع در شک میانه دو و سه و چهار امر فرموده دو رکعة
نماز نشسته و دو رکعة نماز ایستاده بعمل آورند و ظاهر اینست که مکلف مخیر بوده باشد مابین تقدیم و تاخیر بنا بر این میگوئیم
که در واقع این نماز یا دو رکعة خواهد بود یا سه یا چهار اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت جالسا
دو رکعة نماز ایستاده قائم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعة جالسا متخلل خواهد بود و این [illegible] مضر نیست در صورت
عدم احتیاج فی الواقع مضر نخواهد بود در صورت احتیاج فی الواقع و هرگاه فرض شود که در واقع نماز سه رکعت بوده در صورت
تقدیم دو رکعة نماز ایستاده دو رکعة جالسا که متاخر از ایشان بوده قائم مقام یک رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعة قائما
متخلل شده مابین اصل صلوة و دو رکعة جالسا و هرگاه فرض شود که علم بحقیقت حال بعد از فراغ از رکعتین جالسا بهم
رسیده باشد پس هرگاه مشخص شود در اینوقت که آن نماز سه رکعة بوده ممکن است که بگوئیم که در اینوقت اقتصار مینماید بهمان
دو رکعة جالسا محتاج بدو رکعة ایستاده نباشد نظر باینکه اصل نماز در این فرض سه بوده و دو رکعة جالسا قائم مقام
یک رکعة ایستاده ملاحظه شده پس بانضمام این دو رکعة جالسا نماز چهار رکعة خواهد بود پس اتیان بدو رکعة نماز ایستاده
ضرور نخواهد بود و ممکن است که بگوئیم شارع در چنین شکی امر فرموده بدو رکعة جالسا و دو رکعة ایستاده من باب
التعبد لازم است که اتیان بهر دو نمود خواه علم بحقیقت [illegible] حاصل شود یا نه لکن ظاهر اول است نظر باینکه ادله منصرف
می‌شود بغالب و غالب در امثال این مقامات اینست که علم بحقیقت واقع بهم نرسد بنا بر این احتمال شدید در
اعاده اصل صلوة است و هرگاه فرض شود که علم بواقع یعنی که اصل نماز سه رکعة بوده بعد از اتیان بدو رکعة نماز
ایستاده بوده باشد و قبل از رکعتین جالسا در اینصورت ممکن است که بگوئیم که دو رکعت نماز را جالسا بعمل آورد

اعاده لازم نباشد نظر باینکه شارع در چنین شکی امر به بردن نماز فرموده و در واقع ممکن هست که سه رکعت بوده باشد
چنانکه در صورت جهل بواقع صحیح است چنین است در صورت علم بان لکن احتیاط شدید در اعاده است بعد از
اتیان برکعتین جالسا واگر فرض شود که علم بواقع در صورت مفروضه در حال اشتغال بنماز احتیاط بوده مثل
مثل اینکه مشغول شد بدو رکعة الیساته قبل از فراغ از اول دو رکعت عالم شد که اصل نماز سه رکعة بوده
پس اگر در رکعة اول بوده باشد ظاهر اینست که اکتفا نماید باتمام همان رکعة وسلام گوید و هم چنین است در صورتیکه
که علم بکیفیه حال حاصل شود در رکعه ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی رکعة ثانیه را منهدم نماید سلام گوید که در
رکعت اولی واگر در صورت تقدیم رکعتین جالسا در اثنای آن عالم شد بکیفیه حال پس اگر در رکعة ثانیه بوده
بوده باشد رکعت را اتمام نماید ممکن است که گفته شود که اکتفا بهمین نمودن نماز صحیح بوده باشد لکن احتیاط اعاده است
بعد از اتیان برکعتین قائما یا قبل از آن واگر در رکعت اولی بوده باشد پس اگر قبل از دخول در رکوع بوده باشد
ممکن است که گفته شود که لازم است که برخیزد دیگر رکعت قائما بعمل آورد با اعاده قرائت اگر بعمل آورده باشد و تکبیر
ونیت جالسا مغتفر بوده باشد نظر باینکه رکعة اخیره صلوة محتاج به تکبیرة الاحرام ونیت نیست پس وجود آن در
این صورت مثل عدم آن است وبعضی احتمالات دیگر از آنچه گفته شد ظاهر میشود مسافر بعد از
انقضای سه روز نماز را لازم است تمام نماید میتواند روزه واجبه بگیرد یا نه اگرچه مقتضای استصحاب
عدم است کما هو مقتضی عموم قوله ع لیس من البر الصیام فی السفر لکن ظاهر جواز است بلکه گاهست که واجب میشود
مثل اینکه در ماه مبارک رمضان چنین امری اتفاق افتاد یا قضای ماه مبارک رمضان در صورت ضیق وقت
والمستند فی ذلک عموم المفهوم فی قوله ع فی الصحیح اذا قصرت افطرت وخصوص قوله ع اذا قدمت ارضا
وانت ترید ان تقیم بها عشرة ایام فصم واتم وان کنت ترید ان تقیم اقل من عشرة ایام فافطر ما بینک
وبین شهر فاذا بلغ الشهر فاتم الصلوة والصیام وان قلت ارکل عدده پوشیدن حریر بر مردان
در همه اوقات اعم از وقت نماز وغیره حرام است یا مختص بوقت نماز است یا در مصاف بخصوصه مباح است
وغیر آن حرام است بیان فرمایند پوشیدن حریر پس حرمت آن ثابت است خواه در حال نماز بوده باشد
یا غیر حالت نماز لکن این در حق مردانست والا در حق زنان پوشیدن حریر در خارج نماز محل اشکال نیست بلکه محل خلاف

نیست واما در حال نماز اگرچه محل خلافست لکن اقوی ومشهور جواز است در عقب بر مخالفین نماز
خواهد بکند قصد اقتدا نماید یا خیر بلی نماز در عقب بر مخالفین ثواب بسیار دارد لکن اقتدا نشاید بلکه
قرائت را خود بعمل آورد لکن نه بنحویکه بفهمند عدد تکبیرات در صلوة کسوف وخسوف وزلزله وسایر
آیاترا بیان فرمایند تکبیرات بعد از قرائت ده تکبیر هر رکوع است بعد در رکعات وهشت تکبیر بعد از
رکوع است حین رفع راس از رکوع یا بعد از رفع راس یعنی هشت تکبیر بعد از هشت رکوع که غیر از رکوع خامس
وعاشر بوده باشد وچهار تکبیر از برای دخول در چهار سجده وچهار تکبیر از برای رفع راس از سجده وپنج تکبیر که پنج قنوت
بجهة هر قنوتی یک تکبیر پس عدد تکبیرات مذکوره سی ویک است وبعد از انضمام به تکبیرات سبع افتتاحیه مجموع سی
وهشت تکبیر میشود ظاهر اینست رفع ید در جمیع تکبیرات مذکوره مستحب بوده باشد عدد قنوت در
صلوة آیات را بیان فرمایند صلوة آیات مشتمل بر پنج قنوت است ومرحوم شیخ صدوق گویا فرموده
بدو قنوت یکی در رکعة خامسه ویکی در عاشره واین را نسبت داده بر روایتی لکن ناقل این کتاب این حدیثی برنخورده ام
شخصی تاخیر در اتیان بصلوة ظهر نمود تا حدیکه ملاحظه نمود معتقد این شد که بمقدار چهار رکعة زیاده
از وقت باقی نمانده بنابراین اعتقاد نماز عصر را مقدم داشت وبعد از فراغ از نماز عصر فساد اعتقاد این شخص ظاهر
شد ومعلوم شد که بمقدار چهار رکعة دیگر یا کمتر بغروب شمس باقی مانده در این وقت چه کند ظاهر اینست
که نماز عصر که کرده صحیح بوده باشد اتیان بنماز ظهر مینماید به نیت قضا لکن احتیاط این است که او بار دیگر نماز عصر را
بکند به نیت قربة بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید شخصی در آخر وقت دهن او خون آمده وخون قطع
نمیشود ونماز میشود تکلیف او چه چیز است مشغول نماز شود ودر هر وقت که آب دهن اندازد یک
آن در دست گرفته آب دهن را بان دستمال اندازد بنحویکه آب دهن بنجس نرسد یا بر زمین اندازد واگر هیچ
یک ممکن نباشد مثل اینکه دستمال نداشته باشد وصلوة در مسجد بوده باشد آب دهن را ابلبار نمود اندازد
واگر لباس نداشته باشد آب دهن را بیدان خود اندازد دو نجاست بدن ولباس در چنین صورت عفو است
مجلا آب دهن که بخون مخلوط باشد بعید نیست آن جایز نیست نماز قطع نیست که مذکور شد
شخصی بقصد سفر از منزل خود بیرون رفت ودر اثنای راه از اراده منحرف شد نماز را قصر کند یا تمام روزه بگیرد یا نه

این متصور کند صورت مسئله اول آنست که بعد از طی هشت فرسخ فصاعدا از راه او منحرف شد در اینصورت
بلا اشکال نماز را قصر میکند و روزه را جایز نیست بگیرد مگر در صورتیکه قصد اقامه در آنجا یا در اثنای معاودت
نماید دوم آنست که انحراف از راه قبل از بلوغ بچهار فرسخ هم رسید در اینصورت بلا اشکال نماز را اتمام مینماید چون
در آنجا که از راه او منحرف شده باشد یا در معاودت و ام چنین روزه میتواند گرفت سیم آنست که بعد از بلوغ
بچهار فرسخ و قبل از بلوغ بهشت فرسخ از راه او منحرف شد در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه
از آنجا که از راه او منحرف شد الی منزل او بقدر مسافت که معتبر است در قصر نیست و فرقی است ما بین این صورت
و صورتیکه از منزل خود بیرون رود بقصد چهار فرسخ و قصد معاودت را در آن یوم یا قبل از انقضای عشره ایام داشته
باشد چنانکه ظاهر است باندک تأملی لکن باز لازم است که قصر نماید کما هو المستفاد من الصحیح ان کنت سرت فی یومک
برید الکان علیک حین رجعت الی ان تصلی بالتقصیر لانک کنت مسافرا الی ان تصیر الی منزلک والموثق
المروی عن اسحق بن عمار قال سئلت ابا الحسن ع عن قوم خرجوا فی سفر فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب علیهم فیه التقصیر
قصروا من الصلوة فلما صاروا علی فرسخین او علی ثلثة فراسخ او علی اربعة تخلف عنهم رجل لا یستقیم لهم سفرهم
الا به فاقاموا ینتظرون مجیئه الیهم وهم لا یستقیم لهم السفر الا بمجیئه الیهم فاقاموا علی ذلک ایاما لا یدرون هل
یمضون فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقیموا علی تقصیرهم قال ان کانوا بلغوا مسیرة
اربع فراسخ فلیقیموا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا وان کانوا ساروا اقل من اربع فراسخ فلیتموا الصلوة اقاموا
او انصرفوا فاذا مضوا فلیقصروا کسی عازم سفر شد قبل از بلوغ بچهار فرسخ از راه او منحرف شد قصر نموده اند
بعد از انحراف از راه او نماز را تمام مینماید و نمازیکه قبل از انحراف از راه قصر نموده اعاده یا قضا از او لازم نیست بلکه
یا فرضا ما بین بقای وقت و خروج وقت ملیاشد اما قضای آن صلوة پس بلا اشکال ثابت نیست
و اما اعاده آن با بقای وقت آن نیز ظاهر اینست که واجب نبوده باشد نظر باینکه امتثال امر مقتضی اجزاست
لکن اگر بعنوان استحباب در وقت اعاده نماید بد نیست نظر باینکه حدیثی که وارد شده اینست و آن حدیث
این است ان کان قصر ثم رجع عن نیته اعاد الصلوة لکون الضعف سنده لا یصلح لان یقول علیه فی الوجوب
سیما بعد معارضته بالصحیح الدال علی عدم الوجوب قال ع تمت صلوته ولا یعید شخصی در اول عازم سفر شد

٣٨
و در اثنای طریق از راه او منحرف شد حکم آن از قرار تفصیل سابق معلوم شد لکن مقصود حال این است که این شخص
تا چهار از راه او منحرف شد یعنی بعد از رجوع از عزم سفر باز عازم سفر گردید در این وقت مسافت معتبر است از همین
محلی که تا یا عازم سفر گردید و در این وقت مسافت معتبر است یا در حکم سفر اول است یعنی مسافت اعتبار میشود
از منزل اول این در صورتیست که رجوع از قصد اول بعد از بلوغ باربعه فراسخ فصاعدا بوده باشد
منضم نمود معتدا بها نیست نظر باینکه مذکور شد که در اینصورت نماز را قصر میکند پس لزوم قصر در صورت عدول
از آن قصد بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دیگر یعنی رجوع از سفر قبل از بلوغ باربعه فراسخ بوده شد ممکن است
که گفته شود اعتبار مسافت از منزل خواهد بود اگرچه بعد از رجوع از قصد اول نماز را اتمام نموده باشد نظر باینکه
این شخص مسافر بود و حکم سفر از او منقطع شد بجهة رجوع از قصد و مفروض اینست از این قصد رجوع نموده
پس حکم اول در حق او عود خواهد نمود لکن ظاهر اینست که اعتبار مسافت از آن محلیکه رجوع از قصد اول
نموده باید نمود نظر باینکه این شخص بعد از عدول از عزم سفر او حکم سفر از او منقطع و تمام صلوة در حق او متعین
شد و مقتضای استصحاب حکم بقای آن حکم است تا رفع آن مشخص شود و آن معلوم نیست و ثمره در صوریکه
ظاهر میشود که بعد از رجوع از قصد اول عازم مسافتی باشد که اقل از ثمانیه فراسخ بوده باشد و ناوی اقامه عشره
ایام در آنجا بوده باشد بنا بر مختار نماز را اتمام می کند در اینصورت کسی بعزم چهار فرسخ از منزل خود بیرون
میرود و نماز را اتمام نماید یا قصر این مسئله منصور است بصورت منصوره اول آن است که ناوی اقامه
عشره ایام نباشد در چهار فرسخی در اینصورت بلا اشکال نماز را اتمام میکند و اگر شهر رمضان المبارک
بوده باشد روزه را میگیرد دوم آن است که قصد معاودت همان روز را دارد یا قصد معاودت بعد از ورود
بلا فاصله عرفیه اگرچه معاودت در شب شود در اینصورت در حق او قصر صلوة و افطار صوم متعین است سیم آنکه
صورت مسطوره است یعنی ناوی اقامه عشره ایام نیست و قصد معاودت در آن روز را ندارد بعینه که مذکور شد یعنی
قصد مراجعت آن روز را ندارد و ناوی اقامه عشره ایام هم نیست بلکه مقصود این است که قبل از انقضای ده روز
معاودت نماید در اینصورت ظاهر اینست که قصر در حق او متعین است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع مابین
قصر و اتمام نماید و در صوم افطار ننماید لکن قضا نیز بعمل آورد کسی مشغول نماز است دیگری وارد میشود و سلام

میکنند و سلام واجب است یا نه و در صورت وجوب که صیغه اتیان نماید و هرگاه سلام کننده بطریق متعارف میان عوام
الناس بگوید سلام جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در غیر نماز یا نه والتماس اینست که احکام این
مسئله را مفصلا بیان فرمایند که بسیار ضرور و عام البلوی است صیغه متداوله سلام شش است اول
سلام علیکم دویم السلام علیکم سیم علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک ششم
علیک السلام بعد از ملاحظه هر یک از صیغه سته مذکوره بیان و غیر آن اقسام مسئله میرسد به سی و شش قسم مثل آنکه
سلام کننده میگوید سلام علیکم جواب آن ممکن است بسلام علیکم والسلام علیکم و علیکم السلام و سلام
علیک والسلام علیک و علیک السلام و همچنین سایر اقسام ظاهر اینست در حالتیکه کسی سلام کند بر مصلی
بهر یک از صیغ سته بوده باشد لازم است رد نماید بمثل آن پس اگر بگوید السلام علیکم بر مصلی در نماز لازم است رد
نماید بهمین کیفیت الا آنکه هرگاه اسقاط همزه و الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم جایز خواهد بود بلکه ظاهر اینست که موجب
بطلان نماز نبوده و همچنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد لازم است که بگوید علیکم السلام و بغیر آن جایز نیست
بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و همچنین رد السلام علیک یا سلام علیک یا علیک السلام مجملا معتبر در جواب
از مصلی آن است که اتیان نماید بمثل آن صیغه از سلام کننده صادر شده بخصوصه کلامیکه درین مقام است در چند مطلب است
اول آنست که مسلم و مسلم علیه باعتبار وحدت هر دو و تعدد هر دو یا وحدت احدهما و تعدد دیگر منقسم میشود بچهار
قسم اول آنست که مسلم واحد است و مسلم علیه واحد است حکم آن آنست که مذکور شد یعنی اگر مسلم علیه در نماز
بوده باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل آن صیغه و اگر خارج نماز بوده باشد میتواند اتیان نماید بمثل آن و با حسن
از آن دوم آنست که هر دو متعدد است مسلم متعدد و مسلم علیه نیز متعدد در اینصورت رد بر همه مسلم علیهم لازم
پس هرگاه همه یک دفعه رد سلام نموده اند حرجی نیست خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا هیچ یک مشغول نماز نبوده باشند
یا بعض مشغول نماز بوده باشند و بعض در خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است اتیان نماید بمثل آن صیغه
که از مسلمین صادر شده و اما هرگاه بعض از آنها سبقت گیرد در جواب ظاهر اینست فعل آن مسقط وجوب از دیگران
بوده باشد در صورتیکه قصد رد کرده باشد پس در حق دیگران رد لازم نخواهد بود لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است
در حق هر یک اتیان برد نموده باشد و اما در حق آنکس که مشغول نماز بوده باشد در اینصورت جایز نخواهد بود کلامیکه

درین مقام هست اینست که اما آنچه مذکور شد مخصوص است بصورتیکه همه متفق بوده باشند در لفظ سلام مثل آنکه
صادر از کل همه سلام علیکم بوده باشد مثلا و اما هرگاه مختلف بوده باشد مثل آنکه بعضی سلام علیکم گفته و بعضی السلام
علیکم و بعضی سلام علیک آیا در اینصورت اکتفا برد بیک صیغه میتوان نمود خواه در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای
نماز مسئله محل اشکال است ظاهر اینست که اکتفا برد بیک صیغه توان نمود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد سیم آنست
که مسلم متعدد بوده باشد مسلم علیه واحد در اینصورت نیز هرگاه قصد همه کند بیک رد اکتفا میتواند نمود بلکه اگر در
اثنای نماز بوده باشد در صورتیکه در یک صیغه قصد رد همه نموده اتیان بصیغه سلام متعدد نمی تواند نمود بلکه ظاهر اینست در
خارج نماز نیز چنین بوده باشد نظر باینکه برد واحد که در آن قصد همه نموده باشد حاصل شده حکم برجحان بعد از آن
اگرچه بطریق استحباب بوده باشد محتاج بدلیل است مخفی نماند آنچه مذکور شد از وجوب رد سلام قبل از فراغ بعضی از آنها
بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعض باشد بسلام البته اکتفا بیک رد نمیتواند نمود چهارم آنست که مسلم واحد
بوده باشد مسلم علیه متعدد در اینصورت نیز هرگاه یکنفر سبقت در رد نمود دیگران اکتفا بآن میتوانند نمود لکن در حق
باقی مستحب است اتیان برد نموده باشند لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی رد ثانیا ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه
موجب بطلان نماز است این در صورتی است که آنکس که اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هرگاه غیر مکلف
بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط تکلیف نشود پس بر بعض از مکلفین رد واجب خواهد بود خواه در اثنای نماز بوده
باشد یا خارج نماز فرقی درین باب ظاهرا در هر حالت نیست و اما هرگاه سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر
اینست رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد مسئله در بیان تسلیم بعضی بر بعضی بدانکه
مسلم و مسلم علیه یا متحد است یا متعدد یا مسلم متعدد است و مسلم علیه متحد یا بالعکس آن یعنی مسلم متحد است و
مسلم علیه متعدد پس درین چهار مطلب است اول آنست که مسلم و مسلم علیه متحد بوده باشند و این
خالی از این نیست مسلم علیه یا در نماز است یا در خارج نماز و علی التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف
و بر جمیع تقادیر مسلم مذکور است یا اناث بر جمیع تقادیر صیغه سلامیکه از آن شخص صادر شده صحیح است یا غیر آن درین مقام
چند بحث است اول آنست که مسلم مکلف مرد بوده باشد و صیغه سلام صادره از وجه صحیح بوده باشد و مسلم علیه مشغول
نماز نبوده باشد در اینصورت شکی در وجوب رد سلام نیست لکن جایز است در مقام رد اتیان بصیغه مماثل باید

چنانکه جایز است اتیان بجمع نماید مجملا هرگاه سلام کننده جمعی گوید سلام علیکم و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد اتیان
بجواب بچند گونه می‌تواند نمود اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام و در هر یک باضم و رحمة الله و برکاته
و عدم آن پس شش طریق اتیان بجواب می‌تواند نمود لکن احسن از صیغه مجرد علیکم السلام است چنانکه هر یکی صیغه با ضمیمه
احسن از هم است اگرچه با ضمیمه بوده باشد دوم آنست که مذکور شد لکن مسلم علیه در نماز بوده باشد درینصورت
لازم است که اتیان نماید بمثل صیغه که از مسلم صادر شده پس هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیکم بر مصلی لازم است که
بگوید سلام علیکم و علیکم السلام جایز نیست و هم چنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیکم یا علیک السلام
یا السلام علیک و ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صورتیکه سلام کننده هر یک از صیغه خمس را اختیار کند در مقام
سلام نیز لازم است که مثل همان صیغه را در اثنای نماز رد نماید اتیان بلفظ مغایر جایز نیست اگرچه در بعضی حروف
بوده باشد خواه در زیادتی بوده باشد یا در نقصان مثل اینکه سلام کننده بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است
که بهمین صیغه رد نماید و جایز نیست در مقام رد اسقاط الف و لام نماید چنانکه جایز نیست در صیغه خطاب اتیان
بلفظ مفرد نماید بگوید السلام علیک و هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیک در مقام جواب ظاهر این است
که بگوید السلام علیکم یا السلام علیک بلکه در مقام رد لازم است اتیان نماید بهمان صیغه سیم آنست که سلام
کننده زن بوده باشد و درین صورت مسلم علیه مثل اینست یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و علی التقدیرین
زن یا محرم است یا غیر محرم و در صورت محرمیت یا عالم است باینکه اجنبی صوت او را می‌شنود یا نه و در صورت محرمیت و عدم
علم باستماع اجنبی صوت او را قطعا جواب او لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز حکم صیغه در نماز
و در خارج نماز بهمان نحو است که در مرد مذکور شد بدون تفاوت در این باب نیست میان مرد و زن و در صورت
محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت او را مسئله خالی از اشکال نیست نظر باینکه مسئله مبنی بر اینست که در
حق زن حرام است که استماع کند صوت خود را نسبت باجنبی بعنوان اطلاق یا نه ظاهر اینست که حکم کرد بعنوان
اطلاق نتوان نمود پس رد واجب خواهد بود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این معتضد اعاده نماز است
بعد از اتمام و آنچه مذکور شد در صورتی بود که آن مسلم از جنس مرد بوده باشد و اما هرگاه غیر محرم بوده باشد پس حکم در این است
که مذکور شد پس واجب است رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لکن چنانچه مذکور شد رعایت احتیاط معتضد این است

که اعاده نماز

که اعاده نماز کند بعد از اتمام چهارم آنست که سلام کننده غیر مکلف بوده باشد خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج ظاهر
این است که هرگاه ممیز بوده باشد رد سلام او واجب بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام
نیز اعاده نماز است بعد از اتمام پنجم آنست که سلام کننده در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانکه متعارف ما بین
کثیری از عوام و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر این است رد چنین سلام واجب نبوده باشد
امر در خارج نماز سهل است اشکال اینکه هست در اثنای نماز است ظاهر اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه بود
ظاهر اینست که موجب فساد نماز است اما این در صورتی است که از نسوان و عوام الناس صادر شود و اما هرگاه
از شخص عالم صادر شود که سلام را از جمله مبتدای محذوف الخبر قصد نماید و خبر محذوف منوی او بوده باشد درینصورت رد نماید
ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود درین صورت اگر مسلم علیه در غیر نماز بوده باشد ظاهر اینست که
رد واجب بوده باشد در مقام رد لازم است اقتصار نماید بعلیک یا بعلیکم یعنی بافراد صیغه خطاب یا بجمع مردود است
و اما اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد درینصورت ظاهر اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید موجب بطلان
نماز می‌شود بدانکه مناسب درین مقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که هرگاه مسلم علیه مشغول نماز بوده باشد اگر در وقت
سلام مشغول تلاوت یا ذکر بوده باشد در همان وقت لازم است اتیان بلفظ سلام نماید تأخیر جایز نیست و اما هرگاه در اثنای
قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای کلمه بوده باشد خود را اجل و نفس رسیده قطع قرائت نماید لیکن از آن رد نماید در
اثنای کلمه قطع کلمه ننماید دوم آنست آنچه مذکور شد هم رد سلام و اجابت در وقتی است که مشخص باشد که معقود
سلام کننده این شخص است و اما هرگاه تشکیک داشته باشد درینصورت رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای
نماز بوده باشد رد جایز نیست پس اگر در چنین صورتی رد سلام نماید موجب بطلان نماز می‌شود سیم آنست آنکه
مذکور شده در اثنای نماز لازم است رد نماید بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده این در صورتی است
که تشکیک و اشتباهی در آن صیغه نداشته باشد و اما هرگاه شک داشته باشد نمیداند صیغه صادره از آن
السلام علیکم بوده یا سلام علیکم و هکذا آیا درینصورت اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد جایز خواهد بود
یا نه مسئله محل اشکال است لکن ظاهر اینست رد جایز بلکه واجب خواهد بود چهارم آنست ابتدا بسلام
مستحب است و رد سلام واجب است کما هو مسلم و مسلم علیه مشخص است و کما هو متداول در سلام این مسئله

قصد هر یک آن بوده باشد ابتدا السلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شده بهمین قصد چنانکه از دیگری نیز بهمین
قصد صادر شده هر گاه یکدفعه ایشان سلام نموده‌اند در اینصورت بهر کدام لازم است رد سلام دیگری نموده باشد و اگر
چنین ننمایند هر دو تارک واجب خواهند بود مطلب دوم آن است که مسلم و مسلم علیه هر دو متعدد باشند
در اینصورت هرگاه مسلم علیه شروع برد نماید بعد از فراغ از صیغه سلام ظاهر این است که اکتفا برد از یک نفر
از مسلم علیه میتوانند نمود و رد بر هر فرد از افراد مسلم علیه لازم نیست بلکه رد یک نفر مسقط تکلیف از دیگران
است لکن هرگاه در خارج نماز باشند اگرچه هم اکتفا بیک رد که صادر شده از یک نفر میتوانند نمود لکن بعید نیست
که رد در حق هر یک مستحب بوده باشد و اما هرگاه همه مشغول نماز بوده باشند در اینصورت اگر صیغه صادره از همه مسلمین
یک صیغه بوده باشد مثل اینکه همه بگویند سلام علیکم در اینصورت اگرچه یکدفعه ایشان برد نمایند مثل آنکه همه یکدفعه
گفتند سلام علیکم اشکالی نیست و هم چنین هرگاه یکنفر سبقت نموده برد و گفت سلام علیکم باز اشکالی نیست
لکن ظاهر این است که برد دیگران لازم است که اکتفا بفعل همان یکنفر نموده باشند پس دیگری در اینصورت اقدام برد سلام
نمیتوانند نمود بلکه رد ثانی در اینصورت موجب بطلان نماز میشود نسبت بهمان شخص لکن این در وقتی است
که رد از مکلفی صادر شده باشد و اکتفا برد غیر مکلف نمیتوانند نمود بلکه لازم است همه دفعه یا یک نفر اقدام برد نماید
اشکالی که در همقام است این است هرگاه فرض شود صیغه سلام صادره از مسلمین مختلف بوده باشد مثل اینکه بعضی
گویند سلام علیکم و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک نظر باینکه در نماز چنانکه سابق بیان شد لازم است
که مصلی اتیان نماید در مقام رد بمثل صیغه که صادر شده باشد از مسلم در صورتیکه صیغه صادره از مسلمین مختلف
بوده باشد تکلیف مسلم علیه چه چیز است ظاهر این است مراعات مثلیت در اینصورت معتبر نبوده باشد نظر باینکه بنا
بر اعتبار رعایت تماثل در اینصورت لازم می آید که حکم کرده شود بر هر فردی از افراد مسلم علیهم لازم بوده باشد رد سلام
سلام نماید بعدد مسلمین که صیغه سلام آنها مختلف بوده باشد مثلا هرگاه فرض شود عدد مسلمین شش بوده باشد و مسلم
علیهم نیز فرض کنیم شش نفر بوده باشد و فرض شود صیغه صادره از بعض مسلمین سلام علیکم و از بعض علیکم السلام
و از بعضی السلام علیکم و از بعضی سلام علیک و از بعضی علیک السلام و از سادس السلام علیک پس لازم
خواهد بود بنا بر فرض مذکور بر شش نفر از مسلم علیهم اتیان بشش صیغه سلام نمایند بلکه باید در هر صیغه ردی که از آن

صیغه از آن شخص صادر شده نماید رد مماثل نسبت بهمه متحقق شود دلیل بر لزوم اعتبار مماثلت در مثل این صورت نداریم
بلکه دلیل بر تجویز این نداریم نظر باینکه ظاهر از احادیث داله بر اعتبار مماثلت صورت وحدت مسلم است پس تمسک
بآن در صورت مفروضه ممکن نیست پس بنا بر این اتیان برد بنحو مذکور موجب بطلان نماز خواهد بود پس
لازم است در این مقام تمسک شویم بادله عامه مثل آیه تحیه و غیرها و مقتضای آن لزوم رد است فی الجمله پس در اینصورت
ظاهر این است که لازم بوده باشد اجزاء شود بیکی از صیغ مذکوره نظر باینکه در یک صیغه نیست رد همه خواهد بود پس اختیار
صیغه نماید که مشتمل بر صیغه خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم نه سلام علیک این در صورتی بوده که یک نفر از مسلم
علیهم سبقت در رد نماید و اما هرگاه همه در یک دفعه اقدام برد نمایند محتمل خواهد بود هر یک در اختیار صیغه کلام متفقی
خواهند بود و کلام مختلف کلامیکه در همقام است این است که آیا اقدام جمیع برد موقوف است بعدم علم بر اقدام بعض
برد یا نه بلکه جایز است اگرچه عالم بوده باشد باینکه بعض اقدام برد خواهند نمود ظاهر ثانی است نظر بثبوت مقتضی
تکلیف در حق جمیع و رفع آن در صورتی میشود که رد از بعضی صادر شود بالفعل مادامیکه صادر نشده است جایز است
اقدام بآن اگرچه قاطع بوده باشد که بعض اقدام بآن خواهند نمود مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که همه مسلم
علیهم مشغول نماز بوده باشند و اما هرگاه هیچیک مشغول نماز نبوده باشند در اینصورت باز ظاهر این است که مستحب
اجزاء بعد و رد از یکنفر میتواند نمود و لکن مذکور شد که ظاهر این است که مستحب در حق غیر از آن یکنفر که سبقت
در رد نموده آن است که اتیان برد نماید ظاهر این است که این استحباب مؤدی میشود باختیار کردن هر یک
صیغه را چنانچه مؤدی میشود باختیار کردن بعضی غیر آنکه دیگری اتیان نموده لکن حال در اختیار نمودن صیغه
جمع در کاف خطاب و صیغه مفرد بنحوی است که مذکور شد و از آنکه مذکور شد حکم مسئله در باقی صور که
بعض از مسلم علیهم یا کل مشغول نماز نبوده یا کل در خارج نماز ملتبس شوند یا مختلف بعض مشغول نماز ملتبس شوند
و بعض خارج نماز حکم در این صورت اوساط هر کجا مذکور شد و حکم در صورت ثالثه دانسته میشود از آنکه مذکور
شد در این صورت مطلب سیم در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیهم است بدانکه هرگاه مسلم متحد
بوده باشد و مسلم علیهم متعدد در اینصورت نیز اقسام ثلثه مذکوره محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول
نماز ملتبس شوند یا هیچیک مشغول نماز نیستند یا بعض مشغول نماز ملتبس شوند بخلاف بعض دیگر حکم همه

بصورتیست که مذکور شد بلکه جواز اجتزاء در مقام رد بر هر یک نفر در صورت تعدد مسلمین مقتضی جواز اکتفا
بان است در صورت وحدت مسلم بطریق اولی و حکایت استحباب رد در حق غیر مستثنی بر رد در صورت
عدم اشتغال بنماز و عدم استحباب بلکه عدم جواز آن در صورت تعدد مسلم علیهم کفایت میکند در سقوط تکلیف
در حق دیگران ظاهر اینست که این در صورتیست که آن بعض از جمله مکلفین بوده باشد پس هرگاه آن بعض
مکلف نبوده باشد ظاهر اینست که رد او مسقط تکلیف در حق دیگران نبوده باشد پس مکلفین اکتفا برد غیر مکلف
نمیتوانند نمود پس ایشان برد در چنین صورت لازم خواهد بود امر در خارج نماز اگرچه سهل است نظر باینکه امر
مردد است در اینجهت ما بین وجوب و استحباب نظر باینکه بر فرض سقوط تکلیف رد در اینصورت مستحب خواهد
بود و در صورت عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در اینصورت مردد است ما بین حرمت و وجوب بجهة آنکه
اگر رد غیر مکلف مسقط تکلیف شده باشد رد حرام خواهد بود در اینصورت مفری نیست مگر در ترجیح مذکور شد
که ظاهر اینست رد از غیر مکلف مسقط وجوب نخواهد بود پس واجبست بر همه مکلفین رد نموده باشند و هرگاه
یکی از آنها سبقت در رد نمود از دیگران ساقط خواهد بود در اینصورت در حق دیگران رد جایز نخواهد بود
مطلب چهارم اینست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیه متحد مثل ده نفر یا بیشتر سلام میکنند بر
یکنفر در اینصورت شکی نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیک رد سلام میتواند نمود بدو شرط اول آنست
در اثنای نماز نباید در چنین رد را جمیع [illegible] دوم آنست که شروع برد بعد از فراغ همه مسلمین بوده باشد از صیغه
سلام [illegible] نموده باشد اکتفا بیک رد نمیتواند نمود بلکه لازم است نسبت بان کسی
[illegible] شروع [illegible] رد سلام او نموده رد نموده باشد و هم چنین هرگاه شروع برد قبل از فراغ بعضی
از صیغه سلام بوده باشد در این صورت ظاهر اینست که رد نسبت بان شخص لازم بوده باشد اولی بوجوب
آن نیست که بعد از شروع مسلم علیه برد یا در جای شروع برد بعض ابتدا بسلام نماید کلامیکه در اینمقام است
اینست که آیا رد دیگر در حق مسلم علیه در صورت مفروضه مطلوب هست اگرچه بعنوان استحباب
بوده باشد یا نه میگوئیم هرگاه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد ثانیا در حق او جایز نیست بلکه ظاهر
اینست [illegible] موجب ابطال نماز شود و اما هرگاه خارج نماز بوده باشد در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست

نظر باینکه حکم

نظر باینکه حکم بر چنین محتاج بدلیل شرعی است و اینهم ظاهر نیست مگر اینکه گفته شود هرگاه مسلم واحد بوده باشد مسلم
علیه متعدد در اینصورت هرگاه بعض سبقت در رد نموده اند در حق دیگران رد مستحب است بثبوت استحباب
در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیه مقتضی ثبوت آنست در صورت عکس بطریق اولی بدانکه مناسب در اینمقام
آنست که تنبیه شود بر چند امر اول آنست که رد سلام واجب فوریست یعنی بر مسلم علیه واجبست که بعد از فراغ
مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه ایشان بجواب نماید خواه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز
و در سابق بیان شد که هرگاه در اثنای کلمه بوده باشد اتمام کلمه بلکه رسیدن بمحلیکه وقف بر آن صحیح بوده باشد منافی
با فوریه با اینمعنی نیست شکی در این مطلب نیست کلامیکه در اینمقام است اینست که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریه
نموده آیا قضای رد سلام بر آن لازم است یا نه ظاهر اینست که حکم بوجوب نتوان کرد اگرچه امر در خارج نماز سهل است
نظر باینکه در نیت احتمال ثبوت تکلیف در امثال مقامات کفایت میکند در جواز ایشان بمکلف به لکن اشکال با
که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست در چنین صورت رد ثابت و جایز نبوده باشد پس هرگاه در اثنای نماز کسی
اخلال بفوریه در رد نمود ایشان برد بعد از آن جایز نیست بلکه رد بعد از آن موجب بطلان نماز خواهد بود بلی هرگاه
مطلع نشد بر سلام مگر بعد از آنکه مدتی منقضی شد آیا در اینصورت بعد از اطلاع لازم است ایشان برد یا نه میگوئیم این
منقسم میشود بدو قسم اول آنست که استماع صیغه سلام نموده باشد لکن ایشان بصیغه سلام نمود و مقصود آن
شخص شخص معینی بود و آن شخص صیغه سلام را نشنید این نیز منقسم بدو قسم میشود یکقسم آنست نشنیدن
این باعتبار موانع سماع بوده مثل اینکه مسلم علیه کر بود یا شخص مسلم عالم بکر بودن آن شخص یا عالم بود و ایشان
بصیغه سلام نمود بجوریکه معتقد این بود که میشنود لکن نشنید بعد از آن صورت بعد از انقضای زمانیکه محل
فوریه است کسی او را اعلام نمود که فلان شخص بتو سلام کرد در این صورت ظاهر اینست که رد سلام بر او
واجب نبوده باشد خواه در حالت نماز بوده باشد یا در خارج نماز — آیا جواب سلام طفل غیر ممیز واجبست
یا نه — خیر واجب نیست — هرگاه کسی در نماز اعلام شخص بکند در امور واجب یا در مستحب چه کند
واگر مسئله نداند او را هم بیان فرمایند واگر اعلام شخص کرده باشد حروف را اعاده کند حرف اول را به نیت
اعلام آن شخص کرده باشد و حرف ثانی را به نیت نماز بگوید — در صورتیکه در اثنای نماز خواهد بود

مطلب را یکی بگوید اعلام نماید می‌تواند زبان بذکری که خارج از اذکار نماز نبوده باشد تلفظ بان ذکر نماید در آن
ذکر قصد اعلام نماید و هم چنین میتوانند در اذکار مستحبه در نماز چنین چیزی را قصد نماید ظاهر این است که اذکار
واجبه که کیفیت صوت در آن مطلوب نبوده باشد مثل ذکر در رکوع و سجود که مکلف مخیر است ما بین جهر و اخفات
جایز باشد که در آن جهر نماید و قصد اعلام نموده باشد و اما قرائتی که در آن کیفیت صوت مطلوب است پس اگر کیفیت
مطلوبه در آن اخفات بوده باشد جهر در آن بجهت اعلام مطلقا جایز نیست مگر در صورتیکه قصد قرائت مطلوبه
در نماز نداشته باشد پس اگر قصد این نماید که در اجزای نماز نبوده باشد در این صورت اشکالی در جواز نخواهد بود و اما هرگاه
کیفیت مطلوبه جهر بوده باشد در این صورت حکم بجواز اگرچه خالی از اشکال نیست خصوصا در صورتیکه جهر نماید علاوه از آن
قدریکه معهود او بوده باشد لکن در این صورت نیز ضرر نیست که جایز بوده باشد لکن اجتناب اقرب بسلامت است
بسبیل نجات خواهد بود   هرگاه نماز قضا مثل نماز عشا را اقتدا بمغرب کرده در وسط بخاطرش آمد نماز ظهر را
نخوانده است اقتدا کند در این حالت نیت را عدول کند آیا جایز است یا خیر   اگر مقصود این بوده نماز ظهر را
اقتدا کند اشتباها نماز عشا بنیت نماید نماز او نماز ظهر خواهد بود التفات بنماز عشا در چنین نیت با آنکه قصد
او این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند مضر نیست و اگر چنین نبوده بلکه چنین میدانسته که نمازیکه در ذمه اوست
نماز عشا است و نماز ظهر مقدم بر عشا در ذمه او نیست و در اثنای صلوة متذکر شد که نماز ظهری مقدم بر نماز عشا
در ذمه اوست در این وقت عدول میتواند از عشا بظهر نماز صحیح خواهد بود   نماز عشا را در تشهد اول سلام
داد چنین سلام آخر را هم گفت و بعد نماز را هم اعاده کرد آیا صحیح است یا خیر   در صورتیکه نماز را
در تشهد اول سلام داده سهوا لازم است بلافصل برخیزد نماز را تمام نماید بعد از فراغ بلافصل سجده
سهو بعمل آورد و تکلیف او این است و اگر چنین نکرده باشد نماز را باطل نموده باشد اگرچه در این صورت نماز
صحیح است لکن در ابطال صلوة آثم است   هرگاه امام در نماز بحول الله تعالی و قوته بگوید و ماموم اللهم بحولک
و قوتک اقوم و اقعد بگوید جایز است یا خیر   تعالی در بحول الله گفتن خالی از اشکال نیست مجملا اگر مقصود
این است که امام بحول الله و قوته میگوید ماموم میتواند اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد بگوید بلی ظاهر این است
که میتواند گفت و متابعت در امثال این امور ظاهر این است که لازم نباشد   امام تکبیرة الاحرام

۳۳

گفت تکبیر هم اعلام کرده ماموم هم تکبیر گفت بقدر حمد بلکه سوره نیز زمان طول کشید امام ثانیا تکبیر گفت
ماموم لکن احتمال اینکه امام برکوع رفت بعد معلوم شد که امام ثانیا تکبیرة الاحرام گفته ماموم چکند در رکوع اگر
در حالت قیام باشد چکند   در چنین صورت ظاهر این است که هرگاه در همان وقت که مطلع شد
قصد انفراد نماید نماز را منفردا اتمام نماید صحیح باشد   شخصی که قبله را نشناسد میتواند چنین
شخص رجوع بقبله نمای که از برای او ظن و از برای او تجربه رسیده باشد نماید و دیگر میتواند شخصی که عدالت
امام برا و مشتبه باشد بشهادت عدلین اکتفا کند یا نه و شهادتی که در شرع مسموع باشد و چه قدر
از عدالت کافی ملحوظ شود و هرگاه کسی در تسبیحات اربع شک کند و اکثر از اوقات هم شک میکند
آیا چه صورت دارد حالا همچه کسی آیا همچه کسی را کثیر الشک میگویند یا نه و هرگاه شخص مصلی سلام کنند و شخصی
سلام کننده تعجیل در رفتن کند یا که اصم باشد که اگر جواب سلام گوید از محاذی نماز بیرون میرود یا نشنود یا سلام
برا و مشتبه شود که آیا کو و که صیغه سلام کرده چه حالت دارد همچه کسی و آیا جواب سابق کوتاه نماز دراد
صورت دارد یا نه و چه قدر باید بوده باشد و دیگر هرگاه شخص بنا را بر تقلید مجتهدی گذارد که برساله او عمل کند و هم
چنین قرار دهد با خود که بعد از استحضار از مسائل هر کدام را که خواهد قبول کند و تقلید نماید و هر کدام را که مشکل
کرده باشد تقلید ننماید آیا میتواند چنین کند و عمل بقول دیگری کند یا نه و هرگاه بعد از فوت مجتهدی مجتهدی که حی است
تجویز کند تقلید میت را باین طریق که هرگاه مجتهد حی اعلم از میت نباشد و بر شخص مقلد مشتبه شود اعلمیت مجتهد حی
و بر اهل خبره هم مشتبه باشد و اما یک مجتهد در رساله خودش ثبت کرده باشد که عدول نمیتواند بکند آیا چه صورت
دارد مقلد میتواند عمل بکند در این مسئله بمجتهد حی   در صورتیکه سمت قبله مشخص نبوده باشد میتواند اعتماد
نمود باماراتیکه مفیده مظنه بسمت قبله بوده باشد مثل اینکه رجوع کند بمحراب مسجد یا بمقابر مسلمانان و اما
بمذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد نیز ملاحظه نمود دیده که طایفه شیعیان حیوانات بسمتی ذبح مینمایند
ظاهر این است بامثال این امور در تشخیص سمت قبله اعتماد میتوان نمود در صورتیکه مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد
چنانکه غالب این است و اما هرگاه فرض شود افاده مظنه نکند مثل اینکه در بعض بلدی دیده کسی با موقنی حیوان را
بسمتی ذبح مینماید و اینها شخص عارف نبوده باشد بامارات قبله کما هست مظنون این نیست عدم قبول آن مشکل نیست

در چنین صورت اعتماد نمیتوان نمود و لهذا اعتماد بمدایح اهل سنت نمیتوان نمود نظر باینکه جماعتی از ارواث
انها کوپرمینمایند بلکه بغیر سمت قبله مجملا هریک از علامات مذکوره هم مفید مظنه بسمت [illegible]
مسجد قبله نبوده باشد اعتماد میتوان نمود و هم چنین هرگاه در خانه که داخل شد اعتماد بقول صاحب خانه در
سمت قبله میتواند نمود نظر باینکه قول صاحب خانه مفید مظنه میشود غالبا پس هرگاه فرض شود هم افاده مظنه
نکند اعتماد نمیتوان نمود و هم [illegible] و اقبله نماهای اگر اختیار نموده باشد در مواضعیکه سمت قبله تحقیق
بکند بلکه در محل شکسته افاده ظن بسمت قبله نماید هم نیست هم اعتماد نتوان نمود مجملا در صورت عدم معلومیه سمت
قبله هر چه افاده مظنه بسمت قبله کند اعتماد باو توان نمود اگر چه قول فاسق نبوده باشد و اما آنکه راه تحقیق عدالت
امام یا غیر امام باشد اعتماد میتوان نمود چند چیز است اوّل اختبار یعنی معاشرت معلوم یا مظنون او شده هم بلا تحقیق
همه مشخص است هم هرگاه معصیتی اتفاق افتاد و هیچ عایق و مانعی از ارتکاب آن معصیت نبوده باشد حالتی در او
باشد که باعث خوف و رعب حضرت الله جل شانه نبوده باشد هم آن حالت مانع از اقدام و ارتکاب آن معصیت
خواهد بود چنین شخص را عادل میگویند در نماز اقتدا باو میتوان نمود دوّم تزکیه و تعدیل است یعنی هرگاه
دو نفر عادل اخبار بعدالت شخص نمایند غالب این است اخبار دو عادل افاده مظنه بعدالت آن شخص نماید
پس اعتماد در چنین صورت بقول آن دو عادل میتوان نمود در اقتدا و غیره و اما هرگاه خصوصیتی در مقام
نبوده باشد هم قول دو نفر عادل افاده مظنه ننماید چنانکه بر وجه ندرت اتفاق می افتد پس در اینصورت اعتماد
نمیتوان نمود سیم اشتهار شخص است کو پس هرگاه شخص مشهور و معروف نبوده باشد بتقوی و ورع که
از این اشتهار عدالت و مظنون این شخص بشود ظاهر اینست در چنین صورت اعتماد بقول خود میتواند
نمود در اقتدا کردن با شخص در نماز و اما شک در تسبیحات پس این بدو نحو میشود اول آنکه در اجزای تسبیحات
اربع است یعنی که هم کسی قطع دارد سبحان الله و الله اکبر را گفته است لکن شک دارد هم الحمد لله گفته است یا نه در اینصورت هرگاه
این شک بعد از فراغ از الله اکبر یا بعد از فراغ از لا اله الا الله نبوده باشد ظاهر اینست هم اعتنا به چنین
شکی نیست یعنی بنا بر وقوع مشکوک میگذارد بلکه هم چنین است حال هرگاه شک در تحمید بعد از دخول در
تکبیر یا تهلیل نبوده باشد پس اعتماد بچنین شک در چنین صورت نیست یعنی در هر دو صورت بنا بر وقوع

مشکوک فیه [illegible]

مشکوک فیه میگذارد و اما هرگاه این شک قبل از دخول در تهلیل نبوده باشد اعاده مشکوک فیه در چنین
صورت لازم است دوّم شک در عدد تسبیحات اربع است و این بچند طریق میشود اول آنست هم نمیداند
تسبیحات را یکمرتبه خوانده است یا نه یعنی در حالت قیام در رکعت ثالثه شک میکند تسبیحات اربع را خوانده
است یا نه این هم قسم میشود یک قسم آنست هم این شک بعد از دخول در مرتبه ثانیه است یا معنی هم این
شخص معتقد این بود هم تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است و باین اعتقاد شروع نمود در تسبیحات
بقصد اینکه مرتبه ثانیه تسبیحات اربع را تلاوت مینماید بعد از شروع در آن شک نمود هم قبل از این تسبیحات
اربع را خوانده است یا نه در اینصورت ظاهر اینست هم عود بمشکوک فیه لازم نبوده باشد دوّم آنست
هم شروع به تسبیحات نموده شک میکند هم تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در اینصورت ظاهر اینست هم عود
بمشکوک فیه واجبست یعنی واجبست هم تسبیح را بخواند قسم سیم آنست هم در اوان اشتغال بتسبیحات
اربع شک میکند هم این دفعه اولست یا دفعه ثانیه یا اینکه هم شروع باین تسبیحات باعتقاد اینکه یکدفعه
تسبیحات اربع را خوانده است بوده است یا معلوم او نیست در چنین صورت لازم است هم قرار دهد که آنرا
هم مشغول است دفعه اولی باشد پس اتمام مینماید بقصد اینکه یکمرتبه طالقه ثانیه شک در عدد تسبیحات
آن است که قطع دارد که تسبیحات اربع را یک مرتبه خوانده است لکن شک در زیادتی
دارد یعنی هم قطع بخواندن یکمرتبه دارد و احتمال میدهد هم دو مرتبه خوانده باشد در اینصورت بنا بر اقل
میگذارد یعنی قرار یک مرتبه میگذارد ولکن اتیان بمشکوک فیه در این صورت لازم نیست نظر باینکه در
در تسبیحات اربع اجزاء یک مرتبه میتوان نمود و اما مستحب اینست هم اتیان بمشکوک فیه نماید یعنی شروع بتسبیحات
نماید بقصد اینکه دفعه دوم است بعنوان استحباب و از آنچه مذکور شد حکم شک در دفعه سیم ظاهر میشود یا اینکه هم شروع
در تسبیحات نموده باشد باعتقاد اینکه این دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شک نماید هم آیا این
دفعه دوم است یا سیم ظاهر اینست هم این شک اعتبار ندارد یعنی قرار میدهد هم دفعه سیم است و هرگاه باین
اعتقاد نموده باشد یعنی شروع بتسبیحات نمود یا غفلت از این که مرتبه دوم است یا سیم در اثنای تسبیحات
شک مینماید هم مرتبه دوم است یا سیم در اینصورت بنا بر اقل میگذارد پس قرار میدهد هم دفعه دوم است یا

قصد تسبیحات را تمام نماید اگر مذکور شد از اول تا اینمقام در صورتی بود که تکبیر السلام نکرده باشد و اما هرگاه
تکبیر السلام گفته باشد بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مزبوره و اما رد سلام خواه مسلم علیه در نماز بوده
باشد یا خارج نماز پس لازم است رد سلام فورا بنحویکه سلام کننده حاضر میبود و مانع سماع منتفی میبود میشنید تا
برای رد سلام اصم بخوبی میباید بوده باشد که اگر اصم نمیبود میشنید و همچنین هرگاه فرض شود که سلام کننده
سوار اسب تندرو بود در رد جایز است اکتفا نماید بنحویکه اگر چنین نمیبود میشنید و صیغه سلام که از سلام
کننده صادر میشود اگر مشخص باشد بر مصلی مسلم علیه لازم است در مقام رد اختیار همان صیغه سلام صادره از
سلام کننده مشخص نباشد مسئله محل اشکال است لکن ظاهر اینست که رد واجب نبوده باشد بر مصلی لکن احوط اینست
اختیار سلام علیکم در این مقام اداء نموده باشد از سایر صیغ متداوله و لکن جوراب که ساتر هیچ جزو از ساق پا نبوده باشد
پس بعضی از معتمدین فقها ذکر فرموده اند که مشهور مابین فقها اینست که نماز باطل نبوده باشد با چنین جوراب
و حکم به بطلان باعتقاد این خادم شریعت فخر انبیا صلوات الله و سلامه علیه اگر چه مشکل است لکن احتیاط در
مقتضی اجتناب از آن است و اما هرگاه ساتر جزو از ساق نبوده باشد اطلاقا علی و نقص در آن نیست هرگاه
زید نماز مغرب را اقتدا نمود بنماز عشاء امام و در حال قیام شک کرد میان سه و چهار و اشتغال نموده معلوم نشد حقیقه
حال چه باید بکند و ایضا بیان فرمایند که شخص قصد اقامه در موضعی نموده شروع در نماز نموده بعد از آن که داخل در رکوع و سجود
رکعت سیم شد رای او از قصد منحرف شده چه کند آن نماز را و باقی آنکه در آن موضع میماند و ایضا چه میفرمایند در اینکه هرگاه شخص
در آخر وقت چنین دانست که بقدر چهار رکعت دیگر وقت باقی است و نماز عصر را مقدم داشته بعد از فراغ از نماز مذکور معلوم شد که
بقدر سه چهار رکعت دیگر وقت باقی است چه کند اما حکم شک ماموم که ملحق با امام شده در نماز مغرب یعنی امام
مشغول نماز عشاء شده و ماموم نماز مغرب خود را اقتدا نموده بنماز عشاء در رکعت اول امام در چنین صورت هرگاه ماموم شک نماید
در حال قیام که آیا این رکعت چهارم امام است یا رکعت سیم در این صورت عروض شک نزدش میباید بنای کرده قطع اشتغال با جزای نماز
میکند تامل میکند بنا بر مصالحت قیام تا امام برکوع و سجود رفته بعد از رفع رای از سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم شد که
قیام رکعت چهارم بوده در این صورت ماموم هم قیام نماید میشیند و اتیان به تشهد و تسلیم مینماید و اگر امام بعد از رفع
سر از سجده ثانیه ایستاد مشخص میشود آن قیام قیام رکعت سیم بوده ماموم در این صورت رکعت ثالثه خود را با امام
بجا آورده تشهد و تسلیم را با امام اتیان می نماید و اگر خواهد در حال وقت مشخص شد قصد انفراد مینماید بر رکعت منفردا اتیان

چه قصد اقامه نموده در اثنای نماز بعد از آنکه در سجود رکعت سیم رسیده رای او منحرف شد ظاهر این است که محل باطل بوده باشد
رجوع او که چون نماز را اتمام نماید اگر چه از چهار رکعتی بوده باشد و احتیاط بعد از اتمام چهار رکعت آن نماز را قصرا اعاده
نماید و اما نمازهای دیگر ظاهر این است که قصر بوده باشد و اما کسی که نماز عصر را مقدم داشته باعتقاد اینکه وقت باقی نمانده
مگر بمقدار چهار رکعت بعد و اعتقاد او ظاهر شد تا اینکه بعد از فراغ از نماز عصر مشخص شد که بقدر رکعت دیگر
وقت باقی مانده در این صورت احتیاط این است قربة الی الله اعاده نماز عصر نماید بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید
با جامه نجس نماز کند از سرما در حال اضطرار جایز است یا نه در صورتیکه متمکن از تطهیر و نزع نبوده باشد جایز است
با بدن نجس در صورت فقدان مطهر نماز گذاردن اعاده و قضا دارد یا نه قضا ضرور نیست اشباع
حرکت بحدیکه موجب زیاد حرف شود مبطل صلوة میشود یا نه حرف ضرورت که اشباع در حرکت داده میشود یا ضمیر
غایب است یا غیر آن که ماقبل حرف آخر او اول یا مکسور است یا غیر در اول اشباع حرکت بحدیکه موجب زیاده حرف
شود لابد منه است مثل به و بحمده و آله و ابن عمه و وصیه المخلوق من طینة المتخلق بأخلاقه ذکره و اما ضمیر غایب
ما قبل آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محتمل است مثل ولم یکن له و عبده و رسوله و نحو ذلک لکن خالی
از اشکال نیست اگر چه اشباع فی الجمله در این مقام بلکه در مطلق حرف مضموم لازم است مجملا ما قبل ضمیر غایب یا مکسور است
در این صورت اشباع آن بحدیکه موجب زیادتی یا شود لازم است و در صورت مجزوم بودن ما قبل ضمیر غایب مثل منه و علیه
ظاهر این است که اشباع حرکت بمقدار مذکور جایز نبوده باشد و در صورت مضموم بودن ما قبل یا مفتوح محل اشکال است
احوط بلکه اقوی ترک آن است و اما اشباع حرکت بمقدار مزبور در غیر ضمیر غایب پس اگر در قرائت یا در اذکار واجبه
بوده باشد ظاهر این است که جایز نبوده باشد نماز عیدین منفرده واجب است یا با جماعت و شرایط آن چیست بیان
فرمایند نماز عیدین خواه بجماعت بوده باشد یا منفرده واجب نیست در این اعصار بلکه سنت است نماز عیدین
با جماعت بدون حضور امام جایز است یا نه جایز نیست مسافر قصد دارد به بلدی برود در صورت نماز را
تمام میکند در صورتیکه قاصد بوده باشد که ده روز در آنجا بماند نماز را تمام میکند و الا قصر میکند مگر در صورتیکه متردد
بوده باشد در مکان با این معنی که شارع اقامه عشره ایام ننموده باشد بلکه منظور این بوده باشد که هر وقت که مقصود او
شود حرکت نماید در این صورت تا سی روز نماز را قصر میکند بعد از انقضای سی روز نماز را تمام میکند اگر چه یک نماز بوده باشد

اینست در صورتیست که در اول ظهر وارد شده باشد و اگر ورود در اول ظهر نبوده باشد و متردد بوده باشد از وقت ورود تا سی
روز نماز را قصر میکند بعد از آن نماز را تمام میکند اگر چه یک نماز بوده باشد والمستند فی الاول الصحیح المروی فی الکافی عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له أرأیت من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصرا و متی ینبغی له ان یتم قال
اذا دخلت ارضا فایقنت ان لک بها مقام عشرة ایام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامک بها تقول غدا اخرج او بعد غد
فقصر ما بینک و بین ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة وان اردت ان تخرج من ساعتک وفی الثانی الصحیح
المروی فی الکافی عن ابی ایوب قال سأل محمد بن مسلم اباعبدالله و انا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ایام قال فلیتم
الصلوة وان لم یدر ما یقیم یوما او اکثر فلیعد ثلثین یوما ثم لیتم وان کان اقام یوما او صلوة واحدة   هرگاه شخصی بعد از
تشهد یا بعد از اکمال سجدتین شک کند که آیا تشهد را یا یکی از سجدتین را بعمل آورده ام یا خیر   بعد از اتیان به تشهد
شک در اتیان تشهد بی معنیست و همچنین شک بعد از اکمال سجدتین در یک سجده را بعمل آورده ام یا خیر معنی ندارد اگر مراد
این باشد که بعد از اکمال سجدتین شک کند که تشهد را بعمل آورده ام یا نه درین صورت لازم است که تشهد بخواند مگر در صورتیکه بعد
از قیام بوده باشد درین صورت شک اعتبار ندارد و همچنین اگر مراد این است که بعد از تشهد شک کند که یک سجده کرده ام یا دو
سجده شک اعتبار ندارد   شک در نماز دو رکعتی که موجب بطلان میشود مخصوص است به شکی که متعلق به یک و دو بوده باشد
یا نه پس اگر شک نماید بعد از اکمال سجدتین میان دو و سه چه عمل نماید   شک در صلوة ثنائیه خواه صلوة صبح بوده باشد یا نماز
ظهر و عصر و عشاء در سفر یا صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق شرایط یا صلوة آیات مبطل است خواه شک میان یک
و دو بوده باشد یا دو و سه یا یک و سه یا صور دیگر [illegible] اینست که هرگاه مسافر در مواضعیکه مخیر است مابین قصر و اتمام مثل مسجد الحرام
یا مسجد النبی یا مسجد کوفه یا حایر حسینیه صلوات الله علیه شک کند مابین دو و سه بعد از اکمال سجدتین درین صورت نیز صلوة محکوم
ببطلان است یا نه یا تفصیل است مابین اینکه قبل از اخذ بالصلوة نیت اتمام نموده باشد یا قصر پس در صورت اولی محکوم است بصحت
بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از سلام نماز احتیاط را بعمل میآورد و اگر نیت قصر نموده باشد نماز محکوم است به
جواب در صورتیکه قبل از اخذ بصلوة ناوی تمام بوده باشد درینصورت نماز صحیح بنا به سه میگذارد نماز را اتمام نموده بعد از سلام
آیا صلوة احتیاط را خواهد نمود اما هرگاه ناوی قصر بوده باشد مسئله محل اشکالست و حکم آن مبتنی بر اینست که نیت قصر در
چنین صورت معین قصر است یا نه محتمل نزد حقیر اینست که معین قصر نیست پس عدول بتمام میتواند نمود چنانکه در مطالع الانوار

و وجه آن محال باشد [illegible] بنا بر این میگوئیم بعد از شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین قصد تمام مینماید در آن وقت شک
را در نماز چهار رکعتی خواهد بود بمقتضای آن عمل خواهد نمود پس شک در عدد رکعت در صلوة ثنائیه موجب بطلان در صورتیست
که دو رکعت معین بوده باشد در حق مکلف چنانکه این مطلب از روایات مستفاد است پس مقتضای منع از بطلان عمل صحیح است
در محل سؤال ولقائل ان یقول کان الظاهر مما ذکر هو ما اذا کانت الرکعتان متعینتین یکونا بظاهر ما دل علی انتهاء علی
البناء علی الاکثر فیما اذا کان الشک فی عدد الرکعات فی الرباعیة هو ما اذا کانت الاربع متعینة بل یکون وصف الرباعیة
متحققة قبل الشک و فیما نحن فیه لیس کذلک فالاحوط فی محل الکلام الاتمام واعادة الصلوة رکعتین بعد الاتیان بصلوة الاحتیاط
کسی در نماز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در غیر محل خود گفته سهوا آیا سجده سهو برای این شخص واجب است یا نه
سجده سهو در چنین صورت واجب نیست بلکه عمدا در هر وقت از اوقات که خواهد این سلام را میتواند گفت تحقیق
هر دو مطلب را در محل خود مفصل بیان کرده ام   هرگاه کسی در رکعتین اخیرتین که قصد تسبیحات اربع داشته سهوا حمد
و سوره خوانده چه کند   قبل از رکوع تسبیحات اربع بخواند و هرگاه بعد از رکوع متذکر شد بر او چیزی نیست نماز صحیح است
هرگاه کسوف یا خسوف اتفاق افتاده در وقت صلوة فریضه یومیه مکلف در تقدیم و تاخیر چه کند
این مسئله چند صورت است بعلت آنکه وقت هر دو یا موسع است یا مضیق یا احدهما موسع و دیگری مضیق در صورت ضیق هر دو
یا ضیق وقت حاضره لازم است که اتیان بحاضره نماید و قضای صلوة کسوف مثلا لازم نیست بجهة آنکه تکلیف با وجود [illegible]
نظر بعدم جواز تکلیف ما لا یطاق و دلیل مجدد بر لزوم قضا هم نیست بلکه هست حکم بلزوم قضا بر نبوده و آن در صورتیست که کسوف
اتفاق افتاده در غیر ضیق وقت حاضره بحدیکه متمکن بود از اتیان هر دو و مع ذلک تاخیر انداخته حاضره نمود تا ضیق وقت آن در
صورت اگر چه مقدم میدارد حاضره را لکن قضا مینماید صلوة کسوف را و در صورت سعه وقت هر دو مخیر است در تقدیم و تاخیر لکن
اگر مقدم دارد یومیه را احوط خواهد و در صورت ضیق وقت صلوة کسوف مثلا و سعه وقت یومیه لازم است که صلوة کسوف را مقدم
و هرگاه صلوة کسوف را مقدم داشت باعتقاد سعه وقت یومیه و در اثناء نماز معلوم شد که اشتباه نموده وقت صلوة یومیه
مضیق میباشد درینصورت لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف و مشغول شود بصلوة یومیه و این اگر چه مخالف اصل است لکن نص دلالت
ثابت شده است اگر چه و بعد از فراغ از صلوة یومیه بنا میگذارد بر صلوة کسوف یعنی اتمام مینماید ما بقی آنرا و استیناف لازم نیست
خلافا للشیخ الطایفه مگر در صورتیکه بعد از فراغ از یومیه امری که مفسد صلوة بوده باشد از وی صادر شود مثل [illegible] درینصورت استیناف لازم است کسوف

مگر در صورتی که وقت ان خارج شده باشد و تفریط در فعل ان در اول ننموده باشد و مخفی نماند که انچه مذکور شد در این مقام
و در مسابق هم قضا نیست در غیر زلزله میباشد هم ممکن است تفرقه کرده شود ما بین زلزله و غیر آن نظر باینکه وقت زلزله
ما دام العمر است و معتبر در حکم بوجوب صلوة این نیست که زمان زلزله متسع صلوة ان بوده باشد بنا بر این هرگاه فرض
شود که زلزله اتفاق افتاد در ضیق وقت حاضره یومیه لازم است اول اتیان بحاضره نماید و بعد از ان ممکن است که حکم شود
بلزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا بلکه به نیت اداء مگر اینکه گفته شود که معتبر در وجوب صلوة زلزله است
که حین تحقق سبب مکلف متمکن باشد از اشتغال بصلوة و در فرض مذکور این ثابت نیست نظر بفرض ضیق وقت
حاضره لکن این ها همه محض احتمال است چونکه در حین نوشتن این مطلب کتابی نبودم و اسباب مسئله مطلقا حاضر نبود
نتوانم تشخیص نمود لهذا بطریق احتمال اقتصار نمودم شاید باعانت الهی بعد از تمکن از اسباب رجوع نموده شود
ان وقت کشف واقع شود والله الموفق للطاعات   هرگاه زید را در نماز ظهر مثلا شکی یا سهوی در میانه [illegible]
عارض شود و نماز را برهم زند از سر گیرد و نماز را تمام کند آیا این نماز را که برهم زده است چنانکه فقها نوشته اند در این باره از سر گرفته
نماز ثانی صحیح است یا نه و آیا زید فاسق شده در این خصوص که نماز را برهم زده است چنانکه فقها نوشته اند نموده یا نه   نماز اول بعد از
قطع نماز اول استیناف نموده صحیح است اگر منافی از او دیگر هم سر زده باشد لکن در قطع نماز آثم و عاصی است   معنی
این حدیث چه چیز است اول الوقت رضوان الله و آخره عفو الله والعفو لا یکون الا من ذنب   معنی ظاهر این حدیث این است
که اتیان بنماز در اول وقت موجب خوشنودی الهی است و اتیان بنماز در آخر وقت مقرون بعفو است و تا ذنبی نباشد
عفو نمیشود مقتضای ظاهر حدیث اگر چه این است که تاخیر نماز در حال اختیار تا آخر وقت جایز نیست لکن حدیث محمول است
بر مبالغه در رعایت اتیان صلوة در اول وقت و ذنب در این مقام محمول است بر مرجوحیت که اجتناب از ان راجح است   اصل ان
قراء در قرائت قران خواندن چهار قسم میخوانند دو قسم جایز و دو قسم باطل ان دو قسم جایز که میانه ایشان جایز است وقف بسکون است
و دیگر درج و وصل بحرکت و آن دو تای دیگر جایز نیست وقف بحرکت است و وصل بسکون آیا مجتهدین هم باین طور قایلند   اما
وقف بسکون در صورتی که قطع نفس نموده باشد شکی در صحت آن نیست بلکه احسن اقسام متصوره است و اما با عدم قطع نفس
در ان تفصیلی است در سؤال بعد مطلع خواهید شد و اما وصل بحرکت پس آن نیز صحیح است بتفصیلی که بیان آن میشود هرگاه کلمه موصول
بها ما بعد که ابتدای او بهمزه وصل ندارد مطلقا عیبی ندارد و اگر ابتدای او همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط آن همزه نماید و اگر اسقاط

نماید

نماید ظاهر این است که امتثال حاصل نشود و اما وقف بحرکت پس بلی اجتناب از ان لازم است و اما وصل بسکون پس با عدم
همزه وصل ظاهر این است هم صحیح و بی عیب بوده باشد و اگر همزه وصل باشد با تخلل فصل با آن ظاهر این است صحیح بوده باشد
و با عدم فصل احوط اجتناب است و تفصیل این بعد مشخص میشود   در قرائت حمد و سوره و یا در ذکر تسبیح فاطمه
زهراء علیها السلام و یا غیر ذکر وقف با قطع نفس نمودن ضرور است هرگاه وقف کند مضیع بدون قطع نفس نمازش
باطل میشود یا نه   اگر با وقف و عدم قطع نفس فصلی متخلل شود ما بین فراغ از کلمه سابق و ابتدا بکلمه لاحقه ظاهر این است
عیبی نداشته باشد مطلقا خواه کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس فصلی متخلل نبوده باشد
ما بین کلمه موقوف علیها و کلمه ماخوذ بها در این صورت اگر ان کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد ظاهر این است باز عیبی
نداشته باشد و اگر مفتتح بهمزه وصل بوده باشد احوط اجتناب از ان است و اگر در قرائت یا ذکر واجبه چنین نموده باشد
احوط اعاده است   هرگاه شخصی چهار رکعت نماز ظهر نموده و کمال اسلام در وقت بعد از آن اراده نماز عصر نمود و تکبیرة
الاحرام نیز گوید و هم چنین دو رکعت از نماز عصر بگذارد و بعد معلوم شود و یقین کند که دو رکعت نماز ظهر را سلام داده ام
چه کند باید   اگر بعد از تسلیم از نماز ظهر امری که موجب بطلان نماز است سهوا و عمدا باشد مثل حدث یا استدبار از قبله [illegible]
صادر شده باشد قطعا نماز ظهر باطل در اثنای نماز عصر هم متذکر شده بر نقصان دو رکعت از نماز ظهر در این صورت عدول بنماید
از نماز عصر بنماز ظهر و نماز را بعد از عدول به نیت ظهر تمام نماید و اگر بعد از فراغ از تسلیم منافی متخلل نشده باشد و بلا فصل
شروع بنماز عصر نموده باشد بعد از اتیان بدو رکعت از عصر متذکر شده باشد در این صورت [illegible] صاحب الامر علیه
آلاف التحیة والشرف وارد است که [illegible] بتتمه ظهر محسوب داشته نماز ظهر را تمام کند بعد اتیان بنماز عصر نماید
عمل باین نحو بی عیب است احوط [illegible] هر دو نماز است   شخصی نماز قضا بسیار بر ذمه دارد آیا میتواند مستحبات نماز را
ترک نماید امثال اذان و اقامه و استغفارات و قنوت و غیره و اقل واجب چنانکه فرض نماید   نماز قضا هرگاه
از خود بوده باشد بعضی از مستحبات را ترک [illegible] اقتصار بر واجب نماز [illegible] مستحبات بالمرة [illegible] این است
که جایز بوده باشد بلکه [illegible] در جواز اخلال باموره مستحبه در نماز نیست مگر در صورتیکه [illegible]
و اما اقل واجب در نماز پس قیام و نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و رکوع و ذکر در ان سبحان ربی العظیم و بحمده
یا سه مرتبه سبحان الله در حال استقرار و طمأنینه و رفع راس [illegible] و سجود و ذکر آن [illegible] طمأنینه [illegible]

الا [illegible]

یا سه مرتبه سبحان الله و رفع راس از سجده و طمأنینه بعد از رفع راس و سجده ثانیه مثل سجده اولی و رفع راس از سجده ثانیه
و در رکعت ثانیه مثل اینها بعلاوه تشهد بگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و در رکعت ثالثه و رابعه مثل آنچه مذکور شد مگر آنکه سوره واجب نیست و مخیر است ما بین قرائت سوره حمد و گفتن
تسبیحات اربع و در تشهد بنحویکه مذکور شد بعلاوه یک صیغه سلام که عبارت از السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بوده باشد یا السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین   شخصی بدل از استغفر الله را استغفر [illegible] میگفته است [illegible] گذشته است که [illegible]
گفت چون از مستحبات است و جاهل بوده آیا اعاده باید کرد یا نه و هرگاه یکی از اعراب واجبات نماز را جاهلا درست نگفته باشد
بهمین صورت در رد   ظاهر اینست که اخلال باعراب در اذکار مستحبه از مثل آنچه مذکور شد مضر بصحت صلوة نبوده باشد
و اما هرگاه اخلال باعراب در اذکار واجبه نماید این مضر بصحت صلوة است خواه موجب تغییر در معنی شود یا نه لکن این در وقتی است
که اخلال باعراب نماید یعنی تغییر در اعراب دهد بنحویکه مخالف قواعد لغة بوده باشد و اما هرگاه تغییر در اعراب ثابته
مشهوره دهد لکن قرائة بنحوی بوده باشد که موافق لغة عرب بوده باشد حکم ببطلان صلوة در چنین صورت نزد حقیر
محل تأمل است   شخصی نماز قضا دارد لکن بجهة تلافی معاشی و تفرقه حواس قرار داده که مابین الطلوعین نماز قضا میکند
آیا بجهة فضیلت میتواند نماز صبح خود را مقدم بدارد یا نه   در صورت اشتغال ذمه بصلوة قضائیه اگرچه حکم بعدم
جواز اتیان بحاضره در سعه وقت نزد حقیر قول اقوی است لکن احتیاط شدید با امکان اجتناب از این است   شخصی در
مکانی غصبی نماز کرده و بعد از آن از صاحب مکان حلیت حاصل نموده نماز او صحیح است یا نه   با علم بغصبیت مکان نماز
باطل است و در آن مکان در حال اختیار استیذان از مالک بعد از فراغ از نماز مستمر ثمری نخواهد بود   شخصی داخل مسجد
شده و امام ایستاده است و مشغول نماز میباشد و جمعی از مسلمین اقتدا باو نموده اند آیا این شخص میتواند اقتدا بچنین
امامی بنماید با وجود عدم معرفت بحال او یا نه و ثانیا اینکه آیا [illegible] فقیه یا خود فقیه در مسجدی نماز میکنند آیا اقتدا
بچنین امامی جایز است یا نه بدون معرفة بحال او و ثالثا اینکه چه قدر از معرفت کافی است   از برای ماموم نسبت بامام
معتبر در جواز اقتدای ماموم بامام آن است که ماموم معتقد عدالت امام بوده باشد یعنی امام را چنین بداند
که نفس او ملکه ای بوده باشد که هرگاه معصیتی اتفاق افتد و هیچ مانعی [illegible] بجهة آن شخص نبوده باشد از اتیان
بان معصیت بجهة آن حالت مخالفت نماید از ارتکاب آن معصیت اگر کبیره بوده باشد یا مانع باشد آن حالت از

احراز آن اگر صغیره بوده باشد اگر علم بتحصیل چنین حالت در امام حاصل باشد بسیار خوب و گرنه مظنه بتحقق چنین حالت
کفایت میکند بعد از آنکه این دانسته شد میگوئیم هرگاه کسی را دید در مسجد مشغول امامت است و جمعی از مسلمانان اقتدا
باو نموده اند اگر از ملاحظه آن مظنه بعدالت امام بمعنی مذکور حاصل شد اقتدا میتواند نمود و اگر حاصل نشد نمیتواند
نمود و همچنین است حال در شخص منسوب از جانب فقیه مجتهد معتبر در جواز اقتدا بامام ظن بعدالت امام است اگر حاصل است اقتدا میتواند
نمود و الا اقتدا نمودن جایز نیست   هرگاه کسی بعد از نماز عالم شد بکون امام فاسق یا کافر [illegible] که در [illegible] است او باشد و قبل از
عالم نبوده اعاده صلوة لازم است یا نه   ظاهر اینست که صحیح بوده باشد و اعاده لازم نباشد اما احتیاط اعاده [illegible]
وقت   هرگاه مصلی در رکعت ثالثه در حال قیام شک کند که در رکعت اولی [illegible] الحمد و سوره تسبیح اربع خوانده [illegible]
با کیفیت صحیح است   بعضی در شک میان سه و چهار بنا را بر چهار گذاشته بعد از نماز [illegible] احتیاط کرده
[illegible] که اگر رکعت [illegible] بنا بر اکثر گذارد بعضی در نماز [illegible] شک کرده که رکعت اول است یا دوم بنا بر این میکند
که رکعت دوم است و نماز را تمام نماید   هرگاه کسی داخل در نماز جماعت شده و در بین نماز [illegible] امام دید [illegible]
اعلام او اگر نکند باعث بطلان نماز [illegible] میشود چه کند   ظاهر [illegible] است اعلام امام در چنین صورت لازم نبوده باشد [illegible]
[illegible] است قطع نماز واجب بلکه جایز نبوده باشد [illegible] بر صف اقتدا [illegible]
او جایز خواهد   [illegible] شک کرد میان دو و چهار بنا را
بر چهار گذاشت و بعد [illegible] احتیاط را و نماز عصر [illegible] میکند
در این صورت عدول از نماز احتیاط [illegible] نماز عصر [illegible]
[illegible] بنا را احتیاط نماید [illegible] احتیاط نماز
ظهر را اعاده نماید بقصد قضا   [illegible]
سجده رسید و [illegible] رکعت اول نکرده و در رکوع [illegible] فراموش کرده
[illegible] سجده را [illegible] نماز [illegible] احتیاط اعاده نماز [illegible]
[illegible] موجب بطلان بموالات [illegible] میشود و این در
صورتی است که [illegible] سجده

جنوس را بعمل آورده باشد اگر طاقت نه عمل خواهد داشته باشد بعد از آن که در جمیع صور اعاده نماز نماید قربة الی الله

اسم مبارک جناب پیغمبر صلعم و آله را در نماز زید بشنود یکدفعه صلوات بفرستد یا متعدد بشنود متعدد صلوات بفرستد

در حین استماع اسم شریف آن فخر عالم فرستادن صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز و در صورتیکه مکرر استماع

نمود تکرار در نموده نیز مستحب میشود خصوصا در صورتیکه فصلی ما بین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد هرگاه

بعضی از عوام الناس که تحقیق بعضی از مسائل اتفاقیه را نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن ضرور است یا نه و از کتاب

مجتهد حی مسائل را بایشان تعلیم کردن هم ضرورت دارد بعضی عبادات تعلیم امور دینیه است بجهال از قرائت و کیفیت قرائت

و مسائل معتبره در نماز لکن اینشخص معلم در مسائل شرعیه می باید یا مجتهد بوده باشد یا اخذ از مجتهد نموده باشد بی‌واسطه یا بواسطه

شخص عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد بشرط آنکه بفهمد یا بفهماند مجملا تعلیم مسائل شرعیه بجهال از کتاب مجتهد در

صورتیکه اینشخص معلم بفهمد عیب ندارد بلکه بسیار بسیار مطلوب و مستحسن است هرگاه در اثنای نماز حمد را کسی فراموش کند

چه کند اگر قرآن حاضر بوده باشد از قرآن بخواند و اگر حاضر نباشد نماز را قطع کند از قرآن بخواند یا از کسی تعلیم بگیرد

و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حمد از قرآن یاد گرفته بخواند کسی شغل او زراعت باشد [illegible]

[illegible] در چه روز [illegible] که [illegible] آیا تکبیر [illegible] باشد یا نه بلکه تکبیر استغراق

شخصی [illegible] دارد که قضای نماز یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد [illegible]

نماز او [illegible] واجب باشد [illegible] وجوب اگر مکلف [illegible] باشد احتیاطا [illegible] را به نیت قربة مطلقه [illegible]

[illegible] وجوب باید قضا نماید آیا صحیح است [illegible] نمازها را [illegible]

یومیه [illegible] نماید [illegible]

ذمه [illegible] قبل از دخول وقت صلوة یومیه بجهة این نمازها وضو بسازد آیا بجهة وضع باید

نیت [illegible] واجب [illegible] را به نیت قربة مطلقه [illegible] مثل اینکه وضو [illegible] از برای [illegible] بودن نماز

در ذمه [illegible] قربة الی الله طور دیگر نیست اگر قطع باشتغال ذمه بقضای نماز یومیه و قضای نماز کسوف

و خسوف [illegible] بالعلم باشتغال ذمه بصلوة مذکوره بوده باشد مثل اینکه این نمازها از اینشخص فوت شده

بوده و قضای آنها را هم بعمل آورده [illegible] باشتغال ذمه [illegible] اگر باشتغال ذمه دارد در چنین صورت ندارد

۴۹ واجب [illegible] قضا را به نیت [illegible] و قربة هر دو میتواند بعمل آورد و اگر [illegible] نموده باشد [illegible] بوده باشد

این است که مطالب نموده باشد لکن در چنین صورت ایشان [illegible] قربة مطلقه [illegible] و اگر نیت [illegible]

اینها [illegible] در واقع ذمه مشغول بوده باشد ان شاء الله [illegible] خواه [illegible] درست و نیز میتواند [illegible] قصد

[illegible] که وضو میسازم بجهة اباحه چنانچه نماز قربة الی الله و میتواند به نیت طهارة مطلقه ایشان بوضو نماید

بعضی در جائیکه مستحب است وضو بجهة کون مکلف بر طهارت باین قصد ایشان نماید بوضو و با این وضو میتواند چنانچه

نمازها را ایشان نموده باشد شخص مذکور در [illegible] سابقه محدث است بحدث اصغر یا اکبر و اراده قضا

صلوة مفروضه را هم ندارد و هنوز وقت فرائض یومیه داخل نشده است و این شخص هم از [illegible] ندارد که بعد دخول

وقت یومیه جنب یا بی‌وضو باشد و نخواهد با وجود مراتب مفروضه وضو بسازد یا غسل جنابتی بکند بطوری

[illegible] شریعت دانسته بعد از دخول وقت بتواند با آن وضو و غسل جنابت نماز بکند اراده [illegible] این طهارتها

[illegible] باید کرد که بعد از دخول وقت احتیاج باعاده نداشته و با نهایت عمل شروط بطهارة تواند بعمل آورد

اگر مقصود اینشخص این است قضای چنانچه نماز از [illegible] مجتهد و مقلد اوست لازم نیست در چنین صورت ایشان غسل بقصد

[illegible] میتواند نمود و هم چنانچه در نیت اقتصار بقربة مطلقه میتواند نمود و اگر این قصد او نیست یعنی نیت ایشان نموده

[illegible] غسل را بهمین نحو که مذکور شد میتواند بعمل آورد با همین نحو غسل میکنم به جهت آنکه [illegible] قربة الی الله [illegible]

[illegible] در آن وقت جنابی [illegible] صحیح است و هم چنانچه احتمال در روز [illegible] یا چنانچه غسل و [illegible] وضو بعد از

دخول وقت نماز فریضه ایشان بنماز مفروضه میتواند نمود در نماز عید [illegible] واجب باید کرد یا [illegible]

و اقامه در کار هست یا نه اذان و اقامه در نماز عید ثابت نیست و در عوض آنها نماز عید را به نیت [illegible]

با قربة ایشان نماید [illegible] واجب صحیح نیست هرگاه کسی احکام شکیات را نداند آیا آن نماز را باید بکند یا نه

در ترک تعلم آثم و عاصی است و اما هرگاه در نماز شک نکند در نیت که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احوط اعاده آن نماز است

بعد از علم باحکام شک [illegible] در رکعت دوم [illegible] نماز جماعت که جهر است امام در حال رکوع اگر کسی امام را در رکعت دوم ادراک

جماعت نموده یا باید در حال قیام ادراک نماید امام را عدم درک [illegible] قیام موجب عدم [illegible] جماعت

نمیشود بلکه همین که درک امام در رکوع نمود این کفایت میکند در درک رکعت در جماعت [illegible]

اول آنست که در بین القعده امام بتکبیر رکوع ملحق با امام در رکوع شده دوم آنست که امام مشغول بتکبیر رکوع بوده

شخص در حال در رکوع شده و [illegible] بتکبیر نمود لکن باید بگوید که امام مشغول بتکبیر رکوع بوده این شخص اتیان بتکبیر اقتدا

نمود سیم آنست که این شخص در حال در رکوع شده و اتیان بتکبیر نمود در وقتیکه امام مشغول امورات بوده [illegible]

[illegible] مذکوره درست رکعت را بجماعت نموده است چهارم آنست که در حال در رکوع شده و درست امام را

در رکوع نموده لکن در وقتیکه امام در رکوع [illegible] فارغ شده بود و امام رفع راس نمود در رکوع قبل از آنکه این شخص تکبیر

تمام نموده باشد و قائم [illegible] درست امام را در رکوع نموده باید بگوید که چون [illegible] قبل از بلوغ بحد

رکوع امام رفع راس نموده باشد دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام در آن وقت در رکوع بوده است باید در این صورت

درست رکعت نموده است استیناف نماز لازم است اگر مذکور شد شش صورت در مسئله صورت هفتم آنست

تکبیر [illegible] بقصد اقتدا با جماعت [illegible] قبل از آنکه بجهت رکوع امام رفع راس از رکوع نموده در آن

صورت نماز این شخص ظاهر صحیح است باید [illegible] نماز در حق این شخص لازم نیست [illegible]

مخیر است میان [illegible] انفراد نموده نماز منفرد اتیان نماید دوم آنست [illegible] ۲ [illegible]

[illegible] بقصد اقتدا [illegible] تا امام بعد از فراغ از سجده برخیزد آن وقت این شخص قصد متابعت با امام ۲

رکعت اول این شخص خواهد بود و رکعت ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است [illegible]

صورت [illegible] که در رکعت اول نماز ظهر با امام ملحق شده [illegible] در رکعت ثالث امام ظهر با امام [illegible]

[illegible] مذکور شده [illegible] امام در تشهد اقتصار [illegible] بقدر [illegible] است و اما هرگاه در تشهد [illegible]

[illegible] در این صورت [illegible] قیام [illegible] صورت

نماز شود پس در جنابی صورت عدول از ایتمام بانفراد نماید نماز را منفرد اتیان نماید [illegible] هرگاه

[illegible] در رکوع [illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] ایتمام باقی ماند چونکه [illegible] این شخص در

[illegible] لازم است که [illegible] تا امام برخیزد و [illegible] رکعت چهارم [illegible] وقت این شخص مشغول

[illegible] لازم است [illegible] بلکه [illegible] القراءه در حق جنابی ماموم [illegible] خواهد بود

لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً وتصدیقاً لا اله الا الله عبودیتاً ورقاً لا مستنکفاً بل انا عبد ضعیف ذلیل خائف مسکین مستجیر بک الیک حاجتی یا رب بحق محمد وآل محمد

دعاء سجده سورهای قرآن

لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً وتصدیقاً لا اله الا الله عبودیتاً ورقاً لا مستنکفاً ولا مستکبراً بل انا عبد ضعیف ذلیل خائف مسکین مستجیر بک الیک حاجتی یا رب بحق محمد وآل محمد

[illegible] که قرائت در حق این شخص در جهای
مطلوب و لازم است آیا لازم است که صبر نموده تا امام برخیزد و بجهة رکعت چهارم مثل آن وقت این شخص مشغول
قرائة شود یا لازم نیست تامل نمودن بلکه در حال اشتغال الامام بسجود باشتغال بالقرائة در حق جهای ماموم جایز خواهد بود

اول آن است که در حین اخذ امام به ذکر رکوع ملحق به امام در رکوع شده دوم آن است که امام مشغول به ذکر در رکوع بوده این
شخص داخل در رکوع شده و اتیان به ذکر نموده لکن بعد از آنکه امام مشغول به ذکر آخر رکوع بوده این شخص اتیان به ذکر اول
نموده سیم آن است که این شخص داخل در رکوع شده و اتیان به یک ذکر نموده در وقتیکه امام مشغول صلوات بوده ظاهر این است
در کل صور ثلثه مذکوره درک رکعت را جماعت نموده است چهارم آن است که داخل در رکوع شده و درک امام را
در رکوع نموده لکن در وقتیکه امام از کل اذکار فارغ شده بود و امام رفع راس نمود از رکوع قبل از آنکه این شخص ذکر را
تمام نموده باشد و اما هرگاه درک امام را در رکوع ننموده باین طور که بعد از آنکه منحنی شده بجهت رکوع قبل از بلوغ بحد
رکوع امام رفع راس نمود یا شک دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام در آن وقت در رکوع بوده است یا نه در این دو صورت
درک رکعت ننموده است استیناف نماز لازم است اگر مذکور شد شش صورت در مسئله است صورت هفتم آن است
که تکبیرة الاحرام گفت بقصد اقتدا به امام جماعت لکن قبل از انحناء بجهت رکوع امام رفع راس از رکوع نمود در این
صورت نماز این شخص ظاهر اصح است باین معنی که قطع نماز در حق این شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن
مخیر است میان دو امر اول آن است که قصد انفراد نموده نماز را منفردا اتیان نماید دوم آن است که تامل نماید یعنی
باقی بر وصف اقتدا و ایتمام باشد تا امام بعد از فراغ از سجده برخیزد آن وقت این شخص قصد متابعت با امام نماید
رکعت اول این شخص خواهد بود و رکعت ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است از بقاء بر وصف ایتمام این در
صورتی بود که در رکعت اول نماز ملحق به امام نشده باشد و اما هرگاه در رکعت الثانیه امام ملحق به امام شده باشد جایز
امر بنحوی است که مذکور شد در صورتیکه امام در تشهد اقتصار نماید بمقدار متعارف و اما هرگاه در تشهد اختیار نماید
تشهد طویل را در این صورت بقاء بر وصف ایتمام ممکن است منجر میشود براینکه لازم آید زیادتی قیام ... در صورت
نماز شود پس در چنین صورت عدول از ایتمام به انفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید و هم چنین است هرگاه
در سجود دیگر سجود را اسباب طول بدهد امام هرگاه چنین حالت در رکوع ثالثه اتفاق افتاد پس هرگاه قصد
انفراد نمود اشکالی در آن نیست و اما هرگاه بر وصف ایتمام باقی ماند چونکه قرائت در حق این شخص در چنین
مطلوب و لازم است آیا لازم است که صبر نموده تا امام برخیزد و بجهت رکعت چهارم مثل آن وقت این شخص مشغول
قرائت شود یا لازم نیست تامل نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود اشتغال بقرائت در حق چنین ماموم جایز خواهد بود



مطلوب و لازم است آیا لازم است [illegible] بر [illegible]
قرائت شود یا لازم نیست تأمل نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود اشتغال بقرائت در حق [illegible]

